

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## فهرست

- ۳ وحیدرضا زینی جهرمی دگرگونی پیش‌فعل‌های ایرانی باستان
- ۳۳ محسن میرزایی اصطلاحات فنّ موسیقی در اشعار مانوی
- ۵۵ عسکر بهرامی دو واژه نو یافته فارسی میانه از نامه‌های منوچهر
- ۶۳ مسعود محمدی‌راد نقشه معنایی حروف اضافه ابزاری- همراهی در زبان‌های ایرانی
- ۹۳ نظام عمادی دستگاه فعل در گویش گله‌داری
- ۱۲۱ موسی محمودزهی پسوندهای اشتقاقی اصلی بلوچی امروز (گویش مرکزی بلوچستان ایران)
- ۱۴۵ روزبه تویسرکانی، صفر وفادار دولقی بررسی رابطه خویشاوندی زبان‌های ایرانی با رویکرد زیست‌شناسی تکاملی
- ۱۶۷ سیدباقر خرّمی و مرضیه مسیحی‌پور واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به دام و دامداری در گویش لری شهرستان لنده
- ۱۸۵ یاسمن رضایی واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به دام و دامداری در گویش لری باوی
- ۱۹۷ بهجت نجیبی فینی و سلمان ذاکری واژه‌های ویژه لنج و لنج‌داری در گویش مینایی
- ۲۱۵ برگزیده اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های ترکی قشقایی؛ دستور زبان مختصر ترکی قشقایی؛ گنجینه گویش‌های ایرانی (استان مازندران ۱-۲)؛ در درگز؛ گویش گیلکی رودسر؛ گنجینه گویش‌های ایرانی (استان اصفهان ۲)؛ خوستا تفرّج شیراز؛ خوان خنده؛ فرهنگ تعبیرها و عبارت‌های طنزآمیز متداول در لهجه شیرازی؛ فرهنگ مردم اصفهان (گویش‌ها، ضرب‌المثل‌ها، بازی‌ها و تصنیف‌ها)؛ گزارش شطرنج و نهش نیوآردشیر؛ اندرز منوهمدروشن؛ آموزه‌ای از مانویت خاوری؛ گنجینه گویش‌های ایرانی (تاتی خلخال)؛ گنجینه گویش‌شناسی فارس (دفتر هفتم)؛ تحریر ایلامی کتیبه داریوش بزرگ در

مقاله

داوه‌های گویش

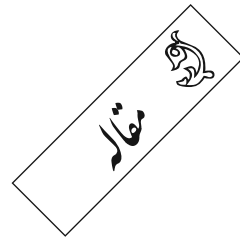
ناره‌های نشر

بیستون؛ فرهنگ‌نامه سرخه‌ای (فارسی-سرخه‌ای)؛ مَثَل‌ها، کنایات و اصطلاحات در گویش گوده‌ای؛ زبان زازا (دیلمی)؛ فرهنگ واژگان فارسی به سمنانی؛ بررسی و توصیف گویش سرخه‌ای؛ واژه‌نامه کتبی‌های شاهی فارسی باستان؛ کروش.

۲۴۳	نخستین همایش بین‌المللی «زبان‌ها و گویش‌های ایرانی در کرانه جنوبی دریای خزر»
۲۴۴	برگزاری یازدهمین دوره مدرسه زبان و زبان‌شناسی در دانشگاه لایدن
۲۴۶	یازدهمین همایش دوسالانه «مطالعات ایرانی»
۲۴۷	کارگاه گزاره‌های مرکب
۲۴۸	سومین همایش بین‌المللی «زبان‌ها و گویش‌های ایرانی»

---

Table of Contents	1
Summary of Articles in English	3



## دگرگونی پیش‌فعل‌های ایرانی باستان\*

وحیدرضا زینی جهرمی (دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران)

چکیده: گویشور ایرانی باستان با افزودن پیش‌فعل به فعل، معنی آن را کرانمند می‌کرده و بدین‌گونه از پیوند آن دو، فعل مرکب اداتی را پدید می‌آورده است. در گام نخست سرگذشت دیرپای پیش‌فعل‌ها، سازوکارهای گوناگونی در چارچوب دستوری شدن، در روند زایش آنها از قیده‌های اداتی هندواروپایی آغازین در کار بوده‌اند. سپس در گام دوم، سازوکارهای دیگری پیش‌فعل‌های باستانی را دستخوش دگرگونی‌های ساختاری، معنایی و آوایی کرده و آنها را به پیشوندهای فعلی و سپس به پیشوندهای مرده دگرگون کرده‌اند. سرانجام، زبان‌های ایرانی، با ساختن پیش‌فعل‌های تازه‌ای از قیده‌ها و پیشایندهای باستانی، جای خالی پیش‌فعل‌های ازکارافتاده را پر کرده‌اند. این پیش‌فعل‌های نوساخته، در دوره میانه کارکرد گسترده‌ای یافتند و تنها با دگرگونی‌های اندکی، کارکرد خود را تا فارسی نو پی گرفتند. دستور کار این نوشته، شناسایی سازوکارهایی است که در دگرگونی آنها از هندواروپایی آغازین تا دوره باستان و سپس تا دوره میانه کارکرد داشته‌اند.

---

\* این نوشته برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران با عنوان «بررسی پیشوندهای فعلی در زبان‌های ایرانی باستان» به راهنمایی دکتر حسن رضائی باغبندی است.

**کلیدواژه‌ها:** پیش‌فعل، دگرگونی‌های ساختاری، دگرگونی‌های معنایی، دگرگونی‌های آوایی، ایرانی باستان، ایرانی میانه

## 1. درآمد

موضوع کار این پژوهش چگونگی پدید آمدن بیست پیش‌فعل ایرانی، دگرگونی‌های آنها از دوره باستان تا میانه و سازوکارهایی است که در این دو فرایند کارساز بوده‌اند. این پیش‌فعل‌ها به قرار زیرند (زینی 1393: 58):

1. \*ati, 2. \*apa, 3. \*api, 4. \*abi, 5. \*anu, 6. \*antar,  
7. \*aąa, 8. \*ā, 9. \*ud, 10. \*upa, 11. \*upari, 12. \*tara,  
13. \*pati, 14. \*para, 15. \*pari, 16. \*fra, 17. \*ni, 18. \*niš,  
19. \*ui, 20. \*ham.

دگرگونی‌هایی را که از هندواروپایی‌ آغازین تا ایرانی باستان و از آنجا تا ایرانی میانه بر روی پیش‌فعل‌ها صورت گرفته‌اند، می‌توان در سه گروه ساختاری، معنایی و آوایی جای داد. از دید زمانی نیز، بررسی این دگرگونی‌ها در دو بازه می‌تواند انجام شود: نخست پیش‌باستانی (از هندواروپایی‌ آغازین تا ایرانی باستان)؛ دوم پس‌باستانی (از ایرانی باستان تا ایرانی میانه). برای بررسی درزمانی<sup>1</sup> این دگرگونی‌ها، باید سازوکارهایی را جستجو کرد که ویژگی‌های پیش‌فعل‌ها را در گذر زمان، دستخوش دگرگونی کرده‌اند. همچنین باید دید این سازوکارها در چه روندی و در چند گام این دگرگونی‌ها را پدید آورده‌اند. این را نیز نباید از دیده دور داشت که گذر از گام‌های دگرگونی‌ها، گاهی و تا اندازه‌ای می‌توانسته است هم‌زمان باشد و این خود نیاز به یک بررسی روشمند، برای بازساختن کارکرد آنها از یکدیگر دارد. در این نوشته کوشش می‌شود دست‌کم راهی به سوی این هدف گشوده شود.

---

1) diachronic

## 2. دگرگونی‌های ساختاری

چنان‌که از سنگ‌نوشته‌های هخامنشی برمی‌آید پیش‌فعل در فارسی باستان به آغاز ستاک فعل می‌چسبد و با آن یک ساخت یگانه را می‌سازد. نخست پیشوند فعلی، سپس افزونه گذشته‌ساز در فعل‌های گذشته، پس از آن ریشه و پسوند ستاک‌ساز، و سرانجام شناسه صرفی، روی هم، ساختمان فعل مرکب را در فارسی باستان می‌سازند:

(1) شناسه صرفی + پسوند ستاک‌ساز + ریشه + (افزونه گذشته‌ساز) + پیشوند فعلی = فعل

اکنون این پرسش پیش می‌آید که آیا نحو فارسی باستان در این زمینه، از بنیاد، با اوستایی ناهمگون بوده و اگر چنین است آیا این ناهمگونی بنیادین است، و می‌توان آن را ناهمگونی زبان‌های باستانی شرقی و غربی در این زمینه دانست، یا اینکه یک فرایند زمانی در کار بوده و سازوکاری در زبان‌های باستانی، در بازه زمانی سرایش اوستا تا نگارش سنگ‌نوشته‌های هخامنشی، پیش‌فعل‌ها را از واژه‌ای جداگانه به تکواژ آغازین فعل دگرگون کرده و به ستاک آن چسبانده است؟ و آیا در زبان‌های شرقی نیز این دگرگونی روی داده است؟

به‌روشنی می‌دانیم که در فارسی میانه کتابی، پیش‌فعل‌های باستانی، دیگر تکواژی جوش‌خورده به فعل هستند، به گونه‌ای که ابوالقاسمی همچون خانلری با نام «پیشوندهای مرده» از آنها یاد کرده و نمونه‌های -ā-wurd, ā- ni-šast, fra-zaft, wi-šuft, mad را از آنها بازگو می‌کند (ناتل خانلری 1382: 261/1 و 120/2؛ ابوالقاسمی 1373: 20). روشن است که نمونه‌های بسیار دیگری را نیز می‌توان از فارسی میانه کتابی و مانوی بازگو کرد. چنان‌که خواهیم دید، این فرایند یعنی چسبیدگی پیش‌فعل به ستاک فعل، در زبان‌های ایرانی میانه، چه غربی و چه شرقی، جاافتاده‌تر از دوره باستان شده و با دگرگونی‌های آوایی و معنایی نیز همراه می‌شود. از این گذشته، منصوری پیش‌فعل‌هایی مانند abar, abāz, andar, ēr, frāz, frōd, ham, pas, pēš, ul را که در فارسی میانه، واژه‌هایی جداگانه هستند و از قیده‌ها، صفت‌ها و پیشایندهای باستانی برگرفته شده‌اند، «پیشوندهای زنده» نام می‌نهد (منصوری 1384: سی و نه).

برونر پیش‌فعل‌های ایرانی میانه غربی را به دو گروه تقسیم می‌کند. نخست پیشایندهایی که کاربرد پیش‌فعلی نیز دارند، مانند *abar, andar, pēš*؛ و دوم قیدها در جایگاه پیش‌فعل، مانند *abāz, bē, frāz* (برونر 1977: 155-157). در این میان، پیش‌فعل‌های *ham* و *andar* به ساخت همتای باستانی خود بسیار نزدیک به نظر می‌رسند. پیش‌فعل فارسی میانه *andar* در فارسی باستان در جایگاه پیش‌فعلی دیده نشده ولی نمونه‌های اوستایی آن نشان می‌دهد که در زبان‌های ایرانی باستان کاربرد قیدی و پیش‌فعلی داشته است. از سوی دیگر چنان‌که خانلری، برونر و منصورى گواهی می‌دهند این پیش‌فعل‌ها از پیشایندها، قید یا صفت‌های باستانی برآمده‌اند و نزدیکی ریخت برخی از آنها با پیش‌فعل‌های باستانی را باید پیامد نزدیکی ساخت باستانی بردهنده آن پیش‌فعل‌های ایرانی میانه دانست. بنا بر آنچه بازگو شد به نظر می‌رسد *andar* فارسی میانه از ایرانی باستان *\*antar* و *ham* از *\*hama-* ایرانی باستان برگرفته شده باشند که به ساخت پیش‌فعل‌های باستانی همتای خود بسیار نزدیک‌اند.

در زبان پارتی نیز هیچ پیش‌فعل جداگانه‌ای دیده نشده و پیش‌فعل‌های باستانی، درون ساخت فعل جای دارند مانند *-frāmōš-, -padmōš-, -abgan-, -āwar-* و بسیاری نمونه‌های دیگر (دورکین مایسترارنست 2004: 10 به بعد). تنها ساختی که می‌تواند جدا و پیش از فعل قرار گیرد و با آن پیوند بخورد، ادوات پیوسته‌ساز *hamēw*، خواستاری‌ساز *hēb* و بازداشتی‌ساز *mā* است (رضائی باغبیدی 1385: 135).

در زبان سغدی نیز بازمانده‌های پیش‌فعل‌های باستانی، نه تنها از ساخت فعل جدا نیستند بلکه در بسیاری فعل‌ها دیده می‌شود که دگرگونی‌های آوایی آنها بیش از آن چیزی است که در زبان‌های میانه غربی دیده می‌شود. برای نمونه، در فعل‌های *pt'yškwy (patīškway)*، *wyš' (wiyaša)*، *prβ'yr (parβēr)*، *nyzy (nižē)*، *tys (tīs)* (1946: 2) از سغدی بودایی، پیش‌فعل به درستی به ستاک فعل جوش خورده و چنان‌که دیده می‌شود، از پیش‌فعل ایرانی باستان *\*ati* در *tīs (3<sup>rd</sup> sg. impf. act.)* «وارد شد»، تنها آوای *t-* و از پیش‌فعل ایرانی باستان *\*pari* در *parβēr (2<sup>nd</sup> sg. imp. act.)* «بازگو کن»، صورت *par-* به جا مانده است.

در پاسخ به پرسش بالا باید گفت بر پایه آنچه در زبان‌های ایرانی میانه شرقی و غربی دیده می‌شود، سازوکاری ویژه، در گذر زمان، از زمانی پیش از سرایش اوستا، تا پیش از نگارش سنگ‌نوشته‌های هخامنشی، پیش‌فعل را درست پیش از ستاک فعل و بدون جابه‌جایی‌هایی که در اوستا و وداها دیده می‌شود قرار داده، سپس به آن چسبانده و آن را بخشی از ساخت فعل کرده است. این سازوکار که کارکرد خویش را چندی پیش از دوره ودایی و گاهانی آغاز کرده بوده، در دنباله کار، در روند گذار زبان‌های ایرانی از دوره باستان به میانه نیز کار خود را بر روی پیش‌فعل‌ها پی گرفته است.

قیدهای اداتی هندواروپایی آغازین، بی‌گمان پیش از رسیدن به زبان‌های ایرانی باستان، در پی فرایند دستوری شدن، کارکرد پیش‌فعلی گرفته‌اند. دستوری شدن روندی یک‌سویه<sup>1</sup> (جوزف و خاندا 2003: 575) است که دستاورد آن افزایش ویژگی‌های دستوری، به‌جای ویژگی‌های واژگانی در یگان‌های زبانی است. بر پایه آنچه بویج و کِمِناد می‌گویند، پیش‌فعل‌ها در روند دگرگونی دستوری خود از آغاز تا رسیدن به آنچه در ایرانی میانه، «پیشوند فعلی مرده» می‌نامیم، چهار دگرگونی بزرگ را از سر می‌گذرانند (بویج و کِمِناد 2003: 3)

(ب) قید اداتی زبان مادر ← پیش‌فعل آزاد ← پیش‌فعل هم‌جوار ← پیشوند فعلی ← Ø (پیشوند فعلی مرده)

این دگرگونی‌های چهارگانه نمودار بالا را می‌توان در دو دسته جای داد. دگرگونی نخست در این نمودار که به پیدایش پیش‌فعل‌ها می‌انجامد و نحو و کارکرد آنها را دگرگون می‌کند، در چارچوب جهش نخست جای می‌گیرد؛ ولی دگرگونی‌های پس از آن که در چارچوب جهش دوم می‌گنجد، بر روی ساختار، معنی‌شناسی و آواشناسی پیش‌فعل‌ها صورت گرفته‌اند. نخست به بررسی سازوکارهایی می‌پردازیم که در زاده‌شدن پیش‌فعل‌های باستانی از قیدهای اداتی زبان مادر کارساز بوده‌اند.

در جهش نخست، پیشایندها و پیش‌فعل‌های زبان‌های دختر، مانند سنسکریت و اوستایی، از قیدهای اداتی زبان مادر زاده می‌شوند. در این جهش، قیدها دگرگونی نحوی پیدا می‌کنند و بدون اینکه ساخت آنها دچار دگرگونی شود، دسته‌بندی و کارکرد

1) unidirectional

دستوری تازه‌ای می‌یابند. این دگرگونی در چارچوب «بازسازی»<sup>1</sup> روی می‌دهد، زیرا از دید زبان‌شناسی تاریخی، هرگونه دگرگونی در نحو یا ساخت یک یگان زبانی که جایگاه دستوری آن را جابه‌جا کند بازسازی نامیده می‌شود (کَمبل و میسکو 2007: 165). با نگاهی ریزبینانه‌تر، فرایندی که در چارچوب بازسازی برای پیش‌فعل‌ها روی می‌دهد «مقوله‌زدایی»<sup>2</sup> نام دارد و آن فرایندی است در چارچوب دستوری شدن که در آن، یگان‌های دستوری از یک گروه کارکردی به گروه کارکردی دیگری جابه‌جا می‌شوند. این جابه‌جایی، بیشتر، از گروه‌های بزرگ‌تر مانند فعل یا نام، به گروه‌های کوچک‌تر مانند پیشاینده یا ضمیر (یا پیش‌فعل) انجام می‌شود:

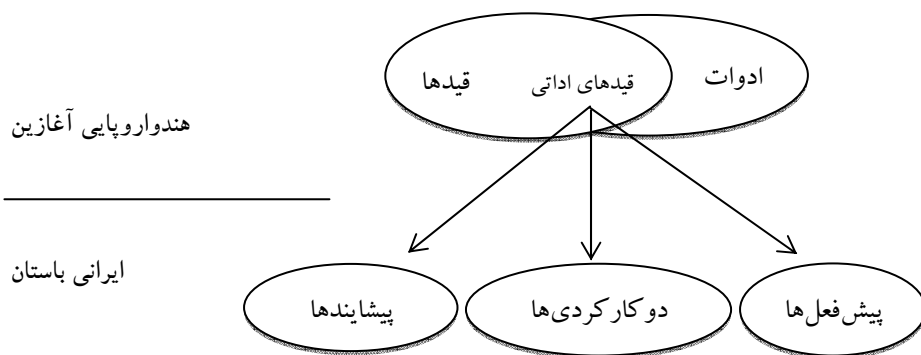
(پ) گروه بزرگ ← (گروه میانه ←) گروه کوچک

صفت و قید در میانه راه گروه‌های بزرگ به کوچک قرار دارند (بریتون و تراوگوت 2005: 25؛ هاینه و کوتوا 2007: 40؛ هاپر و تراوگوت 1993: 103؛ نوره 2009: 72) و از این‌رو، گروه‌های میانه شمرده می‌شوند. بر این پایه، در گام میانی، سازوکار مقوله‌زدایی به پدید آمدن گروه کوچکی از قیدها با کارکرد ویراوندگی فعل می‌انجامد (هاینه و کوتوا 2007: 64)، که ما آنها را پیش‌فعل می‌خوانیم. بنیاد واگرایی قیده‌های زبان مادر در رسیدن به زبان‌های دختر، نرمش آنها برای دگرگونی و به‌دست آوردن توان ویرایش ساخت‌های گوناگون (در اینجا فعل یا نام) است (بویج و کیناد 2003: 2). بنابراین هریک از ادوات قیدی در این فرایند، سه راه گوناگون را در پیش رو دارد: آنها که در راه نخست قرار می‌گیرند با یک «نام» هم‌جوار می‌شوند و با آن پیوند نحوی برقرار می‌کنند؛ آنها که در راه دوم قرار می‌گیرند با یک «فعل ناگذر» هم‌جوار می‌شوند و ویرایشگر فعل یا «پیش‌فعل» می‌شوند؛ ولی راه سوم جایی است که قید اداتی در میان یک «فعل گذرا» و مفعول آن می‌آید و در ویرایش فعل یا مفعول که یک نام است، بر سر دوراهی قرار می‌گیرد. بدین‌گونه سه گروه پیشایندها، پیش‌فعل‌های تک‌کارکردی و پیش‌فعل‌های دوکارکردی پدید می‌آیند.

1) restructuring

2) decategorialization





(ت) جدایی پیش‌فعل‌ها از قیدهای اداتی هندواروپایی آغازین

اکنون پیش‌فعل نوپا، باید در جایگاه تازه خود پایدار شود. در اینجا سازوکار «گسترش نحوی»<sup>1</sup> به کار می‌افتد و ساخت مقوله‌زدوده را برای ایفای نقش در جایگاه تازه آماده می‌کند. کاربرد این ساخت در جایگاه تازه خود، گسترش ویژگی‌های نحوی آن را به همراه دارد. بدین‌گونه که ساخت زبانی در زمینه تازه‌ای به کار برده می‌شود که پیش از این نمی‌شده است. بر این پایه، گسترش نحوی را از دید کاربردشناسی<sup>2</sup> می‌توان فرایندی دانست که در روند بازسازی یک ساخت زبانی، کارکرد برجسته‌ای دارد (جوزف و خاندا 2003: 579-580). این فرایند به‌عکس فرایند مقوله‌زدایی، رویه ساخت زبانی را دگرگون می‌کند، بدون اینکه با زیرساخت آن کاری داشته باشد (کمبل و میسکو 2007: 62).

تا اینجا سازوکار مقوله‌زدایی پیش‌فعل‌های باستانی را از قیدهای اداتی هندواروپایی آغازین جهش داده و معنی دستوری تازه‌ای به آنها داده و سپس سازوکار گسترش نحوی آنها را در جایگاه تازه خود استوار ساخته است. این پیش‌فعل‌ها چنان‌که پیش‌تر نیز گفته شد، می‌توانند جایگاه‌های گوناگونی در پیرامون فعل داشته باشند. پیش‌فعل‌ها هنوز بسیاری از ویژگی‌های گوهری قیدی خویش را به همراه دارند. از همین رو، هرچه زبان کهن‌تر باشد، پیش‌فعل‌ها آزادترند و در جایگاه‌های گوناگون‌تری می‌آیند. جایگاه آنها می‌تواند پیش‌فعلی یا پس‌فعلی، و هم‌جوار یا ناهم‌جوار باشد. به هر روی،

1) syntactic extension

2) pragmatics

پیش‌فعل‌ها هر جایی که باشند، از این پس، با فعل پیوند نحوی خواهند داشت که از پیوند گذشته آنها نیرومندتر است و بر این پایه هردو با هم، یک یگان نحوی را می‌سازند که «ترکیب»<sup>1</sup> نام دارد و چنین فعلی را می‌توان «فعل مرکب»<sup>2</sup> خواند. این را نباید از دیده دور داشت که در اینجا واژه فعل، واژه‌ای کارکردی است چه فعل یک واژه باشد، چه یک عبارت (عبارت فعلی ~ فعل هم‌نشسته)، با در نظر گرفتن دگرگونی پیوندهای نحوی به پیوندهای ساختاری میان بخش‌های هم‌نشینی در درازای زمان، این واژه می‌تواند برای آن به‌کار رود.

اکنون گام نخست نمودار (ب) برداشته شده و پیش‌فعل‌ها کار خود را آغاز کرده‌اند. این پایان جهش نخست است که بی‌گمان، پیش از رسیدن به زبان‌های ایرانی باستان، به انجام رسیده بوده است. از این پس، سازوکارهای دیگری به‌کار می‌افتند تا پیش‌فعل را به فعل بچسبانند و از آن ساختی به نام «پیشوند فعلی» و از هم‌نشینی فعلی، «فعل مرکب»<sup>3</sup> بسازند. این نام (فعل مرکب) بر پایه ساخت چندتکواژی ستاک فعل بر آن نهاده شده و امروزه در زبان‌های هندواروپایی، به‌ویژه شاخه‌های غربی مانند هلندی، برای بررسی فعل‌هایی که ستاک آنها چند تکواژ دارند به‌کار می‌رود (بلام 2005: 6). بر پایه همانندی‌های ساختمان فعل در ایرانی باستان با این زبان‌ها، به نظر می‌رسد به‌کار بردن این گروه‌بندی در اینجا می‌تواند کمک بسیاری به روشن شدن ساختمان فعل ایرانی باستان بکند.

بر پایه آنچه در اوستا و وداها دیده می‌شود، فعل‌های مرکب را از دید جدایی‌پذیری تکواژ نخست (پیش‌فعل) از فعل، می‌توان به دو گروه بخش کرد: 1) فعل‌های مرکب جدایی‌پذیر (SCVs)؛ 2) فعل‌های مرکب جدایی‌ناپذیر (ICVs)<sup>4</sup>. در این گروه‌بندی، گروه نخست یعنی فعل‌های مرکب جدایی‌پذیر، بسته به یگان غیرفعلی سازنده بخش نخست آنها — که اینجا پیش‌فعل اداتی است و در زبان‌های دیگر می‌تواند ساخت‌های دیگری نیز باشد — در زیردسته‌ای از گزاره‌های مرکب قرار می‌گیرند که فعل‌های اداتی نیز

1) composition

1) compound verb

3) complex verb

4) separable complex verbs, inseparable complex verbs

نامیده می‌شوند. آنجا که بخش نخست فعل‌های مرکب جدایی‌ناپذیر نیز پیش‌فعلی با ساخت پیشوندی است، این فعل‌ها از دید ساخت‌شناسی، زیردسته‌ای از فعل‌های پیشونددار شمرده می‌شوند. این سخن بدین معنی است که فعل‌های پیشونددار می‌توانند از پیوند فعل با ساخت‌هایی به‌جز پیش‌فعل اداتی نیز ساخته شوند که بیرون از زمینه کار ما قرار می‌گیرند. فعل‌های مرکب جدایی‌پذیر، در روند دستوری شدن، در جایگاهی میان یگان‌های آزاد با وابستگی نحوی (عبارت‌های فعلی آیینی یا هم‌نشینی‌های فعلی نخستین) و واژه‌های مرکب (فعل‌های با ستاک چندتکواژی) قرار دارند (همان‌جا). بر پایه آنچه در بالا آمد، فعل‌های اداتی اوستایی و سنسکریت‌ودایی در گروه نخست و فعل‌های اداتی فارسی باستان در گروه دوم جای می‌گیرند. از نگاهی دیگر، فعل مرکب، در اوستا و وداها، از پیوند فعل ساده با پیش‌فعل به‌دست می‌آید که گاهی ساخت پیشوندی دارد و گاهی واژه‌ای جداگانه است، ولی در نوشته‌های هخامنشی، پیش‌فعل همیشه ساخت پیشوندی دارد.

اکنون باید دید پیش‌فعل در مسیر این دگرگونی ساخت-نحوی، یعنی از عبارت فعلی آیینی تا فعل مرکب جدایی‌پذیر (آنچه در اوستا دیده می‌شود)، و از آنجا تا فعل مرکب جدایی‌ناپذیر (آنچه در نوشته‌های فارسی باستان دیده می‌شود)، چه روندی را از سر می‌گذراند و چه سازوکاری در این روند در کار بوده است. پیش از هرچیز، چگونگی پیوند آن با ستاک فعل نیاز به بررسی دارد. پیش‌فعل، در عبارت فعلی، یگانی نحوی شمرده می‌شود که به فعل وابستگی<sup>1</sup> دارد. ساخت یا تکواژ وابسته، مانند وند، تکواژی است که نمی‌تواند جداگانه در جایگاه یک واژه بیاید (کریستال 2008: 59). وابستگی یک یگان دستوری، پای‌بندی یا نزدیکی آن به یگان دستوری دیگری است که با آن پیوند نحوی دارد. میزان وابستگی یک یگان دستوری، بسته به میزان دستوری‌شدگی آن، می‌تواند جایی میان هم‌جواری تا آمیختگی قرار گیرد (لمان 2002: 131). پیدایش پیش‌فعل‌ها — همچنین پیشایندها — از قیده‌های زبان مادر، با افزایش وابستگی آنها به ستاک فعل (یا نام) روی می‌دهد — در اینجا سخن از ستاک فعل است، زیرا پسوندهای فعلی روند

1) boundedness

دگرگونی جداگانه‌ای دارند— و این آغازِ راهِ پیش‌فعل‌ها در زبان‌های دختر است. ولی زبان‌های ایرانی باستان هر کدام اندکی از اینجا پیش‌تر رفته‌اند. در برخی زبان‌های دختر، پیش‌فعل می‌تواند برای زمانِ درازی جدا از فعل بماند و در برخی هم، برعکس آن، گام‌های روندِ دستوری شدن از پیش‌فعلِ جدا به پیشوندِ فعلی و ناپدید شدن فرجامین را مانند آنچه در نمودار (ب) در بالا نشان داده شد، یکی پس از دیگری پشت سر بگذارد.

قیدها واژه‌هایی با وابستگی بسیار کم و آزادی مکانی بسیار بالا هستند و می‌توانند جایگاه‌های گوناگونی در جمله داشته باشند؛ ولی پیش‌فعل‌ها نمی‌توانند به اندازه قیدها آزاد باشند. همان‌گونه که پیش‌بینی، در عبارتِ پیش‌بینی، به نام پس از خود وابسته است (هاینه و کوتوا 2007: 83)، پیش‌فعل نیز در هم‌نشینی به فعل وابسته است. جهش دوم از اینجا، با پدید آمدن و به کار افتادنِ پیش‌فعل‌ها، آغاز می‌شود. وابستگی که در این روند انگیرنده دگرگونی است، در آغاز کار خود، آزادی مکانی را از پیش‌فعل‌ها ستانده و آنها را در جایگاه پیش‌فعلی هم‌جوار، پایدار می‌کند. این هم‌جواری چنان‌که پیش‌تر گفته شد، با بی‌نشانی و بی‌تکیه‌ای پیش‌فعل‌ها همراه است. سپس این سازوکار، در دنباله کار خود، آنها را به فعل می‌چسباند و سرانجام به ستاکِ فعل جوش می‌دهد. در این فرایند که خود سه گام دارد، از روی نیاز، دگرگونی‌های آوایی نیز می‌تواند روی دهد. گرچه پیش‌بست‌شدگی پیش‌فعل می‌تواند هم‌زمان با هم‌جواری روی داده باشد، ولی شاید بهتر باشد که در نمودار (ب) بویج و کِمِناد، یک ایستگاه دیگر به نام «پیش‌فعلِ پیش‌بست‌شده»<sup>1</sup> پس از «پیش‌فعلِ هم‌جوار» افزوده شود.

به دنبال سخن واتکینز از کارکرد فرایندی به نام «تکوژگی»<sup>2</sup> در پیوند دادنِ فعل و پیش‌فعل (واتکینز 1964: 1037)، زبان‌شناسان دیگری مانند هاک و اندرسن نیز به پیروی از او، نام تکوژگی را برای فرایندی که در این راستا کارساز است برگزیده‌اند. هاک تکوژگی را فرایندی می‌خواند که از بخش‌های سازنده یک یگان نحوی، یک واژه یگانه می‌سازد (هاک 1991: 338) و نمونه زیر را برای آن می‌آورد:

1) proclitic preverb

2) univerbation

«من دودمان خواهم داشت» Skt. *prá prajāyā jāyeya > prajayā prajāyeya* P ... V ... P-V 1)

از سوی دیگر، برخی همچون ک. لمان (2002: 135)، و برینتون و تراوگوت (2005: 27) با ریزینی بیشتری به این فرایند نگریسته‌اند و تکواژی را فرایندی کارساز در این راستا نمی‌دانند و به جای آن فرایند «هم‌بالیدگی»<sup>1</sup> را پیشنهاد می‌کنند. لمان فرایند پیونددهنده ساخت‌های دستوری در روند دستوری شدن و روی هم‌رفته، هرگونه افزایش وابستگی تکواژها را «هم‌بالیدگی» نام نهاده و پیش‌نیاز آن را برقراری پیوند دستوری میان یگان‌های سازنده آن می‌داند. او تکواژی را فرایندی همگانی می‌داند که می‌تواند بیرون از زمینه کار دستوری شدن نیز روی دهد یا به سخن دیگر، دربرگیرنده هم‌جواری‌های گهگاهی نیز باشد. از همین رو، نمی‌توان آن را یک فرایند کارساز در گستره دستوری شدن به شمار آورد. به سخن دیگر، از دید او، هم‌جواری‌های گهگاهی مانند فرازونشیب، به‌هیچ‌روی و براین‌پایه نمی‌تواند به دگرگونی‌های ساخت‌نحوی مانند هم‌بالیدگی بینجامد و به‌هیچ‌روی در چارچوب دستوری شدن نمی‌گنجد. بر پایه دیدگاه او، اگر بخواهیم روند یکپارچگی واژه‌ها را در چارچوب دستوری شدن بررسی کنیم، چیزی جز فرایند هم‌بالیدگی نمی‌تواند پاسخگوی کار ما باشد.

سه گام فرایند هم‌بالیدگی بدین قرار است: 1) واژه‌بست‌شدگی یا بی‌تکیه و پیرو شدن یگان دستوری شده به واژه هم‌جوار؛ 2) پیوند یا وندشدگی آن به یگان هم‌جوار؛ 3) هم‌جوشی یا آمیختگی<sup>2</sup>، که در آن، یگان دستوری شده هویت یا یگانگی تکواژی خود را از دست می‌دهد (لمان 2002: 132). نرده این سه گام یا تراز را به پیروی از اندرسین (1987: 31)، با یک جابه‌جایی در گام نخست و دوم — در هم‌سنجی با لمان — بدین قرار نام‌گذاری می‌کند: 1) «تراز ساخت‌شناختی» یا از دست رفتن مرزهای تکواژ؛ 2) «تراز وزنی» یا جابه‌جایی تکیه؛ 3) «تراز تکه‌ای»<sup>3</sup> یا «کاهیدگی آواشناختی»<sup>4</sup> (نورده 2009: 77). ولی دو ویژگی را در بررسی اندرسین نباید از دیده دور داشت: 1) بررسی او بر روی پایانه‌های شمار و شخص در زبان لهستانی انجام شده است؛ 2) ساخت‌هایی

1) coalescence

2) cliticization, agglutination, fusion

3) the morphological level, the prosodic level, the segmental level

4) phonological reduction

که او در زبان لهستانی بررسی می‌کند، پس از پیوند، باز هم جابه‌جایی‌پذیر می‌ماند. ولی چنان‌که می‌دانیم پیش‌فعل در زبان‌های ایرانی باستان چنین نیست. بر این پایه، دستاورد این بررسی نمی‌تواند با آنچه بر پیش‌فعل‌ها در زبان‌های ایرانی گذشته سازگار باشد.

روی هم‌رفته، این زبان‌شناسان، جدا از روش‌های نام‌گذاری، در هستی، چیستی و چگونگی این سه گام، تنها با یک جابه‌جایی در ردیف گام‌های نخست و دوم، هم‌رأی هستند. بر پایه آنچه واتکینز و لمان به قرار زیر روشن می‌کنند، به نظر می‌رسد در زبان‌های هندوایرانی، به عکس آنچه که نورده از اندرسن بازگو می‌کند، دگرگونی وزنی پیش از دگرگونی ساختاری روی داده باشد؛ یعنی در این زبان‌ها، دگرگونی وزنی یا تراز دوم نورده می‌توانسته زمینه‌ساز دگرگونی ساختاری یا تراز نخست وی باشد. بر این پایه، شاید بتوان گفت در زبان‌های گوناگون و برای ساخت‌های گوناگون، جایگاه گام‌های ساخت‌شناختی و وزنی به یک گونه نیست.

آن‌گونه که لمان عبارت‌های فعلی را موشکافی می‌کند، روشن می‌شود که پیش‌فعل‌های نشان‌دار<sup>1</sup> در جایگاه نخست عبارت می‌آیند (نک: 14a) ولی پیش‌فعل‌هایی که نشان‌دار نیستند پیش از فعل می‌آیند. از آنجا که در نحو هندواروپایی آغازین (SOV) فعل در پایان عبارت یا جمله قرار دارد (مگر برای برجسته‌سازی) (هاک 1991: 339)، پس در این حالت، پیش‌فعل‌ها در جایگاه پیش از پایانی قرار می‌گیرند. بر پایه سخن واتکینز، پیش‌فعل‌ها هر جا که باشند، با فعل یک واژه (از دید معنی‌شناختی) می‌سازند و از همین رو، اگر نشان‌دار نباشند، گرایش دارند درست پیش از فعل قرار گیرند (واتکینز 1964: 1037)؛ و به گواهی و.پ. لمان، پیش‌فعل‌های بی‌نشان، با گذر زمان، گرایش دارند به فعل پیوند بخورند (لمان 1974: 290). اگر نشانه «#» نماینده مرز عبارت، «P» نماینده پیش‌فعل و «V» نماینده فعل باشد، پیش‌فعل نشان‌دار (a) و بی‌نشان (b) را در نمودار (ث) این‌گونه می‌توان نشان داد:

---

(1) دارای تأکید ویژه. یگان‌های زبانی مانند پیش‌فعل می‌توانند، با قرار گرفتن در جایگاه نخستین در عبارت یا جمله یا با تکرار آنها یا با روش‌های نحوی دیگر، نشان‌دار شوند (لمان 1974: 298).

a. # P ... V # (ث)

b. # ... P V #

واژه‌بست‌شدگی در پی کارکرد سازوکارهای دیگری نیز می‌تواند روی دهد، ولی از آنچه لمان بازشکافی می‌کند، چنین برمی‌آید که در فرایند هم‌بالیدگی، انگیزنده نزدیک شدن پیش‌فعل به فعل در گذر زمان و از میان رفتن جدایی آنها، افزایش وابستگی این دو ساخت دستوری است. روشن است که این انگیزه همیشه می‌کوشد این دو ساخت را به سوی هم بکشد، ولی این کوشش آنگاه کارگر می‌افتد که پیش‌فعل نشان‌دار نباشد. افزایش وابستگی تکواژها با گذر زمان، چسبیدن پیش‌فعل به فعل را گریزناپذیر می‌کند. اینجا فرایند هم‌بالیدگی گام دوم را برمی‌دارد و این دو ساخت را به یکدیگر می‌چسباند. در گام نخست مانند آنچه در نمونه‌های (2a) و (2b) نشان داده شده، تکیه به دنبال بی‌نشانی از پیش‌فعل برداشته می‌شود و در گام دوم آن دو به یکدیگر می‌چسبند. شوربختانه، در خط‌های ایرانی نشانه‌ای برای نمایش تکیه در نظر گرفته نشده است؛ ولی چنان‌که لمان شرح می‌دهد، بی‌تکیه بودن پیش‌فعل‌ها در زبان‌های ژرمنی را می‌توان بازمانده‌ای از این روند دانست (همان‌جا). بویج و کِمِناد، بر بنیاد آنچه واتکینز پایه‌ریزی کرده، بیان می‌کنند که در سنسکریت ودایی پیش‌فعل در عبارت پایه تکیه دارد (نک: 2a) ولی در عبارت پیرو، در جایگاه پیش‌فعلی، تکیه را از دست می‌دهد (نک: 2b) (بویج و کِمِناد 2003: 2). این روند، چنان‌که لمان یادآور می‌شود، در عبارت‌های پیرو از عبارت‌های پایه پیشی می‌گیرد (لمان 2002: 88). به دیگر سخن، هم‌بالیدگی در عبارت‌های پیرو زودتر از عبارت‌های پایه پیش می‌رود. بر بنیاد این دگرگونی ساختاری که تا اینجا روی داده است، مانند آنچه در نمونه (3) دیده می‌شود، پیش‌فعل آماده چسبیدن به فعل خواهد بود:

2) a. Skt. prá gacchati «پیش می‌رود»

b. Skt. yáḥ pra gáčchati «کسی که پیش می‌رود»

3) Skt. pra gáčchati > pragáčchati «پیش می‌رود»

آنچه تا اینجا گفته شد روشن می‌کند که در زبان‌های هندوایرانی باید بی‌تکیه‌ای را گام نخست، و پیوند یا نندشدگی را، که از دید ساخت‌شناختی چسبیدن ساده پیش‌فعل به فعل است، گام دوم فرایند هم‌بالیدگی بدانیم.

ساخت‌های دیگری نیز می‌توانند در فرایند هم‌بالیدگی مایه کار قرار گیرند. چیزی که در پایان این گام از ساختمان نحوی پیشین به‌جا می‌ماند واژه مرکب<sup>1</sup> (در اینجا که با هم‌نشینی فعل و پیش‌فعل سروکار داریم، فعل مرکب جدایی‌ناپذیر) است که ستاک آن از یک تکواژ آزاد و دست‌کم یک تکواژ وابسته ساخته شده است (کریستال 2008: 94). این را نباید از دیده دور داشت که در اینجا تنها پیوند ستاک فعل با پیش‌فعل را بررسی می‌کنیم و روند دستوری شدن پسوندها و شناسه‌های صرفی فعل از زمینه این کار بیرون است. تا اینجا، گذر از گام دوم فرایند هم‌بالیدگی، به وابسته شدن آن به اندازه نندشدگی انجامیده است.

دستاوردهای این فرایند، پس از گام دوم، پیشوند فعلی است که مانند آنچه در نمونه (4) دیده می‌شود، بخش نخست فعل مرکب را می‌سازد. این چیزی است که در سرتاسر سنگ‌نوشته‌های هخامنشی و برخی جاهای اوستا دیده می‌شود. معنی آن این است که فعل‌های مرکب در فارسی باستان از گونه جدایی‌ناپذیرند؛ ولی آنچه در اوستایی دیده می‌شود نشانگر این است که حتی در اوستای متأخر هم، فعل‌های مرکب از گونه جدایی‌پذیرند، زیرا درست همان پیش‌فعل‌ها و فعل‌هایی که در هم‌نشینی‌های آیینی دیده می‌شوند گاهی به گونه پیشوندی نیز به چشم می‌خورند. به سخن دیگر، در اوستایی پیش‌فعل‌های بسیاری دیده می‌شود که با ساخت تکواژ جدا و با کارکردهای گوناگون آمده‌اند (زینی 1393: 48). بر همین پایه، به نظر می‌رسد گام دوم فرایند هم‌بالیدگی در اوستایی مانند فارسی باستان به انجام نرسیده بوده و هنوز نیمه راه را می‌گذرانده است.

4) a. OP. udapatatā DB1.36 < ud- + \*√pat «پرواز کردن؛ افتادن»

b. YAv. frāiiāzāite Yt. 13.51 < frā- + \*√yaz «ستودن»



چنان‌که نورده بیان می‌کند، در گام سوم این فرایند، دگرگونی پیش‌فعل‌ها می‌تواند تا آنجا پیش برود که بخش‌های هم‌نشینی، دیگر از هم بازشناختنی نباشند (نورده 2009: 77). به نظر می‌رسد آنچه می‌تواند این دو تکواژ را به جایی بکشاند که نتوان آنها را از هم بازشناخت، جورشدگی‌های آوایی باشد. هرچه در پیوند یک وند با یک واژه قانون‌های آوایی بیشتری در کار باشند، پیوند بیشتر به سوی هم‌جوشی پیش رفته است. میزان بالای آن دسته از قانون‌های هم‌جواری<sup>1</sup> که در زبان‌های گام سومی در کار است می‌تواند ویژگی برجسته‌ای برای بازشناختن آنها از زبان‌های گام دومی باشد. چنان‌که لمان روشن می‌کند، این جورشدگی‌های آوایی در گام دوم کمتر و در گام سوم بیشتر خود را نشان می‌دهند. ولی این تنها پیامد و روبنای رویدادی است که ریشه در افزایش وابستگی‌های ساختاری وند و وندبر دارد. پس برای بازشناسی زیربنای این دگرگونی، نیاز به بررسی ساخت‌شناختی یگان‌های پیوندخورده است که جای پای آن را بایستی در سست شدن و ناپدید شدن فرجامین مرزها یافت. او مرزهای ساختاری را این‌گونه به نگارش درمی‌آورد (لمان 2002: 137):

(ج) ∅ ← + ← # ← ## ← ||

به سخن دیگر، مرز عبارت دربردارنده مرز واژه، آن دربردارنده مرز ستاک، آن دربردارنده مرز تکواژ و آن هم دربردارنده نبود هیچ مرزی است. اگر فرایندی روی مرزی کارگر افتد، آنگاه روی مرزهای دست‌چپ آن نیز کار کرده است؛ و اگر مرزی در پی هم‌بالیدگی سست شود، چیزی که از آن باقی می‌ماند همسایه دست‌چپ آن در نمودار (ج) است. از سوی دیگر، اگر مرز ستاک از میان برود، تکواژ با واژه یکی می‌شود یا به سخن دیگر، تکواژ جای واژه را پر می‌کند، زیرا هیچ قانون آواشناختی‌ای روی مرز تکواژ کار نمی‌کند. در این راستا، دگرگونی ساختمان سخن (نک: نمودار چ) روندی را که ساخت دستوری ازسرمی‌گذراند (نک: نمودار ح) و میزان وابستگی ساخت‌های دستوری (نک: نمودار خ) را می‌توان در نمودارهای زیر به نمایش گذارد (برینتون و تراوگوت 2005: 24؛ دال 2009: 240؛ هاپر و تراوگوت 2003: 176). البته به نظر

1) sandhi rules < Skt. sandhi

می‌رسد که بهتر باشد در نمودار (ح) پیش از ایستگاه «وندی»، ایستگاه دیگری با نام «واژه‌بست» افزوده شود تا نمودار بتواند گذر ساخت‌های دستوری از گام نخست هم‌بالیدگی را نیز نشان دهد. روی هم‌رفته، دستوری شدن از ساختمان‌ها و ساخت‌های واژگانی عینی آغاز می‌شود و با کاهش بار معنایی، ساخت‌نحوی و آوایی، همچون نمودار (خ) به ساخت‌های دستوری و سرانجام به «هیچ» پایان می‌یابد (هائینه و کوتوا 2007: 113؛ جوزف و خاندا 2003: 59، 593):

(چ) سخن ← نحو ← ساخت‌شناسی ← واژه‌شناسی<sup>1</sup> ← هیچ  
(ح) آزاد ← اطنابی (وابسته) ← (واژه‌بست) ← وندی ← هم‌جوشیده  
(خ) آزاد ← واژه‌بست ← وندی ← هیچ

هم‌جوشی ساخت‌های دستوری با ستاک در زبان‌های هم‌جوشیده پیامدهای گوناگونی دارد که ویژگی ساختاری این زبان‌ها شمرده می‌شوند. زبان‌های هم‌جوشیده یا زبان‌هایی که گام هم‌جوشیدگی را گذرانده‌اند زبان‌هایی هستند که در آنها واژه بیش از یک تکواژ دارد ولی این تکواژها با زنجیره واژک‌های<sup>2</sup> سازنده واژه، یک‌به‌یک همخوانی ندارند (کریستال 2008: 204). به سخن دیگر، مرز تکواژها با مرز واژک‌ها هماهنگ نیست. این شناسه بر بنیاد چگونگی تکواژهای اشتقاقی<sup>3</sup> زبان‌ها پی‌ریزی شده است و بر پایه آن، زبان‌هایی (مانند سنسکریت) را می‌توان هم‌جوشیده دانست که در آنها ریشه و تکواژهای اشتقاقی را همیشه نمی‌توان به دقت از هم جدا کرد (بوسمان و همکاران 1996: 567). زبان‌های ایرانی باستان در مرز پیش‌فعل و ستاک هنوز به هم‌جوشیدگی نرسیده‌اند، ولی می‌توان، به کمک این شناسه، مرز هم‌جوشیدگی را در پیوند پیش‌فعل و ستاک بررسی کرد. بر این پایه این پیوند آنجا به‌درستی از مرز هم‌جوشیدگی می‌گذرد که دیگر به سادگی و با دقت نتوان این دو تکواژ را از هم جدا کرد. پس می‌توان گفت دو تکواژی که پیش از این، به سادگی به یکدیگر چسبیده بودند، در گام سوم، دیگر به هم جوش می‌خورند و نمود این جوش‌خوردگی همان جورشدگی‌های آوایی است که نمی‌گذارد این دو به سادگی از هم بازشناخته شوند.

1) morphophonemics

2) morphs

3) derivational morphemes

ساخت زبانی با گذر از هر گام هم‌بالیدگی، ویژگی‌هایی به دست می‌آورد که نشانگر جایگاهش در این روند است. پیش از آنکه نشانه‌های آواشناختی هم‌بالیدگی خود را نمایان سازند، نشانه‌های نحوی آشکار می‌شوند. نشانه نخست این فرایند، جدایی‌ناپذیری در پی «کاهش هم‌پایگی»<sup>1</sup> است (لمان 2002: 133). با گذر از هم‌بالیدگی، کارکرد هم‌پایه (به معنی همراهی دو پیش‌فعل با یک فعل، یا یک پیش‌فعل با دو فعل) از کار می‌افتد و دو گزاره پیچیده اداتی پی‌درپی نمی‌توانند به یک عبارت هم‌پایه همچون نمونه‌های (5) تا (9) کاهش یابند. به سخن دیگر، اگر P و V نماینده پیش‌فعل و فعل باشد، از این پس، کارکردهای P<sub>1</sub>-V و P<sub>2</sub>-V نمی‌توانند به [P<sub>1</sub> and P<sub>2</sub>]-V و به همین قرار، کارکردهای P-V<sub>1</sub> و P-V<sub>2</sub> نیز نمی‌توانند به کارکرد P-[V<sub>1</sub> and V<sub>2</sub>] کاسته شوند.

(5) بازنویسی پیش‌فعل به جای هم‌نشینی پیش‌فعل و فعل در جایگاه پیش‌فعلی:  
 «بردن»  $h\bar{a}m + * \sqrt{bar}$  V. 4.44 <  $h\bar{a}m + i\bar{d}a \check{s}a\bar{e}t\bar{e}m \check{h}a\bar{m} \bar{b}\bar{a}r\bar{a}i\bar{i}e\bar{n}$ .

«اینجا دارایی را گردآورند.»

(6) بازنویسی پیش‌فعل به جای هم‌نشینی پیش‌فعل و فعل در جایگاه پس‌فعلی:  
 $a\bar{i}i\bar{a} \bar{d}\bar{a}e\bar{n}a\bar{i}i\bar{a} \bar{f}r\bar{a}o\bar{r}\bar{e}n\bar{t}\bar{a} \bar{a}h\bar{u}r\bar{o} \bar{m}a\bar{z}d\bar{a} \check{a}\check{s}a\bar{u}u\bar{a}, \bar{f}r\bar{a} \bar{v}o\bar{h}u \bar{m}a\bar{n}\bar{o} \bar{f}r\bar{a} \check{a}\check{s}\bar{e}m \bar{v}a\bar{h}i\check{s}t\bar{e}m$   
 $\bar{f}r\bar{a} \check{x}\check{s}a\check{\theta}r\bar{e}m \bar{v}a\bar{i}r\bar{i}m \bar{f}r\bar{a} \bar{s}p\bar{e}n\bar{t}\bar{a} \bar{a}r\bar{m}a\bar{i}t\bar{i}\check{s} \bar{f}r\bar{a} \bar{h}a\bar{u}r\bar{u}a\bar{t}\bar{a}\check{s} \bar{f}r\bar{a} \bar{a}m\bar{e}r\bar{e}t\bar{a}\check{t}\bar{a}\check{s} \bar{f}r\bar{a} \bar{a}h\bar{u}i\bar{r}\check{i}\check{s}$   
 $\bar{f}r\bar{a}\check{s}\bar{n}\bar{o} \bar{f}r\bar{a} \bar{a}h\bar{u}i\bar{r}\check{i}\check{s} \check{t}\check{k}a\check{e}\check{s}\bar{o}$ . Y. 57.24 <  $* \sqrt{var}^2$  «گزیدن» +  $\bar{f}r\bar{a}$

«به این دین بگردند اهوره‌مزدای اشو، بهمن، اردیبهشت، شهریور، سپندارمذ، خرداد، امرداد، پرسش اهورایی، کیش اهورایی.»

(7) دو پیش‌فعل جدا با یک فعل:

«یستادن»  $us + p\bar{a}i\bar{t}i + * \sqrt{st\bar{a}}$  Yt. 8.32 <  $us + p\bar{a}i\bar{t}i + a\bar{d}\bar{a}\check{t} \check{h}i\check{s}t\bar{a}i\bar{t}i$

«از این دم برمی‌خیزد.»

(8) یک پیش‌فعل با دو فعل:

«انگیخته»  $* \sqrt{yaoz}$  Yt. 8.8 <  $t\bar{a} \bar{a}\bar{p}\bar{o} \bar{y}a\bar{o}z\bar{a}i\bar{e}i\bar{t}i \bar{a}i\check{\beta}i\check{c}a \bar{v}\bar{a}t\bar{a} \bar{v}\bar{a}\check{n}t\bar{i} \bar{y}a\bar{o}x\bar{t}i\bar{u}u\bar{a}\check{n}\bar{t}\bar{o}$

«وزیدن»  $* \sqrt{v\bar{a}}$  +  $a\bar{i}\check{\beta}i + \bar{v}\bar{a}$  «شدن»

«آن آب‌ها را برمی‌انگیزد و بادهای خروشان می‌وزند.»

«جابه‌جا شدن»  $* \sqrt{gam}$  + «رفتن»  $* \sqrt{aii}^1$  +  $\bar{a} -$  Y. 31.14 <  $\bar{y}\bar{a} \bar{z}\bar{i} \bar{a}\bar{i}t\bar{i} \bar{j}\bar{a}n\check{g}h\bar{a}t\bar{i}c\bar{a}$

«آن‌که می‌آید و (آن‌که) می‌رود.»

(9) سه پیش‌فعل *antarə, pairi, auua* :

a. *antarə pairi. auuāitəm vohuca manō ātaršca* Yt. 13.77 < \**vaii* «رفتن»

«بهمن و آتش به پاسداری به میان آمدند.»

و سه پیش‌فعل *apa* و *paiti, frā* :

b. *frā ʒβam paiti apāθa* Yt. 19.48 < \**vāθ* «تباه کردن/شدن»

«تو را نابود خواهم کرد.»

نشانه نحوی دیگر هم‌بالیدگی جدایی‌ناپذیری دو بخش هم‌نشینی از یکدیگر، به‌دنبال افزایش وابستگی است (لمان 2002: 134). بر این پایه از این پس، یگان‌های زبانی دیگر مانند ادات منفی‌ساز نمی‌توانند میان آن دو قرار گیرند و آنها را از هم دور کنند. پیامد این روند این است که کارکرد گسستگی که در اوستایی همچون ودایی بسیار دیده می‌شود، ناپدید خواهد شد و از آن پس، پیش‌فعل همچون سنسکریت کلاسیک هم‌جوار فعل و درست پیش از آن قرار خواهد گرفت. افزایش وابستگی در پی این فرایند، کارکرد جانشینی، همچون نمونه‌های (5) و (6) را نیز از کار می‌اندازد؛ زیرا این کارکرد نیز، همانند کارکرد هم‌پایگی و گسستگی، نیازمند اندازه‌ای از وابستگی است که نتواند جلوی قرار گرفتن واژه‌های دیگر میان بخش‌های گزاره پیچیده اداتی را بگیرد. این دو نشانه را می‌توان برای سنجش میزان افزایش وابستگی دو ساخت، در روند هم‌بالیدگی تا پایان گام نخست آن به‌کار برد.

نشانه پیشرفت هم‌بالیدگی تا پایان گام دوم چیزی جز پیوند این دو ساخت نیست. پس از آن نیز، نشانه‌های آواشناختی خود را نمایان می‌سازند. با گذر از گام سوم هم‌بالیدگی، واژه یا فعل جوش‌خورده ویژگی‌هایی را با خود به همراه دارد که در گام‌های پیشین هم‌بالیدگی نمایان نبودند. یکی از این ویژگی‌ها بیان نمادین<sup>1</sup> است. بدین معنی که مقوله دستوری هیچ تکواژ جداگانه‌ای برای نشان دادن خود در دست ندارد و به‌جای آن، خود را در دو ساخت ناهمانند از یک ستاک مانند انگلیسی *sing ≠ sang* جای می‌دهد. بیان نمادین از راه‌های دگرسانی آوایی، کشیدگی آوایی، جهش همخوان، جابه‌جایی تکیه و دگرگونی نواخت واژه می‌تواند روی دهد (لمان 2002: 138). این

1) symbolic expression

ویژگی در برخی زبان‌ها مانند انگلیسی نمود آشکاری دارد، ولی به نظر نمی‌رسد نشانه‌ای از آن در پیش‌فعل‌های باستانی رسیده به ایرانی میانه دیده شود. ویژگی دیگر پیشرفت هم‌جوشیدگی که لمان از آن نام می‌برد «آمیختگی» یا «انباشتگی»<sup>1</sup> یگان‌های زبان‌شناختی کهن‌تر از گروه‌های دستوری گوناگون در یک تکواژ است (همان: 137). روشن است که پیامد این انباشتگی، بازشناختنی نبودن تکواژهای سازنده آن است. بر پایه نمودارهای (ج) و (خ)، پس از گام سوم، مرز دو تکواژ از میان می‌رود. آن دو با یکدیگر یکی شده و دیگر از هم بازشناختنی نخواهند بود. به سخن دیگر، چیزی که از پیش‌فعل به‌جا می‌ماند، هم از دید معنی‌شناختی و هم دستوری، هیچ (∅) است. آنچه در زبان‌های ایرانی میانه می‌بینیم، نشانگر از دست رفتن مرز تکواژهای پیشوند باستانی و ستاک است. نمود این یکی‌شدگی که در نمونه (10) از زبان‌های ایرانی میانه غربی جنوبی و پارتی و سغدی نشان داده شده است به‌خوبی نشانگر درهم‌رفتن دو تکواژ، همراه با جورشدگی‌های آوایی است:

- 10) a. BMP abgan- < PIr. \*apa-kan- «فکندن»  
b. MMP adīh- < PIr. \*ati-Hai- «رسیدن، به درون رفتن»  
c. Pt. ēdwāy- < PIr. \*ati-Huad- «رهبری کردن»  
d. BSd. taṣat- < PIr. \*ati-ga-ta- «رسیدن»

از اینجا، دیگر آنچه برای گویشور میانه بازشناختنی، معنی‌دار و کارآمد است ستاک است، که برای او یک تکواژ شمرده می‌شود و آن هم می‌تواند انباشته‌ای از تکواژهای باستانی از گروه‌های دستوری گوناگون باشد. گویشور به‌هیچ‌رو نمی‌تواند بازمانده پیشوند فعلی باستانی را بازشناسد و آن را همچون گویشور باستانی به‌کار بندد. پیش‌فعل‌های باستانی از آغاز دوره میانه، پیشوندهای مرده شمرده می‌شوند (نک: 3) و این زمانی است که باید پایان گام سوم فرایند هم‌بالیدگی یا هم‌جوشیدگی، برای پیش‌فعل‌ها به شمار آید.

1) amalgamation or cumulation

با در نظر گرفتن اینکه فعل‌های مرکب جدایی‌پذیر و جدایی‌ناپذیر با همتای همان پیش‌فعل‌های ایرانی باستان، امروزه در زبان‌های ژرمنی مانند هلندی، زنده و پرکاربرد هستند، می‌توان گفت که زبان‌های ایرانی، در هم‌سنجی با زبان‌های ژرمنی، گام‌های فرایند هم‌بالیدگی را بسیار زودتر از سر گذرانده‌اند. چندی‌چون این پیش‌افتادگی جای بررسی دارد. برخی از قیدها و پیشایندهای باستانی که در ایرانی میانه کارکرد پیش‌فعلی گرفته‌اند، مانند فارسی میانه *abar, pēš, abāz, frāz, bē* که کارکرد خود را در فارسی نو به دو گونه پی گرفته‌اند: نخست با ساخت پیشوندی در گزاره‌های مرکب با ساخت اطنابی یا، به بیان خانلری، فعل مرکب (ناتل خانلری 1382: 127/2). از آنجا که پیش‌فعل در این فعل‌ها جدایی‌ناپذیر است، می‌توان این ساخت را در گروه فعل‌های مرکب جدایی‌ناپذیر قرار داد:

- 11) a. *barāšofte kardan, barāvord kardan, bardāšt kardan, barxord kardan.*  
b. *bāzpori kardan, bāzrasī kardan, bāzsāzi kardan, bāznešaste šodan.*  
c. *pīšxor kardan, pīšraft kardan, pīšnahād kardan, pīšnevīs kardan.*  
d. *darāmad dāštan, darxāst kardan, dargīr šodan, daryāft kardan.*  
e. *farāxān kardan, farāgīr kardan, farāfekanī kardan, farāvarī kardan.*

دوم با ساخت پیش‌فعل جدا، در ساختن فعل مرکب جدایی‌پذیر:

- 12) a. *bar āsoftan, ° afrūxtan, ° čīdan, ° dāštan, ° gaštan.*  
b. *pas oftādan, ° andāxtan, ° raftan, ° zadan.*  
c. *pīš(tar) oftādan, ° tāxtan, ° rāndan, ° kešīdan.*  
d. *farā(z) tābīdan, ° gereftan, ° raftan, ° rasīdan.*  
e. *forūd āmadan, forū dādan, ° nešāndan, ° raftan, ° rīxtan.*

بر پایه آنچه تا اینجا از گام‌های فرایند هم‌بالیدگی روشن شد، در فارسی نیز همچون هلندی (بلام 2005: 7)، شناسایی فعل مرکب جدایی‌پذیر، از ساخت‌های جدایی‌ناپذیر مانند نمونه‌های بالا، از دو راه می‌تواند انجام شود: نخست با پیدا کردن جای تکیه بر روی پیش‌فعل یا ریشه فعل؛ برای نمونه، در فعل *forūd āmad* و *pīš oftād* تکیه بر روی پیش‌فعل قرار دارد، ولی در *darxāst kard* و *dargīr šod* تکیه بر روی ریشه قرار دارد و پیش‌فعل به درستی بی تکیه است. وابستگی جایگاه تکیه به جدایی‌پذیری پیش‌فعل در ساخت‌شناسی فعل‌های مرکب بسیار آشکار و سازنده است. دوم اینکه در ساخت‌های

جدایی‌ناپذیر، ادوات و پیشوندهای دیگر مانند ادات منفی‌ساز نمی‌توانند میان پیش‌فعل و ریشه فعل قرار گیرند.

از این گذشته، گاهی برخی پیش‌فعل‌ها در فارسی نو به گونه‌ای در ساختمان فعل‌های مرکب جدایی‌پذیر به کار می‌روند که می‌توان آنها را چسبیده به ستاک و بی‌تکیه به شمار آورد؛ برای نمونه، پیش‌فعل‌های *bar-*, *dar-* در فعل‌های مرکب جدایی‌پذیر *bar-gāštam*, *bar-dāštam*, *dar-yāftan* بی‌تکیه به کار می‌روند. در این فعل‌ها تکیه بیشتر روی فعل قرار دارد. از همین رو، شاید بتوان گفت که در فارسی نو گام نخست فرایند هم‌بالیدگی یا بی‌تکیه‌ای شدن بر روی برخی پیش‌فعل‌ها، برای دومین بار و در چرخه‌ای تازه، به کار افتاده و زمینه برای پدید آمدن فعل مرکب جدایی‌ناپذیر آغاز به فراهم شدن کرده است. این را نیز نباید از دیده دور داشت که پرکاربرد بودن ساختار اطنابی، که گونه دیگری از فعل‌های مرکب جدایی‌ناپذیر شمرده می‌شود، می‌تواند انگیزه برای پدید آمدن فعل مرکب جدایی‌ناپذیر را کاهش دهد. این ساخت که در فارسی نو دیده نمی‌شود، در فارسی تاجیکی، با پیش‌فعل‌های *bar*, *dar*, *furū* که از پربسامدترین پیش‌فعل‌ها در این زبان هستند، پیش‌تر از اینها پدید آمده و هم‌زمان با فعل مرکب جدایی‌پذیر به کار می‌رود (پری 2005: 211, 452). ویندفور و پری نمونه (13) را برای آن می‌آورند (ویندفور و پری 2009: 448) که با اندکی ویرایش در اینجا بازگو می‌شود. چنان‌که دیده می‌شود، جدایی‌ناپذیری این پیش‌فعل‌ها در فارسی تاجیکی، گذشته از جایگاه تکیه، با جایگاه تکواژ استمراری‌ساز نیز گواهی می‌شود.

13) NP. <i>bár mī-āyad</i>	<i>dár mī-āvarad</i>	<i>forūd mī-āyad</i>
Taj. <i>mê-bar-ōyad</i>	<i>mê-dar-ōrad</i>	<i>mê-furō-yad</i>
برمی‌آید	درمی‌آورد	پایین می‌آید

این همان جایگاهی است که پیش‌فعل‌های باستانی در زبان‌های اوستایی و سنسکریت داشته‌اند. این کارکرد امروزه هنوز در زبان‌های ژرمنی مانند آلمانی و هلندی و انگلیسی، با به‌کارگیری ریخت نوین بسیاری از همان پیش‌فعل‌های باستانی، دیده می‌شود. این ساختار، در سال‌های گذشته، زمینه پژوهش‌های بسیاری بوده است (بوچ و کِمِناد 2003: 5). امروزه، دیگر در فارسی نو، پیش‌فعل‌هایی که در دوره میانه به کار می‌رفته

و از قیدها یا پیشایندهای باستانی برگرفته شده بوده‌اند، به کار می‌روند. به سخن دیگر، در زبان‌های غربی، هنوز پیش‌فعل‌های نسلِ نخست به کار می‌روند، درحالی‌که در زبان‌های ایرانی، به‌ویژه از دورهٔ میانه به این سو، پیش‌فعل‌های نسلِ دوم به کار افتاده‌اند. برای نمونه، برخی از پیش‌فعل‌های انگلیسی کهن nether, over, up, off, to, in, forth, out, on, away, from, down (النباس 2007: 138) که در ساختمان فعل‌های مرکب جدایی‌پذیر به کار می‌رفته‌اند، امروزه، در انگلیسی نو، با پشت سر گذاشتن دگرگونی‌های نحوی و آوایی، هم در فعل‌های مرکب جدایی‌ناپذیر و هم در ساختمانی دیگر به نام «فعل‌های عبارتی»<sup>1</sup> کاربرد بسیار پرسامدی دارند (همان: 103):

14) a. to get over sth. | to overdrive; to overburn

Phr. V ICV

b. to wake sbd. up, to clean up | to upgrade; to update

Phr. V ICV

c. to send sth. out | to outdo; to outgo; to outlast

Phr. V ICV

چنان‌که دال از گیوان بازگو می‌کند، در زبان با چرخه‌ای سروکار داریم که پیوندهای نحوی را فرسوده می‌کند. این فرسودگی، آن‌گونه که در نمودار (ب) نشان داده شد، از دید دستوری، از پیش‌فعل هیچ برجانمی‌گذارد و از دید آواشناختی، جز آوایی گم‌شده در تکواژ ستاک فعل از آن نمی‌ماند که آن هم تنها می‌تواند در بازسازی واژ-واج‌شناختی ساخت باستانی ما را یاری دهد.

فشردهٔ آنچه اینجا گفته شد این است که در پی کاهش معنایی، ساخت نحوی و آوایی پیش‌فعل، زبان برای پر کردن جای آن و برآوردن نیاز دستوری خویش، ساخت تازه‌ای را جایگزین آن می‌کند. از این رو، دستوری شدن روندی چرخه‌ای به شمار می‌آید (جوزف و خاندان 2003: 593). در این راستا، از دورهٔ ایرانی میانه به این سو، نسل دوم پیش‌فعل‌های ایرانی، که از دورهٔ باستان از پیشایندها، قیدها، ادوات و صفت‌های پیشین مانند اوستایی parāṅk, parōit, frāṅk, frōit

1) phrasal verbs



می‌رفته است. می‌توان گفت، امروزه، دیگر از پیش‌فعل‌های باستانی هیچ برج‌مانده و به‌جای آنها، پیش‌فعل‌های نسل دوم هنوز به‌کار برده می‌شوند.

### 3. دگرگونی‌های معنایی

دگرگونی‌های معنایی بسیار گوناگون و پرشمارند. از پرکاربردترین آنها می‌توان پیدایش و برافتادگی، جابه‌جایی مدلول، هم‌جواری معنایی، گسترش و کاهش دامنه معنایی، بهسازی و بدسازی و رنگ‌باختگی را نام برد (کروز 2006: 157)؛ ولی در اینجا که سازوکار بازسازی، انگیزنده دگرگونی معنایی پیش‌فعل است، بی‌گمان همه این دگرگونی‌ها روی نخواهند داد. هنگامی که این سازوکار بر روی یک یگان زبانی به‌کار افتد، دگرگونی معنایی آن گریزناپذیر خواهد بود. به گفته اکارت، سه گونه دگرگونی معنایی را در گستره دستوری شدن می‌توان نام برد: «رنگ‌باختگی»، «استعاره‌ای شدن» و «دگرنامی»<sup>1</sup> (اکارت 2006: 28). چنان‌که او بازشکافی می‌کند، فرایند رنگ‌باختگی درست در زمان ساخته‌شدن یک ساختمان دستوری تازه (در اینجا، پیش‌فعل) روی می‌دهد؛ واژه پیشین از دید نحوی وابسته‌تر، کارکردی‌تر و بایسته‌تر<sup>2</sup> می‌شود، و از دید معنی‌شناختی، معنی عینی خود را از دست داده، معنی پنداشتی تری به‌دست می‌آورد.

روی هم‌رفته، هرگونه سستی یا از دست رفتن بار معنایی واژه‌ها، رنگ‌باختگی خوانده می‌شود. این دگرگونی، در برخی منابع، به نام‌های دیگری مانند «معنی زدودگی»، «سست‌شدگی»، «تارشدگی» یا «کاهش معنایی»<sup>3</sup> نیز خوانده می‌شود. این روند تا آنجا پیش می‌رود که واژه، در پی دستوری شدن، بار معنایی واژگانی خویش را از دست می‌دهد و تنها نشانه‌ای دستوری از آن به‌جا می‌ماند (کمبل و میسکو 2007: 180). به سخن دیگر، دستوری شدن روند یک‌سویه دگرگونی یگان‌های زبانی با معنی عینی / واژگانی به معنی پنداشتی / دستوری است (جوزف و خاندا 2003: 577). نمونه روشن آن در زبان‌های ایرانی، کردن و در انگلیسی make است که معنی آن از «ساختن»

1) bleaching, metaphor and metonymy

2) more obligatory

3) decemanticization, weakening, fading, semantic reduction

یا construct به «انجام دادن» یا do sth. در عبارت‌هایی چون کمک/ راهنمایی/ فوت کردن یا to make a phone call کاهش پیدا کرده است.

دومین سازوکار، در دگرگونی‌های معنایی یا استعاره‌ای شدن، روندی است در چارچوب دستوری شدن که در آن، بار معنایی ساخت‌های زبانی، از آزموده‌های عینی انسانی به سوی زمینه‌های پنداشتی پیش می‌رود. این دگرش در زمینه معنی ساخت زبانی، در بسیاری از نمونه‌های فرایند دستوری شدن، بر پایه الگوی پنج‌گامی زیر روی می‌دهد:

(د) کس ← چیز ← کنش ← مکان ← زمان ← چگونگی

در این الگو، زمینه‌ها از راست به چپ پنداشتی‌تر می‌شوند. جابه‌جایی بر روی این الگو، به دو دلیل، پیشرفت در راستای استعاره‌ای شدن شمرده می‌شود: (1) این جابه‌جایی در راستای ذهنی شدن پیش می‌رود؛ (2) بنیاد استعاره به گونه‌ای است که اگر واژگانی برداشت شود معنی آن نادرست خواهد بود (بریتون و تراوگوت 2005: 24؛ جوزف و خاندا 2003: 586). نمونه برجسته آن در انگلیسی، going to در جمله‌هایی مانند It's going to rain است. از این دو سنجه می‌توان در بازشناسی میزان استعاره‌ای شدن یک ساخت زبانی یاری جست. از آنجا که پیش‌فعل‌ها در زبان‌های هندواروپایی واژه‌هایی مکانی شمرده می‌شوند، بر پایه نمودار (د)، این ساخت پیش از رسیدن به زبان‌های باستانی گام‌هایی را در این راستا برداشته و به تراز چهارم استعاره‌ای شدن رسیده است. اگر این سازوکار از این پس کار خویش را روی پیش‌فعل‌ها پی بگیرد، می‌تواند جایگاه آنها را در نمودار (د) باز هم جابه‌جا کند.

دگرنامی یا مجاز گونه‌ای دیگر از دگرگونی‌های معنایی است که به واژه معنی دیگری به‌جز معنی پیشین، ولی در پیوند با آن می‌بخشد، به گونه‌ای که این پیوند می‌تواند دقیق نباشد؛ مانند به‌کار بردن نام یک کشور به جای نام تیم ملی آن کشور (کروز 2006: 18).

بی‌گمان، این سه سازوکار در دگرگونی معنایی پیش‌فعل‌های ایرانی تا دوره میانه کارساز بوده و کم‌وبیش بر روی همه پیش‌فعل‌ها کارکرد داشته‌اند. شاید چنین پنداشته شود که جوش خوردگی معنایی، در گذر زمان، باید هم‌راستا با هم‌بالیدگی ساختمانی

پیش رفته باشد، ولی ک. لمان روشن می‌کند که همیشه چنین نیست. آمیختگی این دو ساخت و دستاورد آن، گاهی سامانمند و گاهی بی‌سامان است. آن‌گونه که او در لاتین و آلمانی دیده است، بی‌سامانی‌های پیش‌بینی نشدنی‌ای در این آمیختگی‌ها دیده می‌شود؛ به گونه‌ای که گاهی معنی هم‌نشینی پیش‌فعل و فعل در آلمانی گنگ و در لاتین نابهنجار است و با معنی یگان‌های سازنده آن سازگار نیست (لمان 2002: 88):

«کشتن» > interficere «کردن» + facere «میان» Lt. inter (15)

چنین بی‌سامانی‌هایی را باید در چارچوب دگرگونی‌های معنایی دسته‌بندی کرد. آنگاه که معنی گنگ است، به نظر می‌رسد سازوکار رنگ‌باختگی در کار بوده باشد و آنگاه که معنی هم‌نشینی با معنی بخش‌های سازنده آن ناسازگار است، بی‌گمان یکی از سازوکارهای استعاره‌ای شدن یا دگرنامی در کار بوده است. گذشته از این سه سازوکار، سازوکار «ویژه‌شدگی»<sup>1</sup> یا به بیان آرلاتو «کاهش دامنه معنی»<sup>2</sup> نیز بر روی هم‌نشینی فعل و پیش‌فعل در ایرانی باستان کارکرد داشته است (آرلاتو 1384: 202).

#### 4. دگرگونی‌های آوایی

در اینجا به بررسی فشرده سازوکارهایی پرداخته می‌شود که در روند فرگشت پیش‌فعل‌ها کارساز بوده و شناختن آنها به بررسی دگرگونی‌های پیش‌فعل‌ها کمک خواهد کرد. در پرداختن به دگرگونی‌های آوایی، این را نباید از دیده دور داشت که سادگی پدید آوردن آواها، در چارچوب اقتصاد زبانی، انگیزنده دگرگونی آنهاست. یکی از پی‌آمدهای برجسته انگیزه سادگی، کاهش آوایی یا «فرسایش»<sup>3</sup> است. این فرایند به‌ویژه در زمینه آواشناسی نمود برجسته‌ای دارد. هرگونه سستی یا افتادگی فراینده در مایه زبان‌شناختی واژه یا تکواژ، به‌ویژه در ریخت آوایی آن در پی دگرگونی آوایی، «فرسایش» خوانده می‌شود (کمبل و میسکو 2007: 54).

1) specialization

2) narrowing

3) erosion or phonetic attrition

یکی از سازوکارهایی که در بازهٔ زمانی پساباستانی بسیار دیده می‌شود تک‌واک‌شدگی<sup>1</sup> واکه‌های مرکب باستانی است. از آنجا که دستاورد این فرایند در زبان‌های ایرانی آواهای کشیده است، به نظر می‌رسد اینجا نیز آمیختگی دو واکه انجام شده باشد. از گونه‌های بسیار پربسامد آمیختگی دو واکه در دورهٔ میانه می‌توان \*ai- PIr. > MP ē- و \*au- PIr. را نام برد. این دگرگونی هم می‌تواند در خود پیش‌فعل مانند \*ati-Hai-na- PIr. > MP ā- روی دهد و هم در پیوند پیش‌فعل با فعل مانند \*ati-Hai-na- PIr. > adēn- >.

بر این پایه باید گفت که هیچ‌کدام از واکه‌های مرکب باستانی به دورهٔ میانه نرسیده‌اند؛ ولی از سوی دیگر، در دورهٔ میانه، واکه‌های مرکبی دیده می‌شود که در پی چند گام دگرگونی آوایی پی‌درپی پدید آمده‌اند که نباید آنها را بازماندهٔ واکه‌های مرکب باستانی دانست. نمونه‌هایی از آن در هم‌نشینی پیش‌فعل ایرانی باستان \*pati با ریشه‌های گوناگون دیده می‌شود:

16) \*pati + \*√° > paydāg, paygām, paymān, paymōz-, payrāy-, payrōg, paywand-, paywāz- ...

سازوکار دیگری در راستای فرسودگی، که به نظر می‌رسد از روی جایگاه نخستین پیش‌فعل‌ها در برخی زبان‌ها بسیار روی داده باشد، افتادن آوای نخستین پیش از همخوان‌ها یا افتادگی آغازین است. به نظر می‌رسد پیامد این فرایند در سغدی بیشتر از زبان‌های میانه غربی دیده شود. به نظر می‌رسد واکهٔ نخستین پیش‌فعل‌های ایرانی باستان مانند \*ati, \*abi, \*apa با رسیدن به دورهٔ میانه، در سغدی گرایش به افتادن دارند (گرشویچ 1954: 82-91) ولی در ایرانی میانهٔ غربی در بسیاری از نمونه‌ها به‌جا مانده‌اند.

دگرگونی دیگری که در این بازهٔ زمانی، بسیار دیده می‌شود واکدارشدگی همخوان‌های بی‌واک، به پیروی از آوای هم‌جوار آنهاست، که در چارچوب فرایند همگون‌شدگی پیشرو قرار می‌گیرد، از نمونه‌های پربسامد آن می‌توان \*Vt- > MP PIr. و \*Vk- > MP Vg- و \*Vp- > MP Vb- و Vd- را برشمرد.

1) monophthongization

روی هم‌رفته، فشرده‌ای از دگرگونی‌های پیش‌فعل‌های زبان‌های ایرانی را از آغاز تا دورهٔ میانه، در چهار لایهٔ ساخت‌شناختی، کاربردشناختی، معنی‌شناختی، و آواشناختی می‌توان به قرار زیر دسته‌بندی کرد:

- مقوله‌زدایی یا از دست دادن ویژگی‌های ساخت-نحوی
- گسترش نحوی یا به دست آوردن توان به‌کاربرده شدن در زمینه‌ای تازه
- رنگ‌باختگی، استعاره‌ای شدن و ویژه‌شدگی
- فرسایش یا کاهیدگی آوایی.

این چهار سازوکار، که گاهی نشانه‌های دستوری شدن نیز خوانده می‌شوند، برجسته‌ترین سازوکارهایی هستند که پیش‌فعل‌ها، در روند دستوری شدن در گذر تاریخ، با آن درگیر شده‌اند. هریک از این سازوکارها، در زمینه کار خود، بر روی یکی از چهار لایهٔ این ساخت زبانی کار می‌کنند و در روند دیرپای فرگشت پیش‌فعل‌ها از زایش تا مرگ، با زاده شدن پیش‌فعل‌ها از قیده‌های اداتی، هم‌بالیدگی آنها به همراه فعل و درآمیختگی و رنگ‌باختگی آن، کار خود را به انجام می‌رسانند. گرچه سه سازوکار یکم، سوم و چهارم کاهش ویژگی‌های ساخت زبانی را در پی دارند، سازوکار دوم، چنان‌که پیش‌تر گفته شد، کاربرد این ساخت در جایگاه تازهٔ خود را فراهم می‌سازد و از همین رو، از دید کاربردشناسی گسترش ویژگی‌های نحوی آن را به همراه دارد (هاینه و کوتوا 2007: 34؛ جوزف و خاندا 2003: 578).

## 5. جمع‌بندی

### 5-1. از هندواروپایی آغازین تا ایرانی باستان

در این پژوهش روشن شد که پیش‌فعل‌ها بازمانده‌هایی از قیده‌های اداتی هندواروپایی آغازین هستند که در پی کارکرد فرایند مقوله‌زدایی، در چارچوب دستوری شدن، از قیده‌های اداتی جدا شده و سپس سازوکار گسترش نحوی زمینه کارکرد پیش‌فعلی را برای آنها فراهم آورده است. در این روند، پیش‌فعل‌ها بدون هیچ‌گونه دگرگونی ساختاری و با کمینهٔ دگرگونی آوایی به ایرانی آغازین و به همین گونه، به هندی باستان

رسیده‌اند. آنگاه، این ادوات با فعل پیوند خورده و از این پیوند، هم‌نشینی‌های فعلی یا فعل‌های مرکب اداتی پدید آمده‌اند. کارکرد پیش‌فعل‌ها در فعل‌های مرکب اداتی، ویرایش و کرانمند کردن معنی این فعل‌هاست.

در دنبالهٔ روند دستوری شدن، سازوکار هم‌بالیدگی به‌کار افتاده و وابستگی بخش‌های سازندهٔ این فعل‌ها را به یکدیگر افزایش داده است. تا رسیدن به ایرانی باستان، این وابستگی آنها را به یکدیگر نزدیک و نزدیک‌تر می‌کند. پیش‌فعل‌ها که بر پایهٔ ساخت اداتی و پیشینهٔ قیدی خود در گزینش جایگاه خود در جوار فعل بسیار آزاد بودند، اینک رفته‌رفته به فعل نزدیک شده و در جایگاه پیش‌فعلی هم‌جوار پایدار می‌شوند. آنگاه، با یک دگرگونی ساختاری، ساخت پیشوندی را می‌پذیرند و به فعل می‌چسبند. این پیشوندهای تازه، نخست، جدایی‌پذیر و سپس، با افزایش وابستگی، جدایی‌ناپذیر می‌شوند. در این راستا، در اوستایی به فعل‌های پیچیدهٔ جدایی‌پذیر و پس از آن، در فارسی باستان به فعل‌های مرکب جدایی‌ناپذیر برمی‌خوریم.

## 2.5. از ایرانی باستان تا میانه

سازوکار هم‌بالیدگی در دنبالهٔ روند دستوری شدن، پیش‌فعل‌ها را تا رسیدن به ایرانی میانه همراهی می‌کند. پیشوندها، در فعل‌های مرکب جدایی‌ناپذیر، به ستاک فعل جوش می‌خورند و با آن در می‌آمیزند، به گونه‌ای که دیگر فاقد کارکرد پیشوندی می‌شوند و همراه با بازماندهٔ ستاک فعل باستانی، یک واج یگانه را می‌سازند. از این پس، گویشور ایرانی میانه، دیگر مانند گویشور باستانی توان بازشناختن آنها را ندارد. اینک از پیشوندهای باستانی تنها آوایی به‌جامانده که می‌تواند در پژوهش واژ-واج‌شناختی این فعل‌ها در بررسی پیشینهٔ باستانی آنها کاربرد داشته باشند.

اکنون که دیگر این پیش‌فعل‌ها جایگاه دستوری خود را از دست داده‌اند، گویشور ایرانی میانه، برای برطرف کردن نیاز خود، پیش‌فعل‌های تازه‌ای را به‌کار می‌گیرد که با دگرگونی‌های اندکی، از قیدها، پیشایندها، ادوات و صفت‌های ایرانی باستان برگرفته شده‌اند و ساخته شدن آنها از همان دورهٔ باستان آغاز شده بوده است. بدین‌گونه، در چرخهٔ زبان، نسل تازه‌ای از پیش‌فعل‌ها از دورهٔ باستان به زاده‌شدن آغاز می‌کند؛ در

دورهٔ میانه به بیشینهٔ کاربرد می‌رسد؛ و تا فارسی نو برجا می‌ماند. این پیش‌فعل‌ها در دورهٔ میانه، با ساختِ اداتی و گاهی پیشوندی، کارکردی پویا داشته‌اند. دوازده پیش‌فعلِ فارسیِ میانه، که از پیشایندها، قیدها، ادوات یا صفت‌های ایرانیِ باستان برگرفته شده‌اند، به قرار زیرند:

پیش‌فعل	ساختِ هم‌ریشهٔ باستانی	نمونهٔ ایرانیِ میانه	نمونهٔ فارسیِ نو
abar	OP. upariy <sub>(prep.)</sub>	abar madan	bar āmadan
abāz	Av. apānk	abāz dādan	bāz āmadan
andar	Plr. *antar <sub>(prep.)</sub>	andar āmadan	dar āvardan
bē	Av. bē, bōiḡ, bā <sub>(part.)</sub>	bē sudan	besodan
ēr	Av. aḍairi <sub>(prep.)</sub>	ēr dāštan	(MP. azēr >) zīr afkandan
frāz	Av. frānk	frāz griftan	farāgereftan
frōd	OP. fravata <sub>(adv.)</sub>	frōd nihādan	forūd āmadan
ham	Plr. *hama- <sub>(a.)</sub>	hamkārīhistan	hamkārī kardan
pas	OP. pasā <sub>(prep.)</sub>	pas raftan	pas gereftan
pēš	OP. paišjā <sub>(prep.)</sub>	pēš raftan	pīš raftan
tar	OP. tara <sup>h</sup> <sub>(prep.)</sub>	tar menīdan	-
ul	Av. ərəδβa <sup>-</sup> <sub>(a.)</sub>	ul āxistan	-

## منابع

- آرلاتو، آنتونی، 1384، *درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی*، ترجمهٔ یحیی مدرس، تهران.  
 ابوالقاسمی، محسن، 1373، *مادّه‌های فعل‌های فارسی دری*، تهران.  
 رضائی باغبیدی، حسن، 1385، *راهنمای زبان پارتی: پهلوی اشکانی*، تهران.  
 زینی جهرمی، وحیدرضا، 1393، «پیش‌فعل‌های ایرانی باستان»، *ویژه‌نامهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی*، دورهٔ جدید، شمارهٔ چهارم، ص 45-75.  
 منصوری، یدالله، 1384، *بررسی ریشه‌شناختی فعل‌های زبان پهلوی*، تهران.  
 نائل خانلری، پرویز، 1382، *تاریخ زبان فارسی*، تهران.  
 Andersen, H., 1987, "From Auxiliary to Desinence", *Historical Development of Auxiliaries* ed. M. Harris and P. Ramat, Berlin, pp. 21-52.  
 Benveniste, É., 1946, *Vessantara Jātaka: Texte Sogdien*, Paris.

- Blom, C., 2005, *Complex Predicates in Dutch: Synchrony and Diachrony*, Doctoral Thesis, Vrije Universiteit, Amsterdam.
- Booij, G. and Kemenade, A., 2003, "Preverbs: An Introduction", *Yearbook of Morphology 2003*, pp. 1-11.
- Brinton, L. J. and Traugott, E. C., 2005, *Lexicalization and Language Change*, Cambridge.
- Brunner, C. J., 1977, *A Syntax of Western Middle Iranian*, Delmar.
- Bussmann, H., et al., 1996, *Routledge Dictionary of Language and Linguistics*, London.
- Campbell, L. and Mixco, M. J., 2007, *A Glossary of Historical Linguistics*, Edinburgh.
- Cruse, A., 2006, *A Glossary of Semantics and Pragmatics*, Edinburgh.
- Crystal, D., 2008, *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*, 6th ed, Oxford.
- Dahl, Ö., 2009, "Two Pathways of Grammatical Evolution", *Syntactic Complexity: Diachrony, Acquisition, Neuro-Cognition, Evolution*, ed. T. Givon and M. Masuyoshi Shibatani, Amsterdam, pp. 239-248.
- Durkin-Meisterernst, D., 2004, *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Turnhout.
- Eckardt, R., 2006, *Meaning Change in Grammaticalization: An Enquiry into Semantic Reanalysis*, Oxford.
- Elenbaas, M., 2007, *The Synchronic and Diachronic Syntax of the English Verb-Particle Combination*, Utrecht.
- Gershevitch, I., 1954, *A Grammar of Manichean Sogdian*, Oxford.
- Heine, B. and Kuteva, T., 2007, *The Genesis of Grammar: A Reconstruction*, Oxford.
- Hock, H. H., 1991, *Principles of Historical Linguistics*, 2nd ed., Berlin.
- Hopper, P. J. and Traugott, E. C., 1993, *Grammaticalization*, Cambridge.
- , 2003, *Grammaticalization*, 2nd ed, Cambridge.
- Joseph, B. D. and Janda, R. D., 2003, *The Handbook of Historical Linguistics*, Oxford.
- Lehmann, C., 2002, *Thoughts on Grammaticalization*, 2nd, Revised ed., München.
- Lehmann, W. P., 1974, *Proto-Indo-European Syntax*, London.
- Norde, M., 2009, *Degrammaticalization*, Oxford.
- Perry, J. R., 2005, *A Tajik Persian Reference Grammar*, Leiden.
- Watkins, C., 1964, "Preliminaries to the Reconstruction of Indo-European Sentence Structure", *Proceedings of the "Ninth International Conference of Linguists"*, ed. H. G. Lunt, Hague, pp. 1035-1045.
- Windfuhr, G. and Perry, J. R., 2009. "Persian and Tajik", *The Iranian Languages*, ed. G. Windfuhr, London, pp. 416-544.



## اصطلاحات فنّ موسیقی در اشعار مانوی<sup>۱</sup>

محسن میرزایی (عضو هیئت علمی دانشگاه تبریز، گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی)

چکیده: در بررسی قطعات منظوم متون مانوی، پیوسته باید این نکته را در نظر داشت که قطعه پیش رو عموماً کلام آواز یا تصنیف بوده است. از این رو، در تحلیل هریک از اشعار، علاوه بر سعی در درک معانی شعری و وقوف بر اصطلاحات آن فن، باید اصطلاحات تخصصی فنّ موسیقی را هم جست‌وجو کرد؛ زیرا به اقتضای قالب و کاربرد متن، کلمات و عباراتی، نه در معنی غالب، بلکه در معانی ثانوی یا تخصصی خود به کار رفته است. از این رو، شناخت این‌گونه اصطلاحات و دقت در معانی ثانوی آنها، کلید و گره‌گشای ابهام کلام است — یا لافل پژوهشگر را به ذهنیت سراینده نزدیک‌تر خواهد کرد. در تحلیل این اشعار، عموماً کلمات و عبارات، به‌ناچار و به دلیل فقدان شواهد متقن، تحت‌اللفظ ترجمه شده و گاه برای حصول معنی، حتی نحو کلام نیز دست‌کاری شده است. با این حال، قطعه مورد نظر همچنان نامفهوم و معطل، و علامت‌های سؤال و ستاره‌هایی که محقق به‌کار برده همچنان باقی است. مؤلف در این مقاله سعی دارد، تا حد

---

(۱) استادان گرامی، دکتر چنگیز مولایی و دکتر محمدحسن جلالیان، نکات ارزنده‌ای را پیشنهاد دادند و اصلاحات متعددی را متذکر

امکان، با توجه به معانی اصطلاحی یا ثانوی کلمات به‌کاررفته در اشعار پهلوی اشکانی و فارسی میانه مانوی، نکاتی را متذکر شود و ابهاماتی را برطرف سازد.  
کلیدواژه‌ها: متون مانوی، پهلوی اشکانی، فارسی میانه، اشعار، نغمات

### مقدمه

قطعات پراکنده‌ای که از متون مانوی به زبان‌های پهلوی اشکانی و فارسی میانه به دست آمده، به‌ویژه اشعار به‌جامانده از این دو زبان، حاوی اصطلاحات و ظرایفی در فنّ موسیقی است که عموماً ناشناخته مانده یا، به‌هردلیل، شناسایی آنها ممکن نیست. غیر از این، مواردی هم هست که درک آن مستلزم آگاهی اندکی در زمینه موسیقی ایرانی و آشنایی با ظرایف آن است. طبیعتاً به سبب اِشرافِ نداشتن ایران‌شناسان خارجی بر دقایق شعر ایرانی، گاه نکات و جزئیاتی از نگاه تیزبین آنان پنهان مانده است.

بدیهی است که همچون سایر متون، در مجموعه لغات و تعابیر متون مانوی، بسته به موضوع و محتوای آن قطعه، اصطلاحات و کلماتی، علاوه بر معنی اصلی، در معنی تخصصی یا ثانوی هم به کار رفته که گاه بی‌توجهی به این امر عامل اصلی سوء تعبیر و لغزش محقق بوده است. در این آثار، به اقتضای محتوای قطعات، اعم از تمثیل، استدلال، شرح حال، نجوم و افسون و امثال آن، از امکانات زبانی فراوان بهره گرفته شده است. کلمات و عباراتی نظیر *amazan*, *šahr*, *wyāwār čarb*, *dar*, *xwāštīh*, *pahrēz*.

در خصوص اشعار مانویان نیز، به‌رغم تلاش دانشمندان این حوزه، به دلیل کافی نبودن شواهد و بی‌اطلاعی از قوالب و اوزان و بحور شعری آن دوره و نیز ناتوانی در تشخیص و تبیین سایر اصطلاحات تخصصی این فن، در پاره‌ای از موارد، درک ساختار و جزئیات محتوای این قطعات دشوارتر می‌شود. علاوه بر این، در تحلیل اشعار مانوی باید این نکته را در نظر داشت که قطعه پیش رو صرفاً شعر یا نظم در معنای عام و

(۱) استعاره از کیش مانوی

(۲) این واژه غالباً نه به معنی حرکت کردن، بلکه بر معنی سیر در درجات معلوم و مختص یک جرم سماوی است و معنی «بودن» از آن

امروزین آن نیست، بلکه این قطعه کلامی است که متن تصنیف یا آواز بوده است؛ یعنی هم‌جواری لفظ و آهنگ. حال اگر به اقتضای قالب کلام، در این قطعات، اصطلاحات تخصصی فنّ شعر به کار رفته باشد، تقریباً به همان میزان هم باید از اصطلاحات فنّ موسیقی استفاده شده باشد. این دست اصطلاحات (و یا شاید اصطلاحات معمول و رایج)، و نیز کلمات و عباراتی که در معانی ثانوی یا تخصصی خود آمده، به ناچار عموماً تحت‌اللفظ ترجمه شده که نتیجه‌ای جز ابهام مضاعف در پی نداشته است.

مقاله حاضر که به بررسی برخی اصطلاحات در اشعار مانوی و دسته‌بندی آنها در حوزه فنّ موسیقی می‌پردازد، حاوی دو موضوع مرتبط است و در دو بخش تدوین شده است: بخش اول مشتمل است بر کلمات و عباراتی که به زعم نگارنده، در معانی ثانوی به کار رفته یا مجموعاً قرائت و ترجمه آن کلمه محل تردید است، اما در ترجمه آنها، ایران‌شناسان تنها به معنی غالب این کلمات و عبارات توجه داشته و معانی بعیدی را گاه با علامت سؤال و گاه در عرض آرای یکدیگر، به نظرات موجود اضافه کرده‌اند؛ با این همه، ابهام متن مطلقاً برطرف نگردیده و مسئله همچنان مجهول باقی مانده است. کلمات و عباراتی که در این بخش بررسی شده، به‌ترتیب، عبارت است از الف (ج) *istāwišn* و *manohmed wisprixt*؛ ب) *gōwišn* و *gōšag* همراه با اشاره‌ای به *mar*؛ ج) *nawāg* و *nīwāg*. بخش دوم اختصاص دارد به بررسی اسامی خاص تصنیف‌ها و نغمات مانوی، دسته‌بندی این تصنیف‌ها، و سعی در یافتن عناوین نغمات با مقایسه تطبیقی مضمون و محتوای عناوین موجود.

### بخش اول: کلمات و عبارات مرتبط با فنّ موسیقی و در معنی ثانوی

الف) قطعه<sup>1</sup> at<sup>1</sup> (نک: بویس 1975: 104) شعری ابجدی در مدح هرمزدبغ است که به مناسبت میلاد (ظهور) او سروده شده و حاوی چند اصطلاح فنّ موسیقی است<sup>2</sup>؛ از جمله واژه *istāwišn* در

1 M 10 سرودهایی به زبان پهلوی اشکانی، در ستایش نفس زنده (بویس 1960: 2).

2 حرف‌نویسی و ترجمه این قطعه در پایان مقاله آمده است.

همه یک صدا با istāwišn ستودند تو را، ... harwīn hāmwāg pad istāwišn āfrīd ō tō, ...

در ترجمه واژه istāwišn به «ستایش»<sup>۱</sup>، تنها معنی لفظی و غالب این واژه، بدون در نظر گرفتن عبارات قبل و بعد، لحاظ شده، نه معنای اصطلاحی آن. هرچند واژه praise می‌تواند به معنی «مدیحه‌های مذهبی» نیز باشد، اما مشخصاً تصریح نشده که در کجا به معنی مطلق «ستایش» و در کجا به معنای «مدیحه‌های مذهبی» به کار رفته است (بویس ۱۹۷۷: ۲۳؛ دورکین مایسترارنست ۲۰۰۴: ۸۹). محتوای متن و جملات قبل و بعد روشن می‌کند که تأکید جمله مذکور بر آوازخوانی دسته جمعی است:

دختران و بانوان نازنین (رامشگران)، را به هنگام ظهور هرمزدبغ، اندیشه شکفت؛ آنگاه همه هم‌صدا و هم‌نوا آوازی در ستایش و حمد هرمزدبغ خواندند و همراه با آواز بداهه رامشگران آسمانی، طبل و چنگ و نی نیز نغماتی نواختند.

عبارت manohmed wisprixt «اندیشه شکفت» در جمله

zabēn kanīgān ud kumārč/zanān manohmed wisprixt, kaδ-išān dīd ay ...

نیز اصطلاحی فنی و بیانگر معنی واقعی واژه istāwišn در این قطعه است. بویس مفهوم واژه manohmed را در این عبارت مبهم دانسته و یادآوری کرده که این واژه نمی‌تواند بهمن بزرگ باشد؛ زیرا آن ایزد هنوز دعوت نشده است. از این رو، برای ترجمه واژه مذکور «اندیشه» در معنای لفظی و غالب، یا یکی از اعضای «جان» را پیشنهاد کرده (بویس ۱۹۷۵: ۱۰۴)، که به احتمال قریب به یقین، منظور او از manohmed یکی از اندام‌های خدا بوده است (ابوالقاسمی ۱۳۸۱: ۱۷-۱۸؛ ۷۷ ی ۳۶) و نباید آن را جان هرمزدبغ یا یکی از امشاسپندان انگاشت. آسموسن نیز واژه manohmed را یکی از اندام‌های پنجگانه دانسته، اما با این حال، مسئله همچنان لاینحل باقی مانده است؛ بر اساس چنین تفسیری، وی قطعه یادشده را بدین صورت ترجمه کرده است:

زمانی که بانوان و دختران محبوبی که پدید آمدند از «اندیشه» (یکی از اندام‌های پنجگانه) دیدند تو را، همگی به اتفاق با ستایش تقدیس کردند تو را (آسموسن ۱۹۷۵: ۱۲۰).

---

1) praise

کلیم کایت ترجیحاً این واژه را «بهمن»<sup>۱</sup> ترجمه کرده است؛ اگرچه در بخش یادداشت‌ها، همانند بویس، به «جان» نیز اشاره‌ای دارد، اما او هم تصریح نکرده که منظور او از «جان» چیست؛ به علاوه، هیچ توضیحی در خصوص حضور بهمین که هنوز فرا خوانده نشده، ارائه نکرده است. ترجمه او به صورت زیر است:

زمانی که دختران و بانوان محبوبی که پدید آمده بودند از «بهمین» دیدند تو را، همگی یک‌صدا تو را تقدیس کردند (کلیم کایت ۱۹۹۳: ۴۴؛ ۵۳ ی ۸).

برای پذیرفتن این ترجمه، باید تمامی اجزای منطقی هر دو جمله متن را نادیده بگیریم؛ زیرا دختران و بانوان از آن کسی نشئت گرفته‌اند که هنوز خود به وجود نیامده است؛ پس دختران و بانوان نیز به وجود نیامده‌اند. علاوه بر این، در ترجمه‌های فوق، به دلیل مبهم ماندن معنای manohmed و عدم توجه لازم به محتوای این قطعه، نحو جمله نیز برای حصول معنی دست‌کاری شده است، در حالی که کلام ساده و روان است.

ترجمه پیشنهادی: دختران و بانوان محبوب (رامشگران) را اندیشه شکفت، به هنگامی که تو را دیدند ...

نکته اینجاست که به جای ترجمه واژه manohmed، باید عبارت manohmed wisprixt را با توجه به واژه wisprixt «تراوید، شکفت» و معنای اصطلاحی آن ترجمه کرد. شکفتن اندیشه یا ذهن، خود گویای معنی کلام است و مشخصاً اشاره دارد به بداهه‌خوانی یا بداهه‌سرایی در موقعیتی خاص و مناسبتی ویژه. پس اگر بپذیریم که رامشگران را در خواندن سرود و نغمه‌ای در ستایش هرمزدبغ و به مناسبت میلاد او یک‌باره اندیشه شکفته است، آنگاه واژه istāwišn، نه به معنی «ستایش»، بلکه به معنی «آواز (خوانی)» خواهد بود؛ و آنچه از ذهن تراویده ستایش نیست، بلکه آوازی است که به شیوه بداهه در ستایش هرمزدبغ تصنیف کرده‌اند. توصیف فوق، در واقع، برداشتی از حضور شاه در میان درباریان از جمله رامشگران و شاعران و نوازندگانی است که در نعت شاه یا یکی از نزدیکان او، در مواقعی خاص، فی‌البداهه سرود و نغمه‌ای می‌خواندند و صله دریافت می‌کردند (نک: بویس ۱۹۷۵: ۱۰۴). با توجه به محتوای این

1) Nous

قطعه، اگر این واژه را «ستایش» ترجمه کنیم، از نظر معنایی در حکم حشو خواهد بود؛ شاید به همین دلیل است که کلیم کایت *istāwišn* را ترجمه نکرده است.<sup>۱</sup>

harwīn hāmwāg pad istāwišn āfrīd ō tō,  
they all with one accord [...] blessed you, کلیم کایت  
(۱۹۹۳: ۴۴)

حال بر مبنای مطالب فوق، این عبارت را این‌گونه ترجمه می‌کنیم: «همه هم‌صدا با آواز(خوانی) ستودند تو را...».

قطعه<sup>۲</sup> *ax* پر است از اصطلاحات و واژه‌های تخصصی موسیقی مانند *srāwēd* «بنوازید»، برای نواختن ساز؛ *damēd* «بدمید»، برای نواختن ساز بادی (در اینجا شیپور)؛ *bāšēd* «بخوانید»، برای سرودخوانی و نغمه‌سرایی؛ و نیز اسامی نغمات و الحان (نک: پایین)؛ آواز و جواب آواز و... در جمله زیر، واژه *istāwēd* به معنی «(آواز) بخوانید» آمده است:

*hāmwāg rist istāwēd, kē bāšēd ud kē padwāg dārēd.*

ترجمه پیشنهادی: هم‌صدا، چنان‌که باید، بخوانید؛ [شما] که می‌خوانید و [شما] که جواب می‌دهید.

هرچند این قطعه مستقیماً به ستایش کسی یا چیزی مربوط نیست و صرفاً بیان حالات طرب به واسطه نجات نفس زنده است، با این حال، چنانچه مضمون این قطعه را ستایش یا مناجات محض بدانیم، باز واژه *istāwēd* در معنی «بستایید» نخواهد بود؛ زیرا کلام، فارغ از محتوا و مضمون، اگر با کشش و نظم و ترتیبی معین، توأم با فواصل مشخص آوازی، با یا بدون ساز، اجرا گردد، همانا آواز یا تصنیف است؛ حال محتوای آن تصنیف هرچه می‌خواهد باشد. از نظر معنایی نیز ترجمه عبارت مذکور، با در نظر گرفتن معنی «ستایش» برای واژه *istāw-* و نادیده گرفتن دیگر کلمات این قطعه، کاملاً بی‌معنی است: «یک‌صدا، درست، بستایید؛ شمایی که می‌سرایید و شمایی که پاسخ می‌دهید». اول آنکه خواندن یک گروه و پاسخ دادن گروه دیگر مستلزم آن است که چیزی را هر دو

1) They all blessed you with one accord, ...

گروه بخوانند؛ پس سه بار فعل خواندن به کار رفته است: دستور به خواندن آواز (istāwēd)؛ خواندن یک گروه (bāšēd)؛ پاسخ گروه دیگر (padwāg dārēd). دوم آنکه مگر غلط ستودن هم داریم که حال «درست (rist)» بستاییم.

در یکی از قطعات (cu<sup>1</sup>؛ نک: بویس 1975: 156)، هر یک از طبقات جامعه مانوی — که می‌دانیم نظام کاملاً مشخصی دارد — به تفکیک یاد شده و مورد تمجید قرار گرفته است. در کنار آن و به همان ترتیب، از شعب و گروه‌های موسیقی، به تناسب حرفه تخصصی و سیمت هر یک، تقدیر شده است؛ مانند: رهبران گروه‌خوانی، واعظان دانا و سرودخوانان خوش‌الحان. این امر مبین وجود طبقه‌بندی مشخص اصحاب این حرفه در زمینه آوازخوانی، ترانه‌سرایی و نغمه‌پردازی است. نتیجه آنکه اگر این دست سرودها صرفاً روضه‌ای ساده یا مدیحه‌ای معمول بود، این حرفه و دسته‌بندی‌های تخصصی آن شکل نمی‌گرفت؛ حتی برخی از این اصطلاحات، به واسطه تخصصی بودنشان، به دیگر زبان‌ها نیز راه یافته و دقیقاً به همان صورت اصلی (پهلوی اشکانی)<sup>2</sup>، آمده‌اند. مثلاً در سغدی، اصطلاحاتی نظیر frywn<sup>3</sup> و b'syk و حتی xw'stw'nyft دخیل از پارسی است.<sup>3</sup>

در یکی از قطعات (dd<sup>4</sup>؛ نک: بویس، 1975: 173) که به زبان فارسی میانه است، واژه‌های srāw- و āwāz- برای نغمه و صوت پرندگان به کار رفته و هردوی آنها دخیل از پارسی است: «مرغکان درخشان ... کبوتر، طاووس رنگارنگ می‌خرامند و می‌سرایند (srāwēnd) و می‌خوانند (āwāzēnd) ...». واژه w'c- تنها یک بار در متون ایرانی میانه غربی مانویان آمده است. با توجه به زبان این متن باید آن را به فارسی میانه (āwāz-) آوانویسی کرد (نک: دورکین مایسترارنست 2004: 64). بویس به هر دو صورت پهلوی اشکانی و فارسی میانه آوانویسی کرده است (بویس 1977: 16)، اما چون واژه پارسی srāw- درست قبل از این

1) M 801 a کتابچه‌ای مشتمل بر دو بخش: الف) به زبان فارسی میانه و پهلوی اشکانی، مربوط به بخشی از مراسم بما؛ ب) به زبان سغدی، مربوط به اعتراف برگزیدگان (بویس 1960: 54).

2) با توجه به شواهد موجود، اشکانیان بیش از دیگران به این حرفه اشتغال داشته‌اند.

3) زوندرمان به نقل از هنینگ (نک: <http://www.iranicaonline.org/articles/festivals-ii>).

4) M 554 سرودهایی به زبان فارسی میانه (بویس 1960: 39).

کلمه آمده و هردو با حرف ربط ud معطوف شده‌اند (sr'wyd 'wd 'w'cyd)، شاید بهتر باشد هردوی این کلمات را دخیل از پارتی بدانیم.

ب) واژه gōwišn یکی دیگر از کلماتی است که، علاوه بر معنی غالب، در معنای تخصصی فن موسیقی نیز به کار رفته است. در قطعه‌ای (dq<sup>14</sup>) به زبان فارسی میانه و پهلوی اشکانی، که می‌توان آن را فهرست سرودهای مربوط به وصلات (= روزه‌های دو شبانه‌روزی؛ نک: تقی‌زاده 1383: 326) نامید، این واژه به معنی «تصنیف» یا «آواز» و امثال آن به کار رفته است. دورکین مایسترانست (2004: 168) این واژه را، علاوه بر «کلام» و «گفتار» و...، به «موعظه»<sup>15</sup> نیز ترجمه کرده، اما او تصریح نکرده که آیا در این متن به‌طور مشخص بدین معنا هست یا نه. بویس (1977: 43) نیز این واژه را «بیان، کلام، گفتار» ترجمه کرده است.

در واقع، فهرست مذکور سیاهه‌ای از روضه‌ها نیست، بلکه فهرستی از تصنیف‌ها یا آوازه‌هایی است که در مناسبت‌های پنجگانه وصلات می‌خوانده‌اند، و چنان‌که در ادامه خواهیم دید، گاه نغمات دارای نامی خاص هستند و گاه عنوان نغمه برگرفته از مضمون و یا عبارات ابتدایی متن تصنیف است. مهم‌ترین قرینه در بیان آنکه واژه gōwišn در این قطعه به معنای کلام و گفتار، یا حتی روضه و وعظ نیست، واژه gōšag است. این واژه آشکارا نشان می‌دهد که ما با مدیحه‌ای ساده و معمول مواجه نیستیم:

hanjaft hēnd imīn gōwišnān rōšnān ī yamagānīg rōžān; u-š ast az andar pad  
yak mar wisp gōšag. 45 gōwišnān čē yazdegirdī.

به پایان آمدند این gōwišnān روشن روزهای یمگانی؛ و در آن در یک  
هست wisp gōšag 45 gōwišn ربانی.

هنینگ mar را همان «سرودنامه» و صورت کوتاه‌شده mahr دانسته و این قرائت را بر mar «شمار» ترجیح می‌دهد (هنینگ 1936: 588 ی 3)<sup>16</sup>؛ تعبیری که ظاهراً مورد قبول

---

14 S بخشی از یک فهرست، متعلق به متون مربوط به روزهای یمگانی، واقع در موزه ارمیتاژ سن پترزبورگ؛ رک: مقاله اول از مجموع چهار مقاله کارل زالمان (نک: بویس: 1975: 186 و 21).

15 sermon

16 اما وی شمار را هم مردود نمی‌داند؛ mr «شمار» معمولاً بدون دو نقطه نوشته شده است (نک: هنینگ 1937: 85).



بویس واقع نشده و این واژه را «شمار» ترجمه کرده است (بویس: 1975: 186; 1977: 57). دلیل اختلاف نظر در اینجا آن است که بر روی نویسهٔ m دو نقطه قرار دارد (mr̄). دورکین مایسترانست (2004: 229) نیز به زوندردمان و هنینگ ارجاع داده و این املا را مبهم دانسته است، اما در هر حال، بویس این واژه را «شمار» ترجمه کرده است. از آنجا که گزارش حاضر مختص بررسی قرائت و تفسیر mr نیست و بحث دربارهٔ آن فرصتی دیگر می‌طلبد، آن را به آینده موکول می‌کنیم و در اینجا صرفاً یادآور می‌شویم که به احتمال قریب به یقین، این واژه به معنی «دسته، گروه، مجموعه» آمده است؛ مانند دسته‌های 50 تایی یا 100 تایی (مر پنجاه یا صد تایی) که در فارسی دری هم شواهدی دارد.

بویس معنی gōšag را نامعلوم دانسته، ولی با شک و تردید، «جزئیات»<sup>17</sup> را پیشنهاد داده است؛ بدین نحو که mr را «واحد»<sup>2</sup> معنی کرده و از gwšg معنی «جزئیات» را به دست داده است: «در یک واحد (تحت اللفظ: شمار) همهٔ جزئیات (تحت اللفظ: گوشه‌ها)» (بویس: 1975: 186). اما دو سال بعد، در واژه‌نامهٔ متون مانوی، این بار باز هم با تردید و علامت سؤال، این کلمه را به «گوشه»<sup>3</sup> (مسلماً در معنی غالب آن، یعنی «زاویه، گوشه»؛ مانند گوشهٔ اتاق)، ترجمه نموده و از ذکر واژهٔ «جزئیات» صرف نظر کرده است (بویس: 1977: 57). دورکین مایسترانست نیز همان راه بویس را رفته (نک: دورکین مایسترانست 2004: 168) و هر دوی ایشان قطعاً نظری به ترجمهٔ هنینگ داشته‌اند. هنینگ این واژه را «گوشه»<sup>4</sup> در معنی غالب آن ترجمه کرده و gōšay را دخیل از gōšä فارسی نو می‌داند (هنینگ 1936: 588 ی 3). زوندردمان نیز، با علامت سؤال و ذکر پنج پاورقی مفصل برای این قطعهٔ یک‌ونیم سطری (که سه تای آن مربوط به معضل گوشه و مر است)، مطلبی متمایز یا برتر از نظر هنینگ و بویس ارائه نکرده که بتوان آن را حل مسئله دانست. بویس نیز، از قرار معلوم، آن را نپذیرفته؛ چراکه در واژه‌نامهٔ خود (نک: بویس 1977: 43؛ 57) که دو سال پس از مقالهٔ زوندردمان تألیف شده، به نظر و ترجمهٔ زوندردمان در هیچ یک از دو مورد اشاره‌ای نکرده است؛ دورکین مایسترانست (2004: 229) هم نظر بویس

17) details

17) unit

17) corner

17) winkel

را در مورد هر دو کلمه پذیرفته و تنها به نظر پیشنهادی زوندرمان ارجاع داده است (نک: دورکین مایستارنست ۲۰۰۴: ۲۲۹). اما زوندرمان، با بیان نظر هنینگ در باب گوشه و مر، ذکر احتمال تعمدی بودن گذاشتن دونقطه به منظور اصلاحات آینده به دست خود کاتب، «دفتر حساب و کتاب» و «آمار» — که آن را محتمل‌تر دانسته و برای آن شواهدی از سغدی و فارسی میانه و فارسی دری، آن هم تنها از معنی غالب مر، ارائه کرده — و نیز ذکر نظر بعید شیدر<sup>۱</sup>، که هنینگ هم آن را نپذیرفته بوده، آخرالامر به جز ترجمه‌ای مبهم و با ستاره و علامت سؤال به نتیجه یا راه حلی نرسیده است:<sup>۲</sup> «و در آن<sup>۳</sup> در یک مجموعه (۹) جامع<sup>۴</sup> ۴۵ روضه ریانی قرار دارند».

از آنجا که gōšag تنها یک بار در متون ایرانی میانه غربی مانویان آمده است، پس منطقاً باید بر یک معنی هم دلالت کند، که آن معنی قطعاً در قطعه مورد نظر ما corner نیست. ذکر ماده فعلی gōš- یا دیگر معانی‌ای مانند «کنج» و «سوک» و «چارسوق»، یا جابه‌جایی اسم و صفت و ایجاد اسامی خاص ساختگی، بدون حتی یک شاهد، باز هم منتج به نتیجه‌ای نشده و ابهام متن همچنان پابرجاست. درواقع این واژه همانند عبارت manohmed wisprict یا ده‌ها عبارت دیگر از این دست، دارای بار معنایی جدید و کاملاً متمایز از معنای غالب خود است. «گوشه» اصطلاحی تخصصی در علم موسیقی ایرانی است (مانند گوشه‌های درآمد نغمه و شهناز در دستگاه شور) که نمی‌توان در این قطعه آن را با هیچ منطقی «زاویه»، «جزئیات» و امثال آن ترجمه کرد، اما اینکه بویس تا مرز «جزئیات» در ترجمه این واژه پیش رفته، ستودنی است.

حال دوباره به «مر» بازمی‌گردیم؛ با این تذکر که به تعداد افرادی که این قطعه را بررسی کرده‌اند، در مورد این واژه، نظریه وجود دارد. اگر mīr را اصطلاحی تخصصی و به معنی «دسته و گروه» در نظر بگیریم، آنگاه بر یک مجموعه یا طبقه دلالت خواهد داشت؛ مثلاً چیزی شبیه دسته‌بندی دهگانی، صدگانی، یا همان گرد کردن اجزای متعدد

(۱) شدر یک‌جا عبارت wyspgwšg را اسم خاص و در معنی احتمالی «همه‌شوا، شنوا، شنوا همه‌چیز» دانسته است.

(۲) علاوه بر عدم صحت ترجمه «گوشه»، یکی اینکه فعل ast را جمع ترجمه کرده است؛ دیگر آنکه wysp-gwšg را یک کلمه

مرکب، و صفت برای mīr که آن را ترجیحاً mā̄r آوانویسی کرده، دانسته است (نک: زوندرمان ۱۹۷۵: ۳۱۰-۳۱۱).

(۳) در پاورقی اضافه کرده: «کتاب».

در یک قالب (نک: فره‌وشی ۱۳۴۶: ۲۹۰). با این وصف، عبارت مورد بحث روشن‌تر می‌گردد: «همه گوشه‌ها در یک مر است و این مر خود شامل ۴۵ تصنیف است؛ یا ۴۵ تصنیف در یک واحد خاص قرار دارد». قرائت این واژه به صورت mā̄r و mar یا حتی mahr اگرچه از نظر معنایی بسیار نزدیک و مترادف است به آنچه منظور نظر نویسنده این قطعه بوده («دفتر آمار»؛ «شمار»؛ یا حتی رساندن معنای «کثرت» در فارسی میانه زردشتی، نک: نیبرگ ۱۹۷۴: ۱۲۵-۱۲۶؛ «واحد اندازه‌گیری»، نک: رضائی باغبیدی ۱۳۸۸: ۶۹، نیز ۸۵؛ یا «سرود»)، اما به نظر می‌رسد که در معنی مصطلح خود در فنّ موسیقی به کار رفته است. همچنان که gōšag در معنی غالب به کار نرفته، mar نیز در معنای غالب نیامده است. ذکر چندین معنی نزدیک و دور برای این دو واژه، یا حتی دست بردن به ساختار نحوی کلام، می‌بایست لاقلاً ابهام جمله را از بین می‌برد.

با توجه به مطالب فوق، در مجموع، این رابطه به دست می‌آید: واژه gōwišn به معنی «کلام و گفتار» است، حال این کلام وقتی در گوشه‌ای (به معنای تخصصی) بیان می‌گردد، می‌شود آواز، تصنیف یا ترانه؛ در هر حال چیزی از جنس موسیقی حرفه‌ای است. به عبارت دیگر، کلام متعلق به وصلات است؛ کلام را در گوشه‌هایی از پیش تعیین‌شده قرار داده‌اند؛ در وصلات سرود می‌خوانند و کلام متن سرود است. متن سرود وقتی در دستگاه و گوشه‌ای اجرا گردد، آواز یا تصنیف است؛ فارغ از محتوا و مضمون، چه مناقب‌نامه باشد چه سوپ‌اپرا<sup>۱</sup>.

پس در این قطعه gōwišn به معنی «روضه» (homily) نیست؛ زیرا چنان‌که در بالا ذیل istāwišn آمد، کلامی که در نظام موسیقی قرار گرفته و تصنیف شده و پرده‌های آن نیز تعیین گردیده و گاه تذکری هم در نوع سرایش آن قطعه یا بخشی از آن قطعه آمده (نک: بویس ۱۹۷۵: ۱۶۰-۱۶۱) و نیز طبقات و گروه‌هایی عهده‌دار این عمل‌اند، نه «راست ستودن» است و نه «گفتار و عظمی». در نتیجه، واژه gōwišn نمی‌تواند به معنای «کلام و گفتار» (طبق نظر بویس و دورکین مایسترانست)، یا به معنی «وعظ و روضه و خطابه» (طبق نظر زوندرمان و کلیم‌کایت) باشد. لازم به ذکر است که کلیم‌کایت در ترجمه قطعه مذکور

۱) soap opera. امروزه هر نوع اثر هنری عامه‌پسند و بی‌محتوا را سوپ‌اپرا یا به اصطلاح «آبکی» می‌گویند.

از *gwšg* تا *wš' st* را بسیار آزاد و با تردید ترجمه کرده است. ظاهراً او نظر هنینگ و بویس و زوندرومان [و شدر] را در مورد این دو کلمه نپذیرفته، زیرا به‌رغم آنکه در مقدمه این قطعه و نیز در یادداشت‌های مربوط به آن، به نظرات بویس و زوندرومان در خصوص وصلات و ایام آن اشاره کرده، اما در مورد *mr* و *gwšg* علامت سؤال را مناسب‌تر دانسته است (کلیم‌کایت 1993: 152، 155 ی 49 و 50). در هر حال، در هیچ‌یک از نظرات موجود در خصوص واژه‌های *gōwišn* و *gōšag* نشانی از فنّ موسیقی نیست، حال آنکه این قطعه فهرست متن موسیقایی است.

ترجمه پیشنهادی: به پایان آمدند این تصنیف‌های روشنِ روزهای یمگانی (وصلات)؛ و در آن همه گوشه‌ها در یک مَر است. 45 تصنیف ربانی.

ترجمه فوق مبتنی بر این فرض است که فهرست مذکور مربوط به کلام آهنگینی است که همه گوشه‌های آن در یک مَر است.

ج) درک معنای یک واژه یا عبارت، در بهترین حالت، منوط است به تکرار آن واژه یا عبارت در جملات مشابهی که به ترتیب اهمیت عبارت‌اند از تکرار در همان متن؛ تکرار در متون مشابه از نظر محتوا و مضمون؛ تکرار در متون به معنی عام. پس اگر در قطعه‌ای از متون مانوی کلمات و عبارات مورد نظر، در همان قطعه یا در قطعات مشابه، دارای مضامینی مشترک باشند و در فواصل متعدد بر مصادیقی واحد دلالت کنند، در این صورت، با در نظر گرفتن شواهد متنی یا درون‌متنی، می‌توان کلمات و جملات آن قطعه را تفسیر کرد.

به قطعه *at* باز می‌گردیم و کلمه‌ای را تحلیل می‌کنیم که نیل به مفهوم آن محتاج درک لطایف گفتار در فرهنگ ایرانی است؛ اگرچه اساس کار در تفسیر این واژه شواهد متنی است. واژه مورد نظر *nw'g* است در

harwīn hāmwāg pad istāwišn āfrīd ō tō, yuwān abēnang. tabil šang ud nað  
padxunād, srōdān **nw'g** až harw āgōž. yazdān harwīn būd handēmān ō tō,  
wispuhr, šahrōār zādag. xwanēd wažan až andarwāz, srōdān **nw'g** až  
zamīgrōšn, kað ōh wāžēnd ō pidar rōšn kū zād razmyōz kē karēd rāmišn.

دورکین مایسترارنست (۲۰۰۴: ۲۴۶) در این قطعه واژه nw'g را به صورت niwāg «نغمه، سرود، ملودی» آوانویسی و ترجمه کرده است. بویس (۱۹۷۵: ۱۰۵؛ ۱۹۷۷: ۶۳) یادداشتی درباره این کلمه نیاورده و در واژه‌نامه نیز، مطابق معمول، مشخص نکرده که در این قطعه niwāg «نوا» است یا nawāg «نو». اما آسموسن (۱۹۷۵: ۱۲۰) niwāg را در نظر داشته و چنین ترجمه کرده است: «... طبل و چنگ و نی نواختند نوای سرودها را». کلیم‌کایت هم، که نتوانسته دو اسم را به نحوی کنار هم جا دهد، یکی را به صفت تبدیل کرده است؛ نتیجه آنکه srwd'n nw'g را به «سرودهای آهنگین»<sup>۱</sup> ترجمه کرده است (کلیم‌کایت ۱۹۹۳: ۴۴). ترجمه این عبارت به صورت «سازها نواختند نوای سرودها را» چندان غلط نیست، اما باید هم به محتوای متن و هم به شواهد متنی توجه داشت؛ با این تذکر که قرابت دو کلمه از نظر مکانی لزوماً نشانگر مترادف بودن آن‌دو نیست. در این قطعه، محتوا و شواهد متنی، هر دو مؤید nawāg «نو» است.

محتوای این قطعه، چنان‌که در مبحث istāwišn آمد، مربوط است به میلاد هرمزدیغ و جشن و سرور و آوازخوانی به مناسبت دعوت او برای نبرد در وانفسا. در این هنگام رامشگران را اندیشه شکفت و ساز و آواز آغاز شد، و به مناسبت این ظهور مبارک، نغمه‌ای «نو» ساز کردند و رهی «نو» زدند. منطقاً برای نغمه‌ای که قبلاً به ذهن متبادر گشته و ساخته شده، یا به عبارت امروزی‌تر، تکرار نُت‌هایی که قبلاً تمرین و اجرا شده است، اندیشه نمی‌شکفتد و بداهه‌خوانی و بداهه‌نوازی صورت نمی‌گیرد. فعل بداهه، علاوه بر آوازه‌ها، نغمه‌هایی را که یک‌باره به هنگام ظهور «آن عزیز» ساز شده نیز شامل می‌شود. زادن هرمزدیغ خود امر نوی است، پس آنچه به مناسبت این رویداد نو سروده شود نیز باید سروده‌ای نو باشد. بنابراین حاصل این ساز و آواز بداهه و بدیع می‌شود سرودهای نو و نغمه‌های بدیع؛ وگرنه امر ماضی شکوفا شده بوده است. اساساً جوهر بداهه بدیع بودن نغمه‌هایی است که در آن هنگام بخصوص<sup>۲</sup> خوانده و نواخته می‌شود.

1) melodious songs

شواهد متنی نیز این نظر را تأیید می‌کند. یکی از قطعات، که زبان آن ترکیبی است از پهلوی اشکانی و فارسی میانه (‘ej؛ نک: بویس ۱۹۷۵: ۱۴۱)، سرودنامه‌ای است در نعت شادهرمزد و تکریم او، آن‌هم در قالب سرود و آفرینی نو؛ چراکه حتماً واجد و درخور چنین تکریمی نیز هست. از آنجاکه واژه مورد بحث ما در این قطعه با املاي nwg نوشته شده و به زبان فارسی میانه است، بی‌تردید باید آن را nōg «نو» خواند، نه niwāg. تأکید این قطعه بر سرودن یا تصنیف کردن ترانه یا ستایشی نو در نعت امام است و خود مبین جایگاه رفیع و عزت کسی است که این دست سرودنامه‌ها برایش تصنیف می‌شد:

nambarēm ō šād-ohrmezd, zīndakkar ī-mān gyān. passazag ō tō, dōšist, istāyīšn  
ud nōg āfrīn.

در چند جای دیگر (قطعات ‘co, cp, cq؛ نک: همان: ۱۴۷-۱۴۸)، آفرین نو از جانب زروان و فرشتگان و بغان به امام، آموزگاران و اسقفان اختصاص یافته است. احتمالاً این سرودنامه‌ها در تکریم امام، آموزگار و اسقفی است که تازه بدین مقام نائل گردیده است. لاقلاً یکی از عناوین (نک: cq) چنین برداشتی را تأیید می‌کند: «نزد آموزگار، اسقف نو را حاضر می‌کنند»<sup>۳</sup>؛ یا در جای دیگر (‘cr؛ نک: همان: ۱۵۰): «باشد که بیاید از خداوندگار زروانشاه، درود نو. برقرار گردد رامش و شادی نو بر تو ای سرور، ای آموزگار فرخ»؛ یا «درود نو از جانب زروان همراه با شادی و آفرین نو از جانب فرشتگان مستدام باد بر شما فره‌ها و روح‌ها ...» (‘dt؛ نک: همان: ۱۹۱). در شواهد موجود، بارها بر جنبه نو بودن ستایش، مدیحه، آواز و نغمه، و ارزش ذاتی کلام و تصنیف بدیع تأکید شده است؛ به علاوه، دور از انتظار نیست برای ملّتی که هنر شعر و ترانه در نظرشان حائز ارزش‌های مذهبی است، ترانه‌ها یا اشعار

۱) M 315 نوشته‌شده بر یک برگ دو لا؛ سرودهایی در تکریم شادهرمزد به زبان‌های پهلوی اشکانی و فارسی میانه (بویس ۱۹۶۰: ۲۲).

۲) M 31 نوشته‌شده بر یک برگ دو لا؛ سرودهایی در تکریم مقامات عالی مانوی به زبان فارسی میانه (بویس ۱۹۶۰: ۴).

۳) نیز نک: آندرناس و هنینگ ۱۹۳۳: ۳۸.

۴) M 729 نوشته‌شده بر یک برگ دو لا؛ سرودهایی در تکریم مقامات عالی مانوی به زبان فارسی میانه (بویس ۱۹۶۰: ۴۹).

۵) M 4 b نوشته‌شده بر یک برگ دو لا؛ استغائه‌هایی منظوم در توسل به فرشتگان به زبان فارسی میانه (بویس ۱۹۶۰: ۲).

بدیعی که نوبه‌نو تصنیف شود حلاوتی دگر داشته باشد و ارمغانی ارزنده و ناب به محضر بغان و بزرگان دین به شمار آید.

ترجمه پیشنهادی: ...ای جوان بی‌عیب. طبل و چنگ و نی نواختند سرودهای نو را از هر طرف. ایزدان جملگی به حضورت رسیدند ای شاهزاده، ای شهریارزاده. نغمه می‌آید از آسمان، سرودهای نو از زمین روشنی، که چنین می‌سرایند برای پدر روشنی که: زاده شد جنگاوری که رامش ایجاد کند.

### بخش دوم: بررسی اسامی خاص تصنیف‌ها و نغمات

اسامی خاص نغمات مانویان به راحتی قابل تشخیص نیست. یقیناً با توجه به محتوای بسیاری از قطعات موجود، اسامی خاص و اصطلاحات متعدد و بسیار ظریفی<sup>۱</sup> نیز باید در این متون ذکر شده باشد، اما تنها آن دسته از اسامی خاص نغمات قابل شناسایی است که تحت عنوانی مشخص آمده یا به هر ترتیب، قراینی قطعی در اثبات آن موجود است. در هر حال، به طور اخص، گسستگی رابطه موسیقی ایرانی، قبل و بعد از اسلام، به ده‌ها دلیل روشن درونی و برونی، واقع‌ای است که رخ داده، اما در این میان یک چیز قطعی است و آن اینکه نظام موسیقی ایرانی، با توجه به شواهد پراکنده‌ای که در خصمانه‌ترین اوضاع و احوال باقی مانده، نشانگر انواعی از دستگاه‌های حرفه‌ای آن فن در ادوار کهن‌تر است، لیکن نمی‌توان در تفسیر منابع پیش از اسلام، بر منابع اسلامی تکیه کرد؛ بدیهی است که ریشه یکی است، اما رابطه را نمی‌توان فرمول‌بندی و ارائه کرد. برای شناخت علم موسیقی متون مانوی، تنها باید به قطعات موجود، یا گاه به متون هم‌دوره استناد کرد.<sup>۲</sup>

نحوه نام‌گذاری نغمه‌ها را می‌توان به سه دسته کلی تقسیم کرد:

(۱) نظر به آنکه موسیقی امروز ایران در حکم عالم مثل از حقیقت موسیقی ایرانی است.

(۲) به عنوان مثال، نمی‌شود *rmnyg* را «دل‌انگیزان» یا *žyryft rwšn* را «راح روح» دانست؛ زیرا حتی اکنون نه‌تنها نظام موسیقی بهجت‌الروح را نمی‌شناسیم، بلکه یک روایت واحد از میرزا عبدالله نیز در دست نیست، چه برسد به دل‌انگیزان و رست یا راست و دیگر نغمات سده چهارم و پنجم هجری. اگرچه در دوره اسلامی، اسامی نغمات بسیاری ضبط گردیده اما کیفیت آن نامعلوم است؛ مثلاً نمی‌توان گفت که «بوی جوی مولیان» ساخته خالقی، همان «عشاق» است که رودکی برای امیرنصر خوانده بوده است.

الف) عنوان نغمه ارتباط مستقیمی با محتوای متن ندارد و عنوانی مستقل به نظر می‌رسد؛ مانند *titit* (cr 11؛ نک: همان: ۱۵۰)، *panzīxazān* (cu 39؛ نک: همان: ۱۵۹)، یا حتی *suylī* (cu 42؛ نک: همان‌جا).

ب) عنوان نغمه تابع مضمون کلام است.<sup>۱</sup> نغماتی که دارای مضمون واحدی هستند، عنوان واحدی نیز دارند، یا آنکه آن عنوان، برگرفته از مضمون متن تصنیف است؛ مانند قطعات *xwēš niwāg* (cr 7,9,12؛ نک: همان: ۱۵۰-۱۵۱)، که مضمون این قطعات مربوط است به عنایت زروان (درود نو، آفرین نو، شادی و رامش نوی که او عطا می‌کند به ...); یا نغمه *bay hē abzār* «بغ نیرومند هستی»، که برای ممدوح خود سلامتی و نجات از بغ نیرومند و عالی‌مقام طلب کرده است (cu 41؛ نک: همان: ۱۵۹).

ج) گاه عنوان نغمه خود بخشی از متن ترانه است؛ مانند *awar pad nōg jadag* (cu 38؛ نک: همان‌جا)، یا *u-m āwadīn* (نک: هویدگمان VI؛ بویس ۱۹۵۴: ۹۴)؛ یا ترانه *imīn ahēnd* در مجموعه *wuzurgān āfirīwan* (مورانو ۲۰۰۹: ۲۱۶).

با در نظر گرفتن دسته دوم و مقایسه محتوای برخی از سرودها، مشخص می‌شود که قطعات دیگری هم در *xwēš niwāg* سروده شده‌اند (co؛ نک: بویس ۱۹۷۵: ۱۴۷):

āyād nōg āfirīn az bay Zurwān ud nōg šādīh ...  
āyād nōg āfirīn az bay ī bān abardom, nōg wišīdāx az ...  
farrah āyād az bay Zurwān-šāh, rāmišn ud nōg drōd ...

این سرودها در تکریم امام یا جلوس امام نو (نک: بالا) ساخته شده‌اند. از مقایسه محتوای سرودهای فوق با سرودهایی که نام خاص آنها در قطعات دیگر آمده، می‌توان دریافت که همگی در یک نغمه ساز شده‌اند (قس: cr 7, 9, 12):

xwēš niwāg. āyād az bay Zurwān-šāh nōg drōd. rām ud ...  
xwēš niwāg. nōg farrah, nōg farrōxīh, nōg šādīh ... āyād az bay Zurwān ...  
xwēš niwāg. āyād nōg drōd, nōg āfirīn az Zurwān, šāh ī rōšnān ...

۱) این دسته از عناوین بیشترین بسامد را داراست؛ قس: اسامی مذکور در دوره اسلامی، مانند کین سیاوش، نوروز بزرگ، نوروز صبا،



به همین ترتیب، (pad) wahman awezaxt (niwāg) نیز متعلق است به دسته دوم، و مضمون آن در ستایش اسقف (نو) یا مقام اسقف است (cq؛ نک: همان: ۱۴۸). احتمالاً با توجه به عنوان متن، «سرودنامه اسقفان»، و واژه ispasagān که به صورت جمع آمده، این سرودنامه‌ها باید به مناسبت جلوس اسقف یا اسقفان نو تدوین شده باشد؛ هر یک از این سرودنامه‌ها را در بخش مربوط به خود دسته‌بندی می‌کردند؛ برای مثال، سرودنامه‌هایی که در قالب wahman awezaxt ساخته می‌شد، یا سرودنامه‌هایی که در bay huabzār یا bay hē abzār تصنیف می‌شد (cu 41 و cq؛ نک: همان: ۱۴۸؛ ۱۵۹). اگرچه این دو نغمه اخیر از نظر محتوا شباهت‌هایی به هم دارند، اما از آنجا که سرود bay hu abzār ناقص به دست ما رسیده، نمی‌توان هر دو عنوان را متعلق به نغمه‌ای واحد دانست. شواهد موجود نشان می‌دهد که اسامی خاص نغمه‌ها تنها بر یک نغمه واحد اطلاق نمی‌شده، بلکه مجموعه‌ای از سرودها در قالب یک عنوان خاص قرار می‌گرفتند. در این باره، علاوه بر xwēš niwāg و شواهد آن، مستندات دیگری نیز این فرض را تأیید می‌کند.

وقتی همه گوشه‌ها در یک مراسم و وصلات شامل ۵ قطعه یا سرود است و از طرف دیگر، ۴۵ تصنیف داریم، پس به هریک از وصلات ۹ تصنیف اختصاص می‌یابد؛ در اینجا: ohrmezdbagīg آمده و چنین فرض می‌کنید که ۹ تصنیف اختصاص می‌یابد به وصلات مربوط به هرمزدبغ در برج قوس مصادف با بدر.<sup>۱</sup> در نتیجه ۹ تصنیف مجزا تنها یک نام خواهند داشت. حتی اگر ضرب ما شامل ۹ تصنیف در ۵ وصلات نباشد، در هر حال به یکی از این وصلات پنجگانه بیش از دو تصنیف می‌رسد (در سختگیرانه‌ترین حالت، ۴۱ تصنیف). حال اگر این «بیش از دو تصنیف» را مثلاً به ardāwiftīg وصلات برج دلو مصادف با ربع اول، اختصاص دهیم، باز هم این عنوان بر یک مجموعه دلالت دارد، نه بر یک نغمه خاص. احتمالاً تقسیم‌بندی ۹ تایی صحیح نیست؛ زیرا ممکن است برخی از مناقب‌نامه‌ها ۱۲ تصنیفی و برخی ۲۲ تصنیفی بوده باشند، مانند ۲۲ کارزار... آمدن عیسی زنده‌گر در وصلات برج جدی مصادف با بدر.

یکی دیگر از نغمات مربوط به وصلات، سرود وصلات مانی در بیست و هفتم و بیست و هشتم ماه روزه، یا بیست و شش روز پس از وصلات ارداوان سه‌گانه (ardāwīftīg) است. نام خاصّ این سرود، به احتمال قریب به یقین، gāhīg بوده است. با آنکه نام خاصّ این سرود در قطعه dq در دست نیست، اما محتوای آن باید چیزی مشابه محتوای قطعاتی باشد که به خوبی حفظ شده‌اند (نک: همان: ۱۵۳-۱۵۴، قطعه cu از بند ۲ تا ۱۴؛ آسموسن ۱۹۷۵: ۶۳). همچنین با توجه به قطعه cu بند ۳۲ به بعد، معلوم می‌شود که سرودهای «بما» تنها در نعت مانی نبوده و مجموعاً، در حکم خاتمه وصلات، به موضوعات دیگری نیز اشاره دارد.

به دلیل کمبود شواهد متقن، شناخت نغمات دسته اول بسیار دشوار و کاملاً مبتنی بر حدس است. با توجه به محتوای قطعه ax، این احتمال وجود دارد که اسامی چند نغمه در این متن آمده باشد؛ مانند niwāg ramanīg به معنی «نغمه رمنی (دل‌انگیز)»؛ zīrift rōšn به معنی نغمه «نور خرد یا حکمت روشن»؛ یا حتی rist به معنی نغمه؟

amwardēd gyānān ō bōy. huāramēn sayēnd baypuhrān pad im wažan niwāg ramanīg.

جان‌ها را گرد کنید برای نجات. خوش آسایند (خوش‌اند) بگپوران با این بانگ نغمه «دل‌انگیز».

آندرتاس و هنینگ به نوعی خلأ معنایی در این جمله پی برده و به همین دلیل جای خالی را با تکرار و اضافه کردن «شیپور؟» در ترجمه جمله مذکور پر کرده‌اند. احتمال دارد خلأ موجود، عنوان خاصّ نغمه‌ای باشد؛ یعنی اگر ramanīg را اسم خاص بدانیم، دیگر نیازی نخواهیم داشت که نحو جمله را تغییر دهیم یا توضیح و کلمه‌ای به آن اضافه کنیم.<sup>۱</sup> اما در ادامه، بی‌ذکر دلیل و توضیحی Die lichte Weisheit «حکمت نورانی» در گیومه گذاشته شده است (نک: پایین، ذیل zīrift rōšn). اگر اصراری بر گذاشتن ramanīg داخل گیومه نداشته باشیم، نباید اصراری هم بر گذاشتن zīrift rōšn داخل گیومه داشته باشیم؛ یا بالعکس.

(۱) نک: آندرتاس و هنینگ ۱۹۳۴: ۸۶۸؛ از نغمه طرب‌انگیز آهنگ آن (شیپور ؟)، شادمانه می‌آیند بگپوران.

عنوان این نغمه در هویدگمان I بند ۶۰ نیز آمده است (بویس ۱۹۵۴: ۷۴):

hamag purr šādīft u wxaš niwāg ramanīg.

همه سرشار از شادی و نعمه خوش «دل‌انگیز».

یا عبارت žīrīft rōšn در

wāžēd kādūš kādūš, āmen āmen xrōsēd. zaxsēd žīrīft rōšn. wyāwarēd wyāwar

pawāgēn.

قدوس قدوس گوید، آمین آمین کنید. سر دهید (یا شاید بنوازید) «حکمت روشن» را. جواب دهید نیک جواب دادنی.

در اینجا نیز آندرتاس و هنینگ، ظاهراً به دلیل آشنا نبودن با اصطلاح موسیقی «جواب» یا جواب مناسب به آنچه قبلاً سروده یا نواخته شده، و لزوم جواب بجا که در اینجا به شکل مفعول مطلق به کار رفته— این قسمت را با علامت سؤال ترجمه کرده‌اند: «... سر دهید کلام پاک را (؟)»

یا rist در

hāmwāg rist istāwēd, kē bāšēd ud kē padwāg dārēd.

هم‌صدا، «رست؟» بخوانید، [شما] که می‌سرایید و [شما] که جواب می‌دهید.

سعید نفیسی در مقدمه حماسه ملی ایران (ص ۱۰-۱۱) اثر نولدکه می‌نویسد:

و خوانندگان باید متوجه این نکته باشند که خاورشناس هرچه در زبان فارسی کار کرده و در آن فرو رفته باشد، باز از پی بردن به زیبایی‌های لفظی و معنوی آن عاجز است و این خاصیت بسیار بارز و هویداست که در تحقیقات همه ایشان دیده می‌شود.<sup>۲</sup>

نکته فوق هرچند در زبان فارسی مشهودتر است، اما همین امر در مطالعه دیگر زبان‌های ایرانی باستان، خصوصاً آن دسته از زبان‌ها و گویش‌هایی که بیشتر در شکل‌گیری زبان فارسی نقش داشته‌اند، صادق است. گاه عبارات ساده‌ای که نیازمند اندک ترجمه و تفسیری هم نیست، در نظر مستشرقین، پیچیده و نامفهوم می‌نماید. این

(۱) در معنی متعدی. صورت لازم این فعل نیز در (M 77) bj آمده است (نیز نک: رضائی باغبیدی ۱۳۷۵: ۶۳؛ حسن‌دوست ۱۳۹۳:

۱۵۳۰، ۱۵۴۱).

(۲) نک: نولدکه، تنودور، ۱۳۶۹، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، ج ۴، تهران.

دست عبارات و جملات عموماً حاوی ظرایفی در فن بیان، اصطلاحات خاص، گاه رایج و گاه کم‌کاربرد، و لطایف گفتار در فرهنگ ایرانی است.

#### قطعه at

... hrwyn yzd'n 'wd m'nynd'n, qwf'n d'lwwg 'wd x'ns'r'n, wyhm 'wstyg 'pdn 'wd  
tlw'r pd tw, fry'ng, wyšmn'd 'hynd. zbyn qnyg'n 'wd kwm'rcn'n mnwhmyd  
wyspnyxt, qdyš'n dyd 'yy, hrwyn h'mw'g pd 'st'wyšn 'fryd 'w tw, yw'n 'bynng.  
tbyl šnng 'wł nd pdxwn'd, srwd'n nw'g 'c hrw 'gwc. yzd'n hrwyn bwd hndym'n  
'w tw, wyspwhr, šhrd'r z'dg. xwnyd wcn 'c 'ndrw'z, srwd'n nw'g 'c zmygrwšn, kd  
'wł w'cynd 'w pydr rwšn kw z'd rzymwz ky qryd r'myšn.

... همه ایزدان و ساکنان (جهان روشنی)، کوه‌ها، درختان و چشمه‌ها، ایوان و تالار فراخ و استوار، به تو ای عزیز شاد گشتند. دختران و بانوان محبوب را اندیشه شکفت، به هنگامی که تو را دیدند؛ همه یک‌صدا (هم‌نوا) با آوازخوانی ستودند تو را، ای جوان بی‌نقص. طبل و چنگ و نی نواختند سرودهای نو را از هر کران. ایزدان جملگی به حضورت رسیدند ای شاهزاده، ای شهریارزاده. نغمه (بانگ) می‌آید از آسمان، سرودهای نو از زمین روشنی، که چنین می‌سرایند (می‌خوانند) برای پدر روشنی که: «به دنیا آمد جنگاوری که رامش ایجاد کند».

#### منابع

- ابوالقاسمی، محسن، 1381، *مانی به روایت ابن ندیم*، ج 2، تهران.  
تقی‌زاده، سیدحسن، 1383، *مانی شناسی*، به کوشش ایرج افشار، تهران.  
حسن دوست، محمد، 1393، *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، ج 3، تهران.  
رضائی باغبیدی، حسن، 1375، «چهار واژه دخیل سغدی در هدایة‌المتعلمین فی‌الطب»، نامه فرهنگستان، س 2، ش 3، ص 61-64.  
\_\_\_\_، 1388، *راهنمای زبان پارسی*، ج 2، تهران.  
فروه‌وشی، بهرام، 1346، *فرهنگ پهلوی*، تهران.

Andreas, F. C. and Henning, W. B., 1933, "Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch-Turkestan, II", SPAW, pp. 292-363.

\_\_\_\_, 1934, "Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch-Turkestan", III, SPAW, pp. 846-912.

- Asmussen, J. P., 1975, *Manichaeae Literature*, New York.
- Boyce, M., 1954, *The Manichaeae Hymn-Cycles in Parthian*, London.
- , 1960, *A Catalogue of the Iranian Manuscripts in Manichean Script in the German Turfan Collection*, Berlin.
- , 1975, *A Reader in Manichaeae Middle Persian and Parthian (Acta Iranica 9)*, Téhéran-Liège.
- , 1977, *A Word-List of Manichaeae Middle Persian and Parthian (Acta Iranica 9a)*, Téhéran-Liège.
- Durkin-Meisterernst, D., 2004, *Dictionary of Manichaeae Middle Persian and Parthian*, Turnhout.
- Henning, W. B., 1936, “Soghdische Miszellen”, *BSOS* 8, pp. 583-588.
- , 1937, “A List of Middle-Persian and Parthian Words”, *BSOS* 9, pp. 79-92.
- Klimkeit, H. J., 1993, *Gnosis on the Silk Road: Gnostic Texts from Central Asia*, San Francisco.
- Morano, E., 2009, “ymn' hynd: The Beginning of Mani's Psalm Wuzurgān Āfrīwān in Parthian and Middle Persian”, *New Light on Manichaeism*, ed. J. D. Beduhn, Leiden, pp. 213-223.
- Nyberg, H. S., 1974, *A Manual of Pahlavi*, vol. II, Wiesbaden.
- Sundermann, W., 1975, “Überreste manichäischer Yimki-Homilien in Mittelpersischer Sprache?”, *Acta Iranica* 5, pp. 297-312.
- , 1999, “Festivals ii, Manichean”, *Encyclopedia Iranica*, online:  
<http://www.iranicaonline.org/articles/festivals-ii>



## دو واژه نویافته فارسی میانه از نامه‌های منوچهر

عسکر بهرامی (بنیاد دائرةالمعارف اسلامی (دانشنامه جهان اسلام))

چکیده: منوچهر، پسر جوان‌جم، موبدان موبد پارس و کرمان در سده سوم هجری، در پاسخ به بدعت برادرش زادسپرم، موبدان موبد سیرجان، در باب آیین تطهیر برشنوم، سه نامه به فارسی میانه به مردم سیرجان و زادسپرم و بهدینان ایران نوشت که مجموعه آنها موسوم به نامه‌های منوچهر است. منوچهر که خود صریحاً اذعان می‌کند در نویسندگی مهارت ندارد، علاوه بر عدول از قواعد صرفی و نحوی فارسی میانه، و نیز واژه‌سازی بی‌قاعده، واژه‌ها و اصطلاحات دینی و فقهی متعددی را در این نامه‌ها به کار برده که فهم متن را دشوارتر ساخته‌اند. با این‌همه، شناسایی این واژه‌ها به غنای گنجینه واژگان فارسی میانه می‌افزاید. در این نوشتار دو واژه نشان‌شناسی و مسلمان با تکیه بر شواهد آنها از نامه‌های منوچهر بررسی شده‌اند.

کلیدواژه‌ها: فارسی میانه زردشتی، نامه‌های منوچهر، نشان‌شناسی، مسلمان

## مقدمه

منوچهر، پسر جوان‌جم، موبدان موبد پارس و کرمان در سده سوم هجری، در پاسخ به بدعت برادرش زادسپرم، موبدان موبد سیرجان، در باب آیین تطهیر برش‌نوم، سه نامه به مردم سیرجان و زادسپرم و بهدینان ایران نوشت. منوچهر در این نامه‌ها که به فارسی میانه‌اند، به اقتضای موضوع، واژه‌ها و اصطلاحات دینی و فقهی متعددی را به کار برده است و علاوه بر آن، از آنجا که در نویسندگی مهارت نداشته، منظور خود را با جملات و عبارات‌های طولانی و غالباً بدون توجه به قواعد دستوری فارسی میانه نوشته و واژه‌ها و اصطلاحات و ترکیبات بسیاری را نیز بر ساخته است. این واژه‌ها و ترکیبات در متن‌های دیگر به کار نرفته‌اند و هرچند از یک سو فهم این متن را دشوار می‌سازند، از سوی دیگر بر گنجینه واژگان فارسی میانه می‌افزایند. در این نوشتار دو واژه نویافته در متن نامه‌های منوچهر بررسی شده‌اند.

## واژه نخست: نشان‌شناسی

واژه فارسی نشان را که در فارسی میانه به صورت *nišān* (مکنزی 1971: 60؛ *nišān*: نیبرگ 1974: 142/2) آمده است، از ریشه ایرانی باستان (*?*) *jaš* (سنسکریت: *yakṣ*) به معنای «نشان دادن، آشکار کردن (؟)» دانسته‌اند که به همراه پیشوند *ni-* به صورت فعل (به معنای «نگاه کردن به، خیره شدن به؛ نشان دادن») و اسم (به معنای «نشان/نشانه»، «علامت»، «پرچم»)، در فارسی میانه زردشتی و نیز پارتی به کار رفته است (نک: چونگ 2007: 214؛ دورکین مایسترانست 2004: 254)<sup>1</sup>. صورت اسمی این واژه کاربرد گسترده‌ای ندارد و اغلب، به جای آن، *daxšag* استفاده شده است.<sup>2</sup> مشتق دیگر این واژه اسم *ni/īšānag* «نشانه» است، که بسامد آن نیز در متن‌های فارسی میانه چندان بالا نیست و تقریباً در تمام موارد هم به معنای «نشانه و علامت (ظاهری)» و به معنای عام آن است؛ از جمله

(1) منصورى (1384: 273) ذیل *nišān- nišāstan* «نشان‌دن، قرار دادن؛ پی افکندن؛ کاستن؛ اردو زدن» این فعل را، با واژه فارسی میانه زردشتی *nišān* «نشان، علامت» مقایسه کرده است؛ در حالی که فعل یادشده از ریشه *had-* است.

(2) در دیکر هفتم (فصل 3، بند 7) دو واژه در کنار هم و به صورت مترادف به کار رفته‌اند *abar Zarduxšt nišān, daxšag ī anāg*. که در یک ترجمه به ترتیب به «نشان» و «علامت» (موزگار و تقضی 1372: 75) و در ترجمه دیگر هر دو به «نشان» برگردانده شده است (لاندسحل 1389: 40، 220).



در *زند بهمن‌یسن* (فصل 6، بند 3؛ نک: راشد محصل 1370: 11؛ چرتی 1995: 141)<sup>1</sup>. در *دادستان* دینی نیز این واژه چندبار به کار رفته است؛ مثلاً به همراه *nimāyišn* «نشانه و نمایش» که باز در همان معنای عام آن است (نک: جعفری دهقی 1998: 154). اما نویسنده *دادستان*، در نامه‌هایش، موسوم به *نامه‌های منوچهر* این واژه را در معنا و زمینه‌ای کاملاً متفاوت به کار برده که — تا آنجا که نگارنده دیده — در متن‌های پهلوی کاربرد نداشته است و در فارسی قدیم نیز این کاربرد فراموش شده است.

در *نامه‌های منوچهر* (نامه دوم، فصل 1، بند 3) واژه *nišānag* یک بار به تنهایی در معنای «نشانه متنی» آمده و بلافاصله پس از آن، ترکیب *nišān-šnāsīh* «نشان‌شناسی»، در همین معنای امروزی، به کار رفته است. گفتنی است که اصطلاح *نشان‌شناسی* در متن‌های فارسی پیشینه ندارد؛ از این رو، در فرهنگ‌های فارسی نیامده و تنها در عصر حاضر، در ترجمه اصطلاح لاتینی *semiology* رایج شده است. این در حالی است که *نامه‌های منوچهر* نشان می‌دهد که کاربرد این اصطلاح، دست‌کم، به 881 میلادی (سده سوم هجری)، زمان تألیف این اثر، می‌رسد. قرائت این بند به همراه ترجمه پیشنهادی نگارنده چنین است:

NMII.1.3. ān-iz ī-tān nibištān framūd pad nišānag ōwōn nihuftag ī-m wizīhišn aw-iš nē, čiyōn gōgān mayān nāmag paydāg, ud az nūn frāz-āgāhīh rōšntar framāyīd nibištān; čē-m a-pardāzišnīgīh ī abar was-darīh rāy, bē ō *nišān-šnāsīh* dil nē frahixt (دبایر 1912: 54).

آن نیز که شما نوشته فرمودید، به نشانه [و] چنان نهفته [است] که مرا [ممکن] نیست بازشناختنش، بدان‌گونه که به تفصیل میان نامه پیدا [ست]. و از این پس، برای آگاهی، بفرمایید روشن‌تر نویسید؛ چه من، به سبب (گرفتار بودن به) موضوعات بسیار، به این نشان‌شناسی دل نفریخته‌ام.

### واژه دوم: مسلمان

با توجه به اینکه تقریباً همه متن‌های فارسی میانه زردشتی یا پهلوی در دوره اسلامی، و عمدتاً در سده سوم هجری، نوشته یا بازنویسی شده‌اند و میان زردشتیان با جامعه غالب

(1) این واژه در ترجمه *وزیرگی‌های زاسپرم* نیز یکبار به کار رفته، اما همچنان که مصحح/ مترجم آورده، تصحیح شده است (نک: راشد محصل

مسلمان برخوردارهایی وجود داشته است، بنابراین بسیار دور می‌نماید که در این متن‌ها واژه‌های اسلام یا مسلمان نیامده باشد.<sup>1</sup> اما در *نامه‌های منوچهر* (نامه دوم، فصل 1، بند 13) واژه‌ای هست که بی‌تردید مسلمانان خوانده می‌شود. در این متن چنین آمده است:

NMII.1.13. sahom kū ašmā abar ēn xīr andar xwēš ōwōn wēšhēd, čiyōn Zarduxšt ī Ādur Farrōbay ka-š nasā gīhā win(n)ārd, u-š Ādur Farrōbay xwad kasīhīd, uš bē ō nibišt kū Musalmānān<sup>2</sup> ka-šān ašnūd, ēg-šān nēk passandīd ud Rāzīgān<sup>3</sup> passoxi nibišt kū agar-tān anagr dūr-iz nihād hēd, ēg-šān weh-iz passandīd hēd (همان: 57).

چنینم می‌نماید که شما در باب این کار، چنان به خویشییش [گستاخ؟] آید، همچون زردشت، پسر آذرفرنبغ، آنگاه که در باب نسا [قانون] آراست و خود آذرفرنبغ تحقیر شد و به او نوشت که «مسلمانان چون آن را شنودند، نیک پسندیدند و اهل ری پاسخ نوشتند که هر گاه شما نیز [این حکم را] بسی پیش‌تر می‌نهادید، پس ایشان نیز نیک می‌پسندیدند.

با این همه، این تنها موردِ کاربردِ این واژه نیست. در متن فارسی میانه *زند بهمن‌یسن* (فصل 6، بند 3) نیز کلمه‌ای آمده است که مصححان این متن آن را به گونه‌ای دیگر خوانده‌اند. محمدتقی راشد محصل که این متن را تصحیح، آوانویسی و به فارسی ترجمه کرده، بند مورد نظر را چنین بازسازی کرده و خوانده است (راشدمحصل 1370: 64):

3. ... pas az nišānag ī syā, pādixšāyīh az awēšān xēšm-tōhmagān salmān dehān dru] ī šēdasptīh ud kalsyāgīh [rasēd].

ترجمه راشد محصل از این بند چنین است:

«... پس از نشانه‌های سیاه، پادشاهی از این خشم‌تخمگان [به] دروج شیدسپی و کلیسایی [در] شهرهای سلم رسد» (همان: 11).

---

(1) از واژه‌های مرتبط با این موضوع یکی واژه مسجد (mazgīt) و دیگری تازی (tāzīg) است که به‌ویژه دومی بارها در متن‌های پهلوی آمده (نک: مکنزی 1971: ذیل واژه‌ها). اما تازی اغلب همراه با ترک و رومی و در اطلاق به «قوم»، معمولاً در باب رویدادهای پیش از اسلام است؛ مثلاً در دوره کیانیان: «[فره] آمد به سوی پادخسرو ارفشوة تازی تازیگان‌شاه» (راشدمحصل 1389: 203).

(2) واژه در متن به صورت 𐭥𐭪𐭩𐭫 آمده است، یعنی با اندکی فاصله در میانه کلمه، که البته، با توجه به موضوع و سیاق کلام، آن را جز این نمی‌توان خواند.

(3) این واژه نیز، تا آنجا که دیده‌ام، در متن‌های دیگر نیامده است.

کارلو چرتی نیز، که تصحیح دیگری از متن منتشر کرده، این بند را تقریباً به همان‌گونه تصحیح کرده و خوانده است، جز اینکه واژه مورد نظر را که در حرف‌نوشت slm'n آورده، به صورت sarmān خوانده، و البته باز همان سرزمین‌های سلم ترجمه کرده است (چرتی 1995: 141). گفتنی است در چاپ انکلساریا از این متن (انکلساریا 1957: 45)، این واژه به صورت سلم آمده که همچنان‌که دیده می‌شود، روی حرف دوم خط کوتاهی آمده و نشانه اینکه آن را «ل» باید خواند، نه «ر»، یعنی اینکه انکلساریا واژه را Salmān خوانده است. در متن پازند نیز که او (همان‌جا) ذیل متن پهلوی نقل کرده، این واژه به صورت Salmān آمده است.

چرتی در یادداشت‌ها (چرتی 1995: 198)، در توضیح عبارت sarmān dehān، می‌نویسد: «از اوستایی sairinam dahyunam (یشت 13، بندهای 143 و 145)<sup>1</sup>. من همچنین، بر اساس کلمه یونانی sarames، این آوانوشت را ترجیح می‌دهم». او که در باب معنا و ارتباط این واژه یونانی با سرم/سلم توضیحی نمی‌دهد، می‌افزاید:

«در اساطیر [ایرانی] سلم نخستین پسر فریدون، و کسی است که ناحیه غربی جهان را، که منطبق با امپراتوری بیزانس بعدی است، به میراث می‌برد. در بندهش (37.14) این عبارت را می‌یابیم: sarm deh ast hrōm<sup>2</sup> (همان‌جا).

گفتنی است واژه سلم، علاوه بر بندهش (نک: بهار 1369: 139، 150؛ نیز: پاکزاد 2005: 191)، در چند متن فارسی میانه دیگر هم آمده است که در همه موارد، همراه با تور (در داستان مشهور فریدون و پسران) است و هیچگاه تنها به کار نرفته است (تفضلی 1364: 44؛ جاماسپ‌آسانا 1897: 25، 103). از سوی دیگر، حالت اضافی که راشد‌محصل و چرتی برای سلم در نظر گرفته‌اند — تا آنجا که نگارنده این سطور دیده — تنها برای اضافه بُنوت دیده

1) بر اساس اوستای گلدتر، در بند 143 دو بار آمده است ولی در بند 145 دیده نمی‌شود.

2) چرتی (ص 198) می‌افزاید: «در عبارتی دیگر از بندهش (11a.6)، سرچشمه رود دجله در این ناحیه است و واژه را با تصحیحاتی dēlamān می‌توان خواند». او، در ادامه، به این موضوع می‌پردازد که «قوم زازا که خاستگاه اصلی‌شان دیلم است و (احتمالاً از اواخر دوره ساسانیان) در ناحیه‌ای نزدیک سرچشمه دجله زندگی می‌کنند، امروزه هم زبان‌شان دیلمی خوانده می‌شود». چرتی توضیح نمی‌دهد که این موضوع چه ربطی به سلم دارد و ارتباط سلم و دیلم/دیلمان چیست؛ اما ظاهراً مورد نظر وی دیدگاهی است که بر اساس آن «دیلمی» صورتی از «دیلمی» تواند بود (نک: وهمن و آساطوریان 1990: 267).

شده نه برای انتساب به مکان، و در همان عبارت بندهش هم salm deh آمده و نه salmān deh. از این گذشته، ارتباط ترکیب اوستایی sairinam dahyunam هم با سلم و سرزمین او چندان روشن نیست (نک: بارتلمه 1961: ستون 1566؛ پورداود 1356: 2/55).  
جز این، به عبارت nišānag ī syā «نشانه سیاه» باید اشاره کرد. همچنان‌که چرتی (ص 198-199) هم اشاره کرده، این عبارت اشاره به پرچم عباسیان است و عبارت‌های «سرخ کلاه» و «سرخ سلاح» و «سرخ درفش» هم اشاره‌هایی به خرم‌دینان‌اند. با توجه به این دو نشانه، واژه مورد بحث را مسلمان باید خواند. گفتنی است، همچنان‌که انکلساریا (همان‌جا) در پانویشت آورده، این واژه در نسخه K20 به صورت  $\text{𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮}$  ضبط شده که musalmān یا muslimān خوانده می‌شود؛ اولی اسم مفرد مسلمان، و دومی صورت جمع مسلم. بنابراین متن را چنین می‌توان تصحیح کرد و خواند:

... pas az nišānag ī syā, pādixšāyīh az awēšān xēšm-tōhmagān [ī] musalmān/  
musilmān dehān [ō] druj ī  $\text{𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮}$  kalsyāgīg<sup>1</sup> [rasēd].

پس از نشانه سیاه، پادشاهی از آن خشم‌تخمگان سرزمین‌های مسلمان/ مسلمین، به دروج شیدسپ کیسای رسد.

مشابه این دوگانگی نگارش واژه مسلمان را در دینکرد پنجم (فصل 22، بند 7) نیز می‌توان دید. در اینجا عبارتی آمده است که مصححان و مترجمان آن را این‌گونه خوانده و ترجمه کرده‌اند:

... padīrag murnjēnīdārān ud zandīgān ud jud-slm'n'n(?) ud abāriḡ har kē handāzišn-  
kāmag ārāst ēstēd.

... در برابر تباه‌کنندگان، زندیقان، مسلمانان (۹) و دیگر کسانی که میل به جدل دارند (آموزگار و تفضلی 1372: 74 و 75).

آنان در تعلیقات چنین اشاره کرده‌اند: «عبارت ywdt' sl'm'n'n (نسخه K: MN ywdt' mwslym'n'n) را که ما با تردید ترجمه کردیم می‌توان  $\text{𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮}$  jud az muslimān<sup>2</sup> خواند و ترجمه کرد: «به‌جز مسلمانان». دومناش (1958: 19) عقیده دارد که در کتاب‌های پهلوی،

(1) تصحیح سه کلمه از انکلساریا.

(2) متن: jud az muslimān که اشتباه چاپی باید باشد.

مسلمانان هیچ‌وقت با این لقب ذکر نمی‌شوند؛ اما می‌توان این مورد را استثنا دانست»  
(آموزگار و تفضلی 1372: 134).

با این حال دو نمونه دیگر ذکر شده از نامه‌های منوچهر و زند بهمن‌یسن نشان می‌دهند که این مورد استثنا نیست و بدین ترتیب، دست‌کم دو بار دیگر هم در متن‌ها آمده است.

### منابع

- آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد، 1372، *اسطوره زندگی زردشت*، تهران.  
بهار، مهرداد، 1369، *بندهش*، تهران.  
پورداد، ابراهیم، 1356، *یشتها*، ج 2، تهران.  
تفضلی، احمد، 1364، *مینوی خرد*، تهران.  
راشدمحصل، محمدتقی، 1370، *زند بهمن‌یسن*، تهران.  
\_\_\_\_، 1385، *وزیگی‌های زادسپرم*، تهران.  
\_\_\_\_، 1389، *دینکرد هفتم*، تهران.  
منصوری، یدالله، 1384، *بررسی ریشه‌شناسی فعل‌های زبان پهلوی*، تهران.
- Anklesaria, B. T. (ed.), 1957, *Zand-ī Vohūman Yasn*, Bombay.
- Bartholomae, Ch., 1961, *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.
- Cereti, C. G., (ed.), 1995, *The Zand ī Wahman Yasn: A Zoroastrian Apocalypse*, Roma.
- Cheung, J., 2007, *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Leiden.
- Dhabhar, B. N. (ed.), 1912, *The Epistles of Mānūshchīhar*, Bombay.
- Durkin-Meisterernst, D., 2004, *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Turnhout.
- Geldner, K. F. (ed.), 1886-1896, *Avesta: The Sacred Books of the Parsis*, Stuttgart.
- Jaafari-Dehaghi, M. (ed.), 1998, *Dādestān ī Dēnīg*, part I, Paris.
- Jamasp-Asana, J. D. M. (ed.), 1897, *Pahlavi Texts*, vol. I, Bombay.
- MacKenzie, D. N., 1971, *A Concise Pahlavi Dictionary*, London.
- de Menasc, J. P. 1958, *Une encyclopédie mazdéenne, le Dēnkart*, Paris.
- Nyberg, H. S., 1974, *A Manual of Pahlavi: Part II: Glossary*, Wiesbaden.
- Pakzad, F., (ed.), 2005, *Bundahišn: Zoroastrische Kosmogonie und Kosmologie*, Bd. 1, Kritische Edition, Tehran.
- Vahman, F. and Asatrian, G., 1990, "Gleanings from Zāzā Vocabulary," *Iranica Varia: Papers in Honor of Professor Ehsan Yarshater (Acta Iranica 30)*, ed. D. Amin and M. kashf, Leiden, pp. 267-275.



## نقشه معنایی حروف اضافه اِبزازی- همراهی در زبان‌های ایرانی\*

مسعود محمدی‌راد (دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه بوعلی سینا)

چکیده: نقشه معنایی شیوه‌ای برای بازنمایی قاعده‌مندی بین‌زبانی در نگاشت معنی بر صورت است. نقشه معنایی راهی برای نشان دادن تفاوت‌های بین‌زبانی از طریق معنی است، که البته بر این تفاوت‌ها محدودیت‌های همگانی حاکم است. این برخلاف تصور غالب در زبان‌شناسی است که حوزه معنی پر از بی‌قاعدگی و ویژگی‌های منحصر به فرد است (نروگ و ایتو 2007: 273). در این مقاله قصد داریم چندمعنایی را در حروف اضافه اِبزازی- همراهی در 9 زبان ایرانی نشان دهیم و نقشه معنایی مربوط به هر زبان را ترسیم کنیم. نقشه معنایی نروگ (2010) در حوزه معانی مرتبط با اِبزازی، مبنای ترسیم نقشه معنایی برای زبان‌های ایرانی است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد هرکدام از زبان‌های ایرانی مکان خاصی را در نقشه معنایی اِبزازی- همراهی به خود اختصاص می‌دهد و شباهت‌ها و تفاوت‌هایی بین این زبان‌ها در نمایش نقش‌های مرتبط با اِبزازی مشاهده می‌شود؛ البته تفاوت‌ها قاعده‌مند است و در چارچوب نقشه معنایی نروگ (2010) قابل تبیین است.

---

\* در نگارش این مقاله از راهنمایی‌های عالمانه استاد گران‌قدرم جناب آقای دکتر محمد راسخ‌مهند بهره فراوان بردم. از ایشان کمال سپاسگزاری را دارم. بدیهی است نقایص مقاله از آن نگارنده است.

## کلیدواژه‌ها: نقشه معنایی، ابزاری، زبان‌های ایرانی، چندمعنایی، جهانی‌های تلویحی

### 1. مقدمه

نقشه معنایی<sup>1</sup> روشی برای نمایش الگوهای چندنقشی بودن تکواژهای دستوری است و این روش بر اساس مقایسه بین‌زبانی است (هَسپِلَمَت 2003: 213). به عبارت دیگر، می‌توان گفت نقشه معنایی، بازنمایی هندسی معانی (نقش‌ها) و روابط بین آن معانی است. معانی (نقش‌ها) و روابط بین آنها یک نقشه معنایی را می‌سازند (وان‌در‌آورا و پلانگین 1998: 86). چندنقشی بودن یک کلمه دستوری تنها هنگامی رخ می‌دهد که نقش‌های مختلف آن کلمه دستوری شبیه هم باشند (هَسپِلَمَت 2003: 215) و به بیان دیگر، رابطه چندمعنایی بین آن نقش‌ها برقرار باشد. نقش‌ها با خطوطی به هم وصل می‌شوند که این خطوط بیانگر رابطه قرابت و شباهت بین این نقش‌ها (یا معانی) است. در واقع، نقشه معنایی ابزاری است که رده‌شناسان و نقش‌گراها برای نشان دادن کلمات و ساخت‌های چندنقشی به کار می‌برند؛ اما نکته این است که این کلمات و نقش‌ها به شیوه‌ای نظام‌مند و همگانی با هم مرتبط هستند.

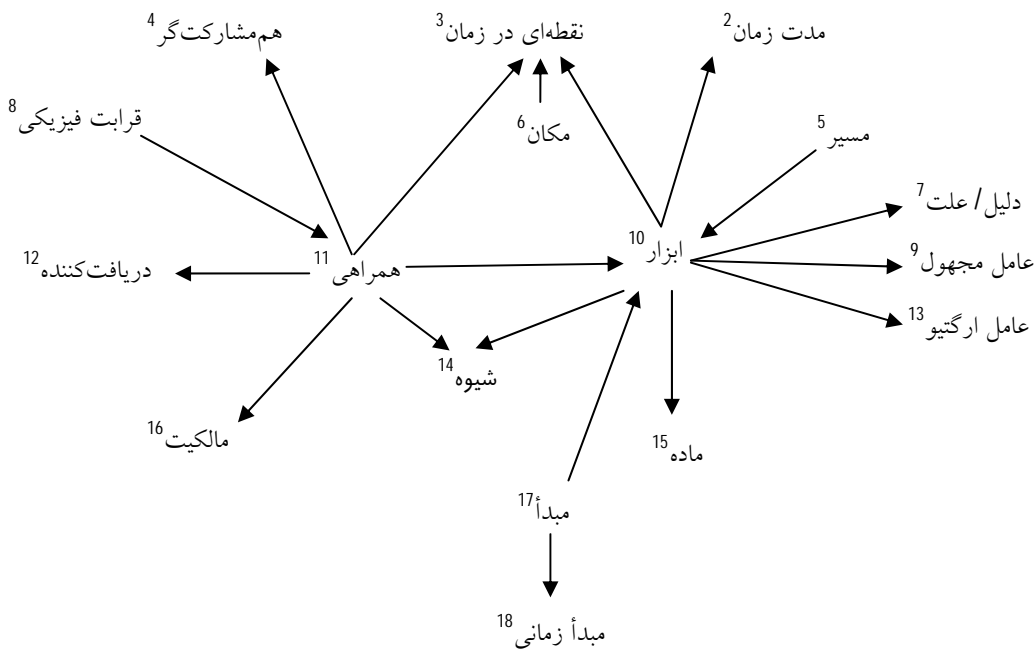
سیسو (2007: 226) انگیزه اصلی برای ساخت نقشه معنایی را گوناگونی ساخت‌های دستوری در سطح زبان‌ها می‌داند. از نظر رده‌شناسان، تفاوت‌های صوری بین زبان‌ها زیاد است و طبق معیارهای صوری نمی‌توان قاعده‌مندی خاصی را بین زبان‌ها مشاهده کرد؛ به عنوان مثال، کرافت (2003)، در فصل دوم کتاب خود، تعدادی از روش‌های نمایش ساخت اضافی را در زبان‌های دنیا مطرح می‌کند که تفاوت‌های صوری قابل ملاحظه‌ای را نشان می‌دهند. از طرفی، در سطح یک زبان نیز برای یک ساخت خاص، به لحاظ صوری، تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای مشاهده می‌شود؛ مثلاً ساخت اضافه را در انگلیسی به پنج شکل متفاوت می‌توان نشان داد (همان: 42). از این رو، رده‌شناسان نقشه‌های معنایی را به عنوان روشی مهم در نمایش قاعده‌مندی بین‌زبانی و همگانی بودن معنی می‌دانند و در سال‌های اخیر، نقشه‌های معنایی از سوی نقش‌گراها و رده‌شناسان

---

1) semantic map



بسیار به کار گرفته شده‌اند. اندرسون (1982) اولین کسی بود که استفاده از نقشه معنایی را برای مطالعات بین‌زبانی پیشنهاد داد و در مورد معانی مرتبط با زمان و نمود کامل، و گواه‌نمایی<sup>1</sup> (همو: 1986) به کار برد. در مورد دیگر مقولات نقشی می‌توان به ترسیم نقشه معنایی برای ضمایر و حروف اضافه (هسپلمت 2003)، وجهیت (وان‌درآورا و پلانگین 1998)، و حالت‌نمایی (نروگ و ایتو 2007) اشاره کرد. شکل (1) نقشه معنایی مرتبط با حوزه ابزاری-همراهی را نشان می‌دهد.



شکل 1. نقشه معنایی ابزاری-همراهی (نروگ 2010: 243)

1) evidentiality	2) duration	3) point in time	4) co-participant
5) route	6) location	7) cause/ reason	8) physical proximity
9) passive agent	10) instrument	11) companion	12) recipient
13) ergative agent	14) manner	15) material	16) possession
17) source	18) temporal "from"		

این نقشه بر اساس مطالعه معانی مرتبط با ابزاری در 200 زبان به دست آمده است. روش ترسیم آن براساس وابستگی معانی با هم در داده‌های بین‌زبانی است؛ به این معنی که هر نقش باید حداقل در ده تکواژ در سطح زبان‌ها نشان داده شود و سپس اگر رخداد آن نقش وابسته به رخداد نقش دیگری باشد و این وابستگی بیش از 90% باشد، آن دو نقش باید در نقشه معنایی کنار هم قرار گیرند. به علاوه، اگر یک تکواژ فقط دو نقش A و B را داشته باشد و این اتفاق حداقل در سه زبان رخ دهد، نقش‌های A و B باید در نقشه معنایی در کنار هم بیایند. خطوطی که بین نقش‌ها مشاهده می‌شود به رابطه معنایی قاعده‌مند بین دو نقش اشاره دارد؛ به این معنی که در سطح زبان‌ها، به احتمال زیاد، ابزاری و همراهی با یک کلمه نقشی (یا تکواژ حالت) نشان داده می‌شوند و نشانه‌گذاری آنها بیشتر به هم شبیه است تا نشانه‌گذاری نقش همراهی و مسیر. جهت پیکان‌ها نشان‌دهنده مراحل تکوین نقش‌ها از یکدیگر است؛ مثلاً از لحاظ در زمانی، حالت ابزاری از حالت همراهی مشتق شده است. نقشه معنایی ابزاری-همراهی در شکل (1) جهانی‌های تلویحی را نشان می‌دهد به این صورت که اگر زبانی مفهوم ابزار و دریافت‌کننده را با یک کلمه نقشی نشان دهد، حتماً مفهوم همراهی را نیز با همان کلمه نقشی نشان می‌دهد (مانند مازندرانی، رک. شکل 5). از طرفی، اگر زبانی نقشی حاشیه‌ای (مثلاً «شیوه» در شکل 1) را داشته باشد، باید نقشی که از لحاظ تاریخی از آن مشتق شده است را نیز داشته باشد؛ مثلاً در فارسی «با» که در جمله «او با نگرانی آمد» نشان‌دهنده شیوه است، نقش‌های همراهی (علی با مینا آمد) و ابزاری (در را با کلید باز کردم) را نیز نشان می‌دهد. نکته دیگر اینکه کرافت (2003: 134) فرضیه‌ای به نام فرضیه اتصال نقشه معنایی<sup>1</sup> را مطرح می‌کند که براساس آن، اگر ساختی بیش از یک کاربرد (نقش) دارد، باید بین آنها پیوستگی معنایی باشد؛ همان‌طور که در شکل (2) مشاهده

1) semantic map connectivity hypothesis

می‌شود، بین کاربردهای مختلف «با» در فارسی اتصال برقرار است و این کاربردها با این فرضیه مطابقت دارند.

شایان ذکر است طرح نقشه معنایی برای نشانه ابزاری در آثاری نظیر لوراقی (2001)، هسپلمت (2003)، و یاماگوشی (2004) نیز آمده است و هرکدام نقشه معنایی ابزاری را به شکلی ترسیم نموده‌اند. نروگ و ایتو (2007) با ارائه داده‌های بین‌زبانی در هر مورد، اشکالات نقشه‌های پیشنهادی این افراد را متذکر می‌شوند. نقشه معنایی موجود در شکل (2)، که شکل اصلاح‌شده نقشه معنایی نروگ و ایتو (2007) است، در حال حاضر، کامل‌ترین نقشه در رابطه با چندمعنایی در حوزه ابزاری-همراهی است.

در بخش دوم مقاله، در مورد انواع ابزاری و شیوه نمایش آنها، همچنین محدودیت‌های معنایی در به‌کارگیری آن در سطح زبان‌ها بحث می‌شود. در بخش سوم، نقشه معنایی ابزاری-همراهی را در سطح زبان‌های فارسی، گیلکی، تالشی، مازندرانی، دلواری، بلوچی (گروه غربی)، کردی سورانی، کرمانجی، و تاتی (گویش چالی) نشان می‌دهیم و جایگاه هر زبان را بر روی نقشه معنایی نشان می‌دهیم. بخش چهارم به نتیجه‌گیری اختصاص دارد.

## 2. انواع ابزاری

حالت ابزاری معمولاً نشان‌دهنده نقش معنایی ابزار است. پلانکر (2002: 32) ابزار را نقشی معنایی می‌داند که به واسطه یک شیء (که عامل آن را دستکاری می‌کند) صورت می‌گیرد تا در وضعیت کنش‌پذیر تغییر انجام پذیرد (مثال 1). اما بیان ابزار می‌تواند فارغ از وجود کنش‌پذیر باشد (مثال 2).

1) علی با چاقو گوشت را برید.

2) من با اتوبوس آمدم.

لمان و شین (2005: 20) ابزار<sup>1</sup> (مثال 1) و وسیله (مثال 2) را نقش‌های اصلی ابزاری می‌دانند. ابزار معمولاً بخشی از بدن (به‌خصوص دست) و اشیاء را شامل می‌شود.

برخی از زبان‌ها همراهی، شیوه، و نقش‌های دیگر را نیز با ابزاری بیان می‌کنند. لمان و شین بر آن‌اند که هفت استراتژی صوری برای نشان دادن نقش‌های مرتبط با ابزاری و همراهی در سطح زبان‌ها وجود دارد: 1) گزاره ملازم<sup>1</sup> (نظیر اسم مصدر در زبان ماندرین)؛ 2) نشان‌گذاری به صورت حروف اضافه (مانند «با» در فارسی)؛ 3) حالت نمایی (مانند حالت ابزاری در روسی)؛ 4) اشتقاق از فعل؛ 5) انضمام؛ 6) تبدیل (مثلاً فعل‌هایی نظیر hammer و iron در انگلیسی، که در نتیجه فرایند تبدیل به وجود آمده‌اند، مفهوم ابزاری را بالقوه در خود دارند)؛ 7) ادغام واژگانی (نظیر فعل kick در انگلیسی، که حاکی از استفاده از پا به عنوان ابزار شوت کردن است). از میان این هفت استراتژی، زبان‌های ایرانی مورد مطالعه در این تحقیق از طبقه حروف اضافه برای بیان نقش‌های مرتبط با ابزاری استفاده می‌کنند؛ زبان‌های فارسی، کردی سورانی، دلواری و بلوچی از پیش‌اضافه؛ زبان‌های تالشی، مازندرانی، و تاتی از پس‌اضافه؛ زبان گیلکی هم از پیش‌اضافه و هم از پس‌اضافه؛ و کرمانجی از پیرااضافه<sup>2</sup> برای بیان مفاهیم مربوط به ابزاری بهره می‌گیرند.

از آنجا که عبارت‌های حاوی ابزاری معمولاً افزوده هستند، محدودیت نحوی خاصی در رخدادشان وجود ندارد. در عوض، محدودیت‌های معنایی برای اسم‌هایی که می‌توانند ابزار واقع شوند وجود دارد؛ به این معنا که اسم‌هایی که نقش ابزاری دارند معمولاً غیرجاندار هستند. بنابراین می‌توان گفت اگر نشانه ابزاری اسم‌های جاندار را نشانه‌گذاری کند، دارای نقش عامل یا همراهی خواهد بود. در این میان، حیواناتی که از آنها به عنوان وسیله حمل و نقل استفاده می‌شود استثنا هستند، زیرا با وجود جاندار بودن در نقش ابزار به کار می‌روند. شلیسینگر (1979) در مطالعه‌ای نشان داد که نقطه قطع نشان‌گذاری همراهی (در اسم‌های جاندار) و ابزاری (در اسم‌های بی‌جان) ممکن است از زبانی به زبان دیگر فرق کند اما اغلب در حوزه حیوانات مشاهده می‌شود.

نکته‌ای که باید در نظر داشت این است که نشانگرهای ابزاری معمولاً چندمعنایی‌اند و چند نقش را هم‌زمان نشان می‌دهند. نروگ و ایتو (2007)، با مطالعه بر روی 200

1) concomitant predication

2) circumposition

زبان، الگوهای چندمعنایی را در حوزه ابزاری مشخص کردند و براساس آن الگوها، نقشه معنایی مربوط به حوزه ابزاری و همراهی را ترسیم کردند که صورت اصلاح‌شده آن (نروگ 2010: 243) در شکل (1) مشاهده می‌شود.

### 3. حوزه ابزاری-همراهی در زبان‌های ایرانی

در این پژوهش، نقش‌های معنایی ابزاری در زبان‌های فارسی، گیلکی، تالشی، مازندرانی، دلواری، بلوچی (گروه غربی)، کردی سورانی، کرمانجی، و تاتی (گویش چالی) مورد بررسی قرار می‌گیرد. داده‌های مربوط به این زبان‌ها از کتاب‌های دستور و مقالات جمع آوری شده است. ابتدا برای هر زبان، با آوردن مثال، نقش‌های مختلف نشانه ابزاری را مشخص می‌کنیم و سپس نقشه معنایی مربوط به هر زبان را ترسیم می‌کنیم. با این کار، جایگاه هر زبان بر روی نقشه معنایی مشخص می‌شود، امکان مقایسه زبان‌های ایرانی با هم در چارچوب نقشه معنایی مشخص می‌شود، و نیز امکان مقایسه آنها با زبان‌های دنیا فراهم می‌شود.

#### 1.3. ابزاری در فارسی

در زبان فارسی پیش‌اضافه «با» برای نشان دادن معانی مرتبط با ابزاری به کار می‌رود و دارای نقش‌های زیر است:

##### ابزار

3. الف) علی عکس را با میخ به دیوار کوبید.

##### همراهی

ب) کتاب را با خودت بیاور.

هم‌مشارکت‌گر: به نقشی گفته می‌شود که در آن، مشارکت‌گر دوم نقش فعالی در عمل بیان‌شده توسط فعل دارد؛ مثلاً در «علی با احمد دعوا کرد»، «احمد» به اندازه «علی» در عمل انجام‌شده سهیم است.

پ) من با تو حرف می‌زنم.

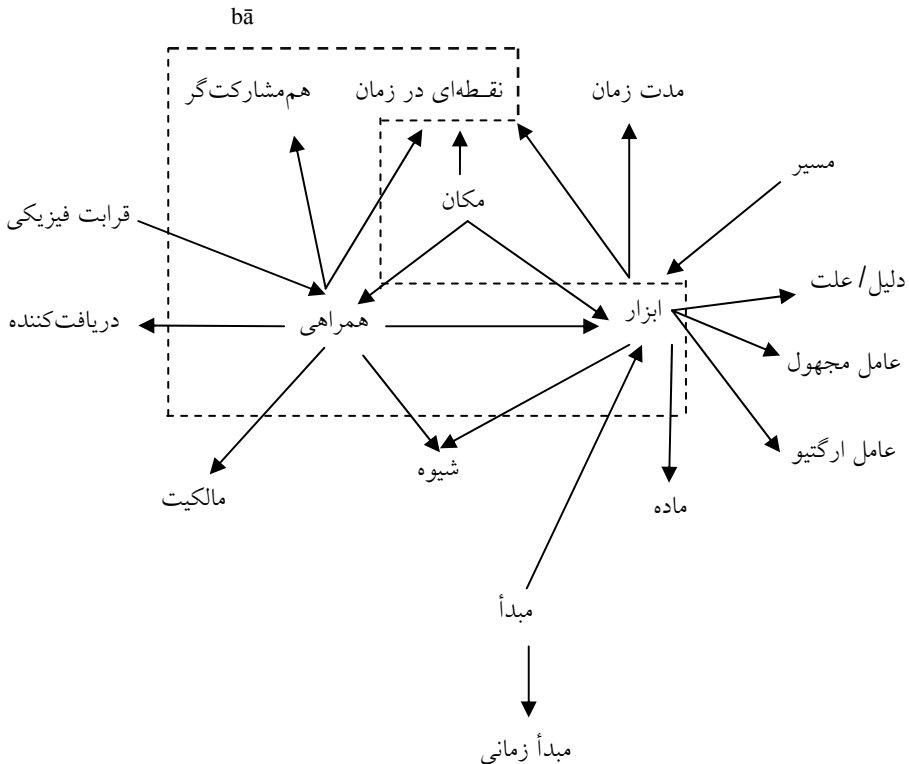
شیوه

ت) مینا با نگرانی آمد.

نقطه‌ای در زمان

ث) با آمدن فصل بهار...

با توجه به نقش‌هایی که حرف اضافه «با» در فارسی دارد نقشه معنایی ابزاری در فارسی را می‌توان طبق شکل (2) نشان داد.



شکل 2. نقشه معنایی ابزاری در زبان فارسی

همان‌طور که مشاهده می‌شود، بین نقش‌های مختلف «با» در فارسی پیوستگی برقرار است (نقش‌ها در کنار هم آمده‌اند) و این مطابق فرضیه اتصال نقشه معنایی کرافت است.

### 2.3. ابزاری در گیلکی

در زبان گیلکی، پس‌افزافه *-amra* برای نشان دادن معانی مرتبط با ابزاری به کار می‌رود. همچنین از پیش‌افزافه *bā*، که از فارسی وام‌گیری شده، نیز برای معانی مرتبط با ابزاری استفاده می‌شود. مثال‌های (4-a) تا (4-c) نقش‌های *-amra* و مثال‌های (4-d) تا (4-g) نقش‌های *bā* را نشان می‌دهد.

#### ابزار

4. a) *kuləŋgə-amra zuṽâl kənidi.*

pick-with coal dig out. PST

«آنها با کلنگ زغال را کندند» (راستارگوئا و همکاران 2012: 170).

#### همراهی

b) *tan-əm ti-amra har ĵâ big-i báy-əm.*

can-1SG you-with every place say-2SG go-1SG

«می‌توانم همراه با تو هر جا که بگویی بیایم» (همان: 243).

#### هم‌مشارکت‌گر

c) *ašanə-amra vasti mubarəzə kud-ən.*

they-with must fight do. PST-1PL

«باید با آنها مبارزه کنیم» (همان: 136).

#### ابزار

d) *šâyəd ušan-am bâ u nigâh-an xéyli čizána hamdigâr-a bəfahmaneyidi.*

perhaps they-too with that glance-PL much things each other-to explained. PST

«شاید آنها نیز با آن نگاه‌ها خیلی چیزها را به هم فهماندند» (همان: 285).

#### همراهی

e) *az háya Məryəm bâ Iskəndər âšnâ b-idi.*

from same-here PN with PN acquainted become. PRS-2/3PL

«اینجا جایی است که مریم با اسکندر آشنا شد» (همان: 387).

### هم‌شارکت‌گر

f) arus\_ə per\_u mār\_əm bā čən\_ta pir-zənək-an\_u rišsəfid-an\_ə dihāt  
 bride\_GEN father\_and mother\_top with several\_CLF old-woman-PL\_and elder-PL\_EZ  
 village.

məšyul\_ə taayi kud\_ən durust kud\_ən\_ə šām\_u yəza b-id.  
 busy\_GEN preparation do.PST-INF right do.PST-INF\_EZ supper\_and food be. PST-  
 2/3PL

«پدر و مادر عروس با تعدادی از پیرزنان و پیرمردان روستا مشغول آماده کردن شام بودند» (همان: 392).

### شیوه

g) Ahmədjan səlam! bā a tundi kóya šuon dər-i?

PN hello with hurriedly which place go. PRS-2SG

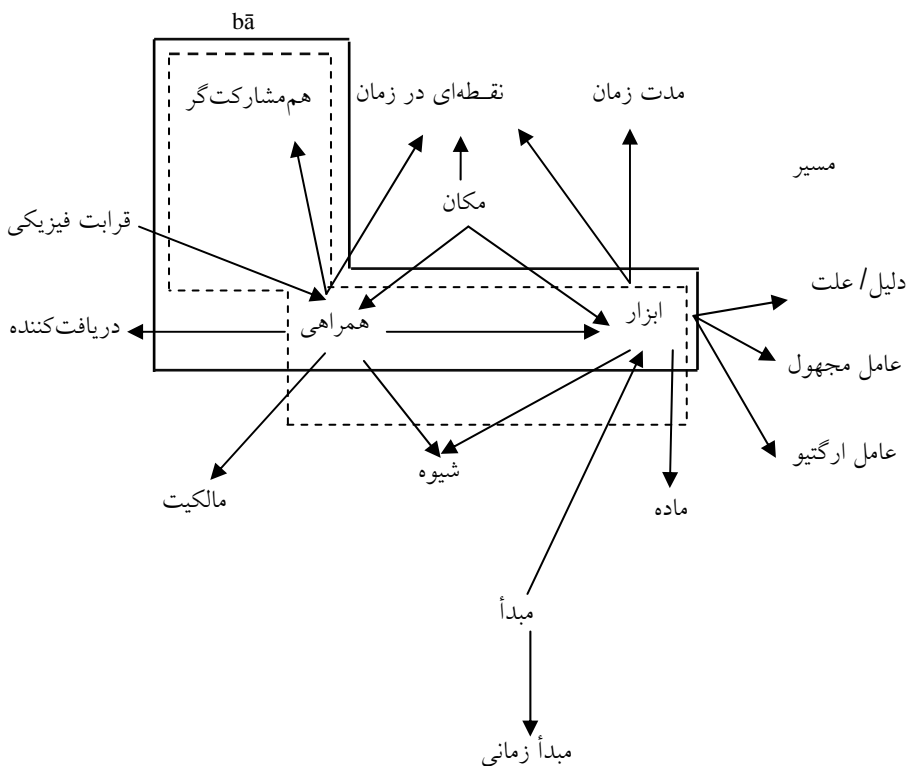
«احمد جان سلام، با آن عجله کجا میری؟» (همان: 145).

شکل (3) نقش‌هایی که حروف اضافه -amra، و bā (محدوده‌ای که با نقطه‌چین مشخص شده است) در گیلکی دارند را بر روی نقشه معنایی نشان می‌دهد. حروف اضافه -amra و bā رابطه هم‌معنایی<sup>1</sup> را نشان می‌دهند اما این هم‌معنایی صددرصد نیست و این دو حرف اضافه در بعضی نقش‌ها مشترک‌اند.

---

1) synonymy





شکل 3. نقشه معنایی ابزاری در گیلکی

### 3.3. ابزاری در تالشی

در تالشی شمالی، پس‌اضافه *-anda* (مثال‌های 5-a تا 5-d) و در تالشی جنوبی و مرکزی، پس‌اضافه *-na* (مثال‌های 5-e تا 5-j) برای نشان دادن معانی مرتبط با ابزاری به کار می‌رود.

ابزار

5. a) du sa=ku sard=anda be-š-a=bə.

tree head=LOC ladder=with PST-go-PTC=AUX.3SG

«او با نردبان از درخت بالا رفته بود» (پاول: 2011: 162).

همراهی / هم‌مشارکت‌گر

b) av fağat bâla=nda uma.

3SG only child=with came. 3SG

«او فقط با بیچه آمد» (همان‌جا).

مکان

c) mânə gužd-i ki ġâb=anda sût-a=bə hârd=əm=e

1SG.ACC meat-RCH REL pot=LOC burnt-PTC=AUG.3SG ate=1SG=TR

«من گوشتی را خوردم که در ظرف سوخته بود» (همان: 192).

مبدأ

d) must=anda udu tümü a-k-imun

yoghurt=LOC dugh making AUG-make-IMP.1PL

«ما از ماست دوغ درست می‌کردیم» (همان: 130).

ابزار

e) dâs-i=na əm-i žan-ə; ləs-i=na əm-i žan-ə

sickle-OB=with 3SG-OB hit-3SG stick-OB=with 3SG-OB hit-3SG

«او را با داس می‌زند؛ او را با چوب می‌زند» (همان: 162).

همراهی

f) av fağat xərdan-i=na āma

3SG only child-OB=with came.3SG

«او فقط با بیچه آمد» (همان‌جا).

مبدأ

g) dâr-i bəni=na daivar-u

tree-OB under=with passed-3SG.SBJ

«از زیر درخت عبور کردن» (همان: 163).

دریافت‌کننده

h) mardum damand=a ba=na xurust-e.

people PROG=3SG 3SG.IO=with laugh-INF

«مردم به او می‌خندیدند» (همان‌جا).

هم‌مشارکت‌گر

i) a-e âm-in sava=šu ba=na jam â-kard=a.

3-PL came-3PL basket=3PL 3SG.IO=with collect PVB-make be=TR

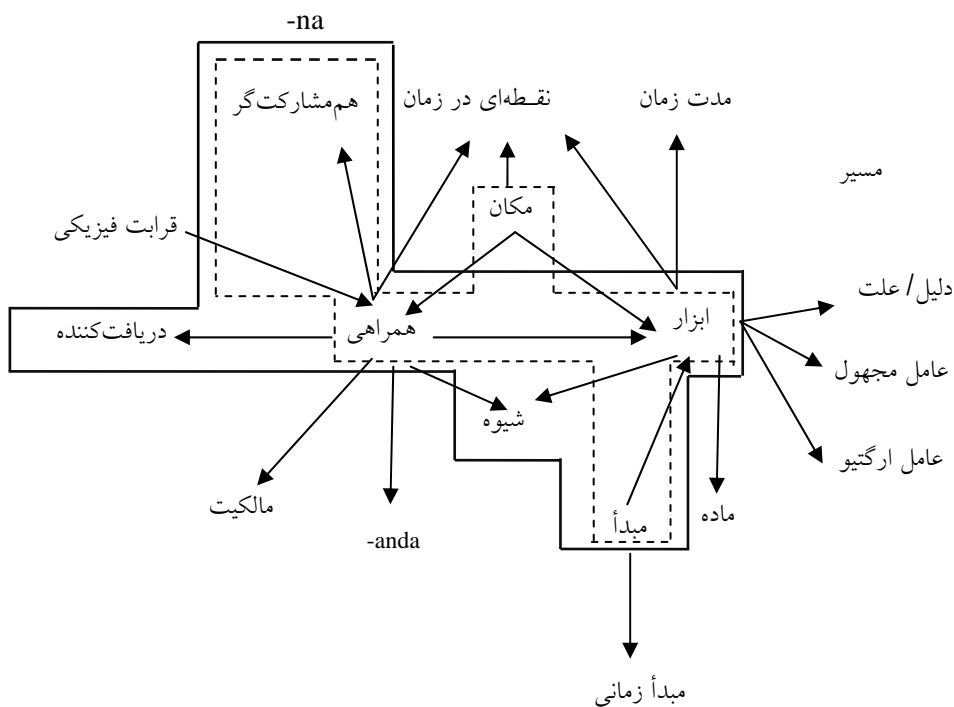
«آنها آمدند و سبد را با او جمع کردند» (همان‌جا).

شیوه

j) a žen-i narm-i=na gaf ža.  
 that woman-OB soft-OB=with speech hit. TR

«آن زن با نرمی صحبت کرد» (همان: 78).

شکل (4) نقش‌های مختلف پس‌اضافه‌های -anda (محدوده‌ای که با نقطه چین مشخص شده است) و -na را در گویش‌های تالشی نشان می‌دهد.



شکل 4. نقشه معنایی ابزاری در تالشی

### 4.3. ابزاری در مازندرانی

در مازندرانی، پس‌اضافه -je (-jā, -ja) برای نشان دادن معانی مرتبط با ابزاری به کار می‌رود.

ابزار

6. a) dærde pij gušti-je vâz hâkerd-eme.

door-OBJ screwdriver-with open do: PST-1SG

«در را با پیچ گوشتی باز کردم» (عموزاده 1381:143).

همراهی

b) kin-je kār hākārd-i?

who-with work do PST-2SG

«با کی کار کردی؟» (استیلو 2009:93).

مبدأ

c) sahrā-ja bemo

field-from came PST.3SG

«او از مزرعه آمد» (همان‌جا).

هم‌مشارکت‌گر

d) me-jā davā kenne.

I.OBJ-with fight do-3SG

«او با من دعوا می‌کند» (همان‌جا).

دریافت‌کننده

e) in kāqez-re ven-je baresen.

this paper-OBJ she-to send

«این کاغذ را به او برسان» (همان‌جا).

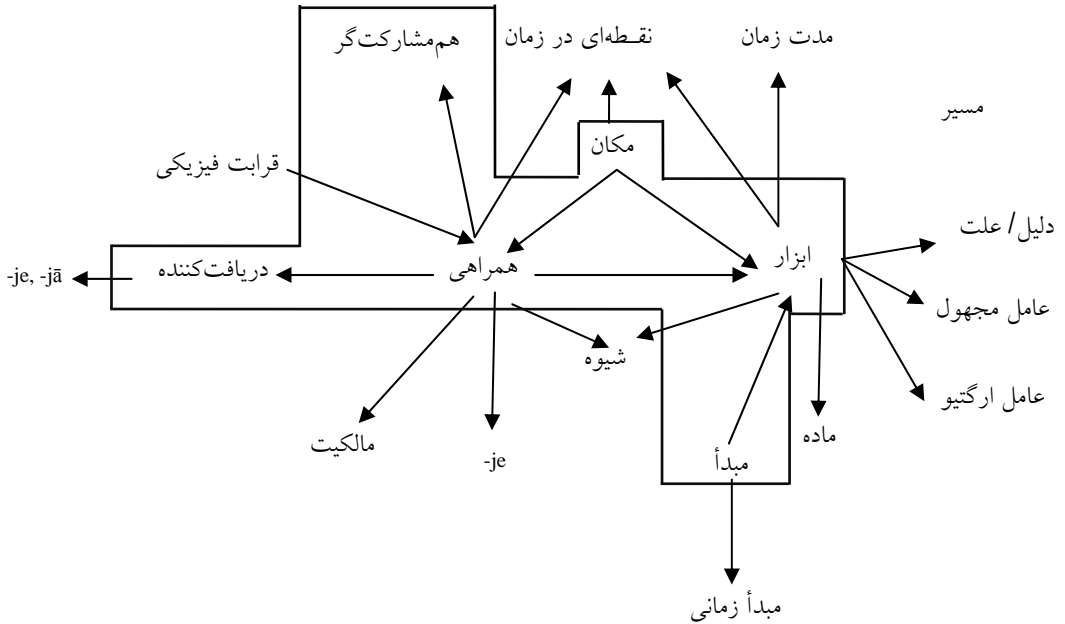
مکان

f) cār-rā sar-je pul pidā hekārd-imi.

intersection-at money find do.PST-1PL

«ما در سر چهارراه پول پیدا کردیم» (همان‌جا).

شکل (5) نقش‌های مختلف پس‌اضافه -je (-jā, -ja) را در مازندرانی نشان می‌دهد.



شکل 5. نقشه معنایی ابزاری در مازندرانی

### 5.3. ابزاری در دلواری

در زبان دلواری، پیش‌اضافه sey (šey) برای بیان معانی مرتبط با ابزاری به کار می‌رود.

ابزار

7. a) sey māšīn, bord=om si=š.

with car take. PST=1SG.AC PREP=3SG.PC

«با ماشین آن را برایش بردم» (هیگ و نعمتی 2013: 6).

همراهی / هم‌مشارکت‌گر

b) merd-i ke sey šoma gap=eš mi-zet

man=IZ who with you talk=3SG IND-do.PST

«مردی که با شما صحبت می‌کرد» (دبیرمقدم 1392: 944).

مبدأ

c) xunei-ku sey āmu=m mi-xer-om.

house-DEF from uncle=1SG.POSS IMPF-buy-1SG

«خانه را از عمویم می‌خرم» (هیگ و نعمتی 2013: 8).

### دریافت‌کننده

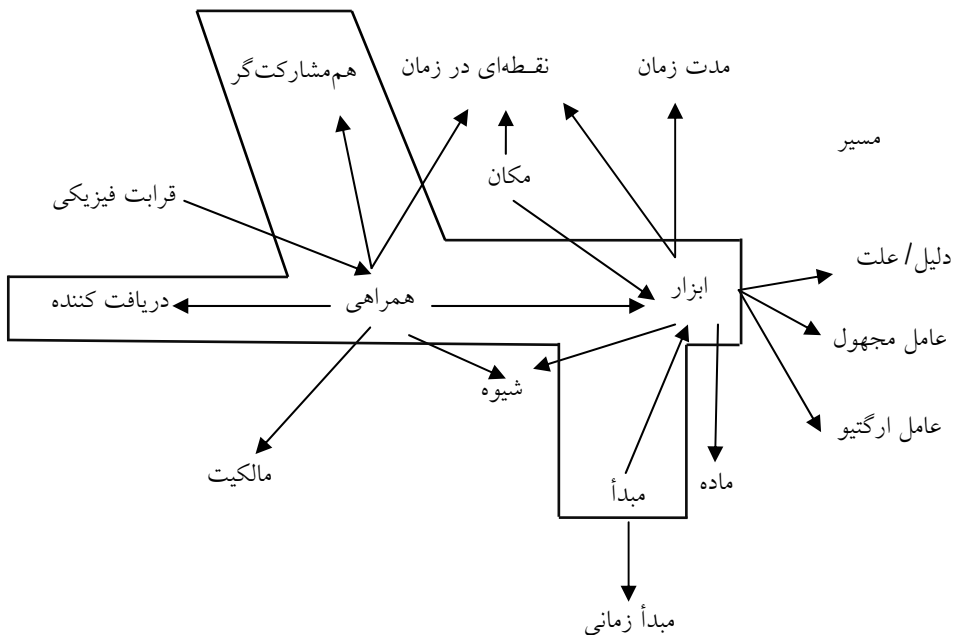
d) mo ketav=om sey/šey merd-i ke šoma name=to si=š da horōt.

I book=1SG to man-1Z who you letter=2SG to=SG give.PST sell.PST

«من کتاب را به مردی که شما نامه را به او دادید فروختم» (دبیرمقدم 1392: 910).

در دلواری، از حرف اضافه si به معنی «به» نیز برای مفهوم دریافت‌کننده استفاده می‌شود (مثال d-7).

شکل (6) معانی مرتبط با ابزاری را که با پیش‌اضافه sey (šey) در دلواری بیان می‌شود بر روی نقشه معنایی نشان می‌دهد.



شکل 6. نقشه معنایی ابزاری در دلواری

### 6.3. ابزاری در بلوچی

در زبان بلوچی (گویش غربی)، پیش‌اضافه *gō* (مثال‌های 8-a تا 8-e) و *wate* (مثال‌های 8-f تا 8-h) برای بیان معانی مرتبط با ابزاری به کار می‌روند.

#### ابزار

8. a) *šēr-ā gō yakk tīr-ē kušt.*

lion-OBJ with one arrow-IND kill.PST.3SG

«او شیر را با یک تیر کشت» (آکسنوف 2006: 64).

#### همراهی

b) *gō wat čunt swār u xizmatkār-ā burt.*

with REFL several rider and servant-OBJ take away. PST.3SG

«او با خود چند سوارکار و خدمتکار برد» (همان: 136).

#### هم‌مشارکت‌گر

c) *gō wat-ī mard-ā dar būt-an pa gardišt-ā*

with REFL-GEN husband-OBL PREV be.PST-1PL for walk

«من با شوهرم برای گردش به بیرون رفتیم» (همان: 144).

#### دریافت‌کننده

d) *Nasrō gō mardum-ān iččī na-gus t.*

PN with man-PL nothing NEG-say.PST.3SG

«نصرو به مردم چیزی نگفت» (همان: 71).

#### مالکیت

e) *tāi kitāb gō manī brās-ā int.*

you.SG.GEN book with I.GEN brother-OBL COPPR.3SG

«کتاب تو با برادر من است» (بلوچی غربی؛ جهانی و کرن 2009: 666).

#### ابزار

f) *ma dar-a wat kelit pač ko*

I door-OBJ with key open do.PST

«من در را با کلید باز کردم» (دبیرمقدم 1392: 225)

#### همراهی / هم‌مشارکت‌گر

g) *ā mard-ak-i go/wat to habar=i ko moallem-ē*

DEM man-DEF-IZ with you talk==3S do.PST teacher-COP

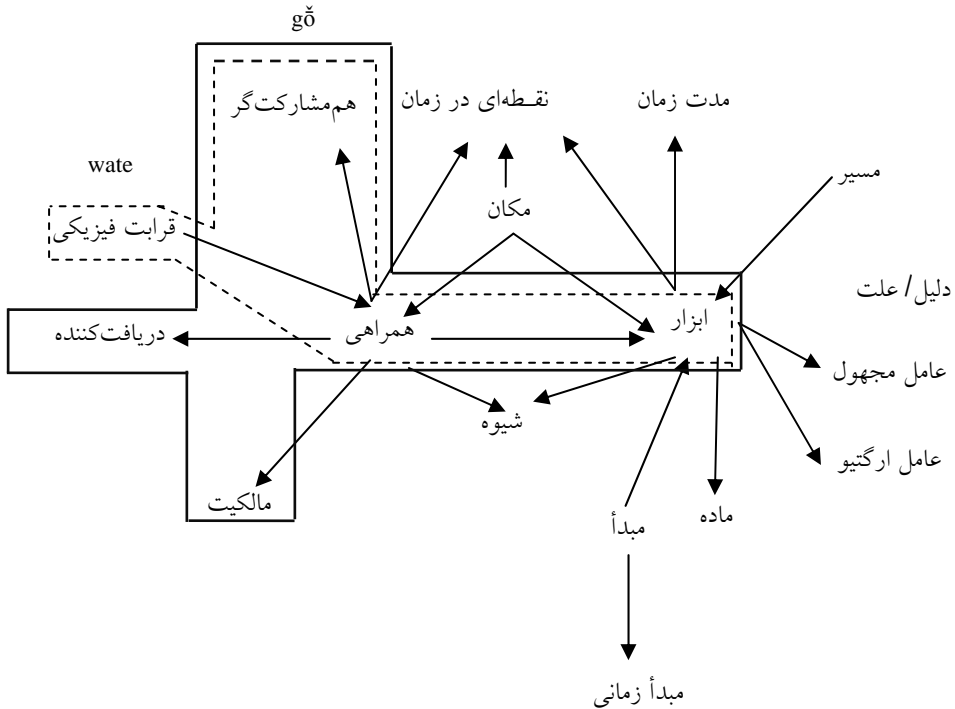
«آن مردی که با تو صحبت می‌کرد معلم است» (همان: 228)

قرابت فیزیکی

h) ešī wā a Lāl baxš-o oštāna wate čark  
 DEM sir PN-COP stand up with bike

«این آقای لعل بخش است که کنار دوچرخه‌اش ایستاده است» (جهانی 2003: 124).

در شکل (7) نقش‌های مختلف پیش‌افزاده‌های wate (محدوده‌ای که با نقطه‌چین مشخص است)، و gō بر روی نقشه معنایی مشاهده می‌شود. در بلوچی نیز مانند گیلکی شاهد رابطه هم‌معنایی در کاربرد حروف اضافه برای بیان معانی مرتبط با ابزاری هستیم.



شکل 7. نقشه معنایی ابزاری در بلوچی



### 7.3. ابزاری در کردی سورانی

در زبان کردی سورانی، پیش‌اضافه *ba* برای بیان معانی مرتبط با ابزاری به کار می‌رود (مثال‌های 9-a تا 9-d)، اما اگر قبل یا بعد از آن واژه‌بست باشد، *ba* به *pe* تبدیل می‌شود (تاکستون 2006 ب: 22). علاوه بر *ba*، پیرا اضافه *awa...ba* نیز برای بیان شیوه به کار می‌رود (مثال 9-e)؛ و از پیش‌اضافه *lagal* برای بیان همراهی و هم‌مشارکت‌گر استفاده می‌شود (مثال‌های 9-f و 9-g).

آنچه در سورانی جلب توجه می‌کند نقض این دیدگاه است که نقشه معنایی بیانگر جهانی‌های تلویحی است، به این معنی که در این زبان، برای بیان ابزار و دریافت‌کننده، از پیش‌اضافه *ba* استفاده می‌شود، در حالی که برای بیان همراهی که در بین این دو قرار دارد، از حرف اضافه *lagal* استفاده می‌کند. نروگ (2010: 241) علت این پدیده را در عوامل تاریخی می‌داند که طی آن، نشانه اصلی، به دلیل گستردگی کاربرد، از شفافیتش کاسته می‌شود و نشانه‌ای جدید وارد نظام زبان می‌شود. شایان ذکر است که *ba* در کردی نقش تجربه‌گر را نیز نشان می‌دهد (مثال 9-i). نقش تجربه‌گر در حوزه معنایی مرتبط با «برایی» به کار می‌رود (رک. نقشه معنایی برای، هسپلمت 2003: 213). این نکته می‌تواند مؤید این مطلب باشد که *ba*، در واقع، هم نقش ابزاری دارد و هم نقش برایی (*ba* دریافت‌کننده را نیز نشان می‌دهد (مثال 9-d)) و از این رو، به دلیل گستردگی کاربرد، از شفافیتش کاسته می‌شود و حرف اضافه *lagal* برای بیان معانی همراهی و هم‌مشارکت‌گر به کار می‌رود.

ابزار

9. a) aw dírgā-ka=y      ba      k̄l̄əl bāz      k̄ərd.  
he door-DEF=3SG with key open do. PST

«او در را با کلید باز کرد» (دبیرمقدم 1392: 604).

عامل مجهول

b) hích=it      pe      nā-kir-e.  
nothing=2SG by NEG-do-PASS

«کاری از دست (به وسیله تو) ساخته نیست (تاکستون 2006 ب: 167).

### دلیل / علت

c) ba hoy awa  
with reason that

«به آن دلیل»  
دریافت‌کننده

d) ama bî-l-em ba to.  
DEM SUBJ-say-1SG to you

«(اجازه بده) این را به تو بگویم» (همان: 23).  
شیوه

e) ba pala hât.  
with haste come.PST.3SG

«با عجله آمد» (همان: 44).

همچنین برای بیان شیوه از پیرا اضافه awa ...ba نیز استفاده می‌شود:

f) kichaká ba túřaî-awa wit=î.  
girl-DEF ADP angrily-ADP say. PST=3SG

«دختر با عصبانیت گفت» (همان: 45).  
همراهی

g) b=iy-hena lagal xo=t.  
IMP=3SG-bring with REFL=2SG

«آن را با خودت بیاور» (همان: 39).  
هم‌مشارکت‌گر

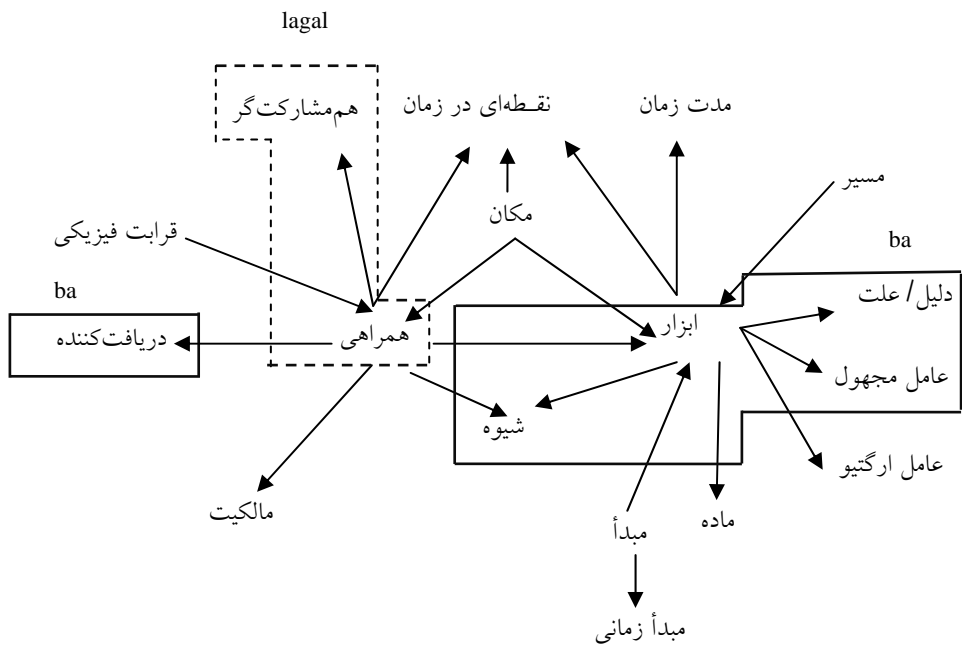
h) aw piyaw-a-y ka lagal to qísa=y a-kírd mamosta-ya.  
that man-DEF-IZ COMP with you talk=3SG IND-do.PST teacher-COP

«آن مردی که با تو صحبت می‌کرد معلم است» (دبیرمقدم 1392: 605).  
تجربه‌گر

i) pe=m xosh bú hât-î  
to=1SG glad be.PST come.PST-2SG

«خوشحال شدم که آمدی» (تحت‌اللفظ: به من خوش آمد که آمدی) (ناکستون 2006ب: 199)

با توجه به آنچه گفته شد، نقشه معنایی حروف اضافه lagal (محدوده داخل نقطه چین) و ba در کردی سورانی به شکل زیر است:



شکل 8. نقشه معنایی ابزاری در کردی سورانی

### 8.3. ابزاری در کردی کرمانجی

زبان کرمانجی از پیرا اضافه *bi...re* (در الفبای آوانگار) برای نشان دادن معانی مرتبط با ابزاری استفاده می‌کند (مثال‌های 10-a تا 10-f). همچنین از پیرا اضافه *je...ra* نیز برای بیان مفهوم دریافت‌کننده (مثال 10-g) استفاده می‌شود.

10. a) *bi tirên re*  
 ADP train ADP

«با قطار» (تاکستون 2006: الف: 202).

همراهی

b) *me hamû tiştên xwe bi xwe re hanîne.*  
 1SG every thing-PL REFL ADP REFL ADP bring.PST

«من همه وسایلم را با خودم آورده‌ام» (همان: 152).

هم‌مشارکت‌گر

c) *ez di-xwaz-im bi sal-an bi te re bi-jî-m.*

1SG IND-want:PRES-1SG for year-PL:OBL ADP 2SG ADP IRR-live:PRS-1SG

«برای سال‌ها می‌خواستم با تو زندگی کنم» (هیگ 2008: 217).

نقطه‌ای در زمان

d) bi bihîstin-a deng re  
 ADP hearing-IZP.F voice ADP

«با شنیدن صدا» (تاکستون 2006الف: 202).

مالکیت

e) lê îrû ne bi min re ye  
 from today not ADP 1SG.OBL ADP cop

«از امروز با من نیست (در اختیار من نیست)» (همان: 178).

دریافت‌کننده

f) di şûna ku mamoste alîkariy-ê bi min re bi-k-e...  
 instead of comp teacher help-IZ.M ADP 1SG.OBL ADP IRR-do-3S

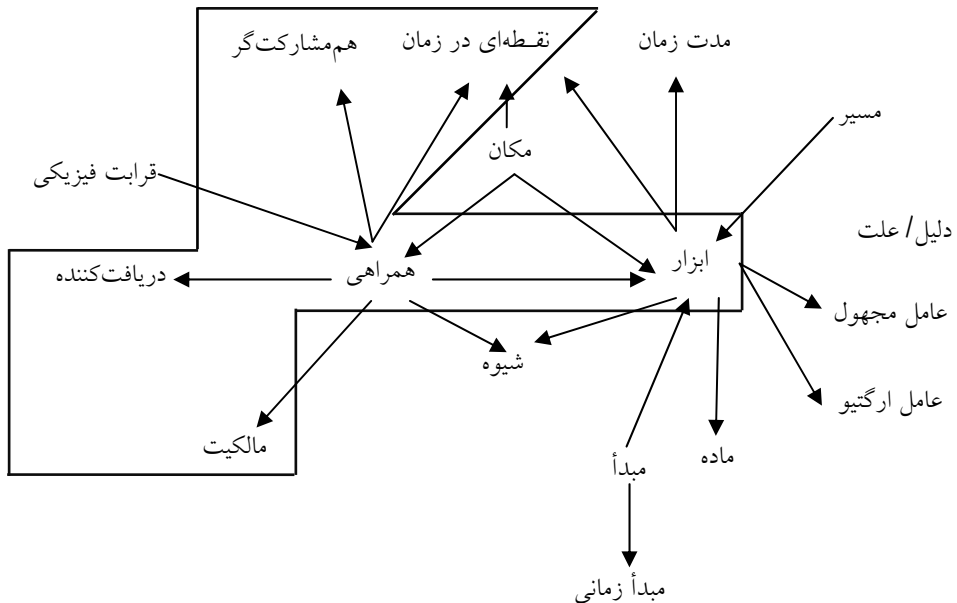
«معلم به جای اینکه به من کمک بکند...» (همان: 144).

دریافت‌کننده

g) herkesî ji min re digot.  
 everybody ADP 1SG.OBL ADP IND-tell.PST

«هر کسی به من می‌گفت» (همان: 88).

نقشه معنایی پیرا اضافه بی‌...را (be...ra) در شکل (9) آمده است.



شکل 9. نقشه معنایی ابزاری در کردی کرمانجی

### 9.3. ابزاری در تاتی

گویش چالی از زبان تاتی، از پس‌اضافه‌های -u (مثال‌های 11-a تا 11-e) و -ku (مثال‌های 11-f و 11-g) برای نشان دادن معانی مرتبط با ابزاری استفاده می‌کند. -u برای غیرجاندار و -ku برای جاندار به کار می‌رود. همچنین از پس‌اضافه -endu (مثال‌های 11-h تا 11-j) نیز در این گویش استفاده می‌شود.

ابزار

11. a) darzan-ō      bedut-em  
 needle-with      sew-1SG

«با سوزن دوختم» (یارشاطر 120:1969).

در اینجا چون سوزن در حالت غیرفاعلی به -a ختم می‌شود (یعنی darzana)، در اثر ادغام -a و -u، پس‌اضافه به شکل -ō ظاهر می‌شود.

همراهی

b) bōmenda      Qörōn-u      ša:mu  
 come.PST.3PL      Koran-with      candle-with

«آنها همراه با قرآن و شمع آمدند» (همان: 121).

مبدأ

c) derakht-u      beč'in  
 tree-from      pick.IMP

«از درخت بچین» (همان: 119).

شیوه

d) nāz-u      pāmibi.  
 grace-with      get up.2SG

«تو با ناز بیدار می‌شدی» (همان: 121).

مکان

e) čeme      jif-u.  
 I.GEN      pocket-in

«در جیبم» (همان‌جا).

هم‌مشارکت‌گر

f) ā      mardak      ke      šoma-ku      harf=eš      mi-zand      moallem-e.  
 that man      COMP you-with      talk=3SG      IND-do.PST      teacher=COP.3SG

«آن مردی که با شما صحبت می‌کرد معلم است» (دبیرمقدم 1095:1392).

### مبدأ

g) pul piar-i ku uger.  
money father-2SG from take. IMP

«از پدرت پول بگیر» (بارشاطر 1969: 119)

### ابزار

h) tīr-enda menebe.  
beam-with can't be done

«با میله نمی‌شود آن را انجام داد» (همان: 122).

### همراهی

i) bōmenda dāyro ye zerno-ndu.  
came.3PL tambourine and hautboy-with

«آنها همرا با دایره‌زنگی و سُرنا آمدند» (همان: 123).

### هم‌مشارکت‌گر

j) bay-ōnda  
F.SG-with

«با او» (همان: 161).

### مکان

k) ešta tet-e vāzi-endu-ind.  
2SG.GEN girl-PL.DIR play-in-COP.3PL

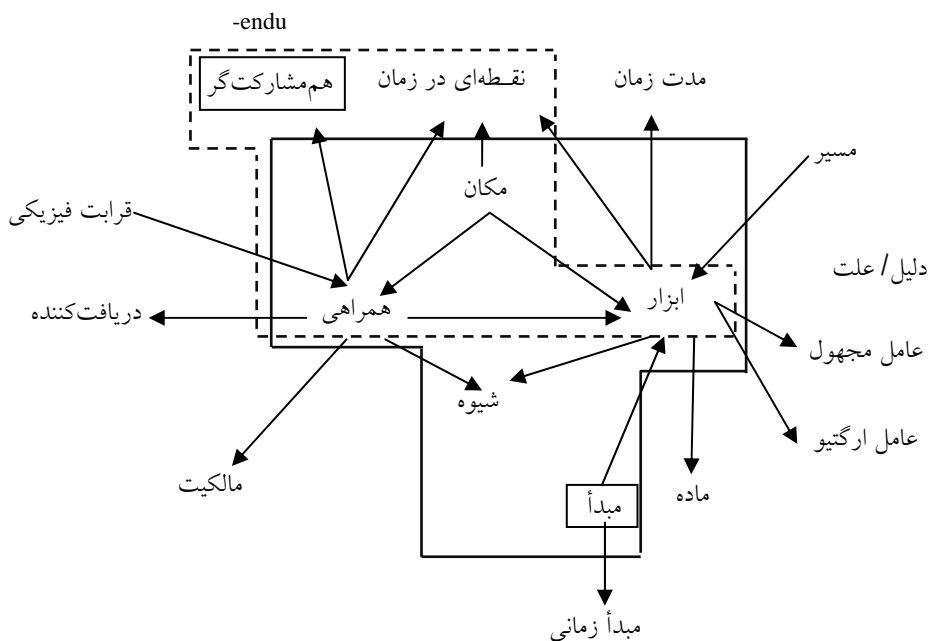
«دختران تو در بازی هستند» (همان: 123).

### نقطه‌ای در زمان

l) šava šeš sāat ě nim-indu  
evening six clock half-at

«در ساعت شش و نیم غروب» (همان: 123).

با توجه به نقش‌های مختلف پس‌اضافه‌های *-u* و *-endu* (محدوده داخل نقطه‌چین) نقشه معنایی تاتی در حوزه ابزاری به شکل زیر است. چون *-u* و *-ku* یکی هستند و تفاوت آنها در جاننداری است، در نقشه فقط *-u* را نشان می‌دهیم. در تاتی نیز، همانند بلوچی و گیلکی، رابطه هم‌معنایی را در پس‌اضافه‌های *-u* و *-endu* مشاهده می‌کنیم؛ اما در اینجا نیز رابطه هم‌معنایی صددرصد وجود ندارد.



شکل 10. نقشه معنایی ابزاری در تاتی

مقایسه زبان‌های ایرانی مورد مطالعه در این تحقیق نکات جالبی را نشان می‌دهد از جمله اینکه این زبان‌ها، به استثنای کردی سورانی، نقش‌های ابزاری، همراهی، و هم‌مشارکت‌گر را با یک حرف اضافه نشان می‌دهند؛ همچنین زبان‌های مورد مطالعه در نشان دادن نقش‌ها تفاوت‌هایی دارند، اما همه نقش‌ها را می‌توان بر روی نقشه معنایی نروگ نشان داد.

#### 4. نتیجه‌گیری

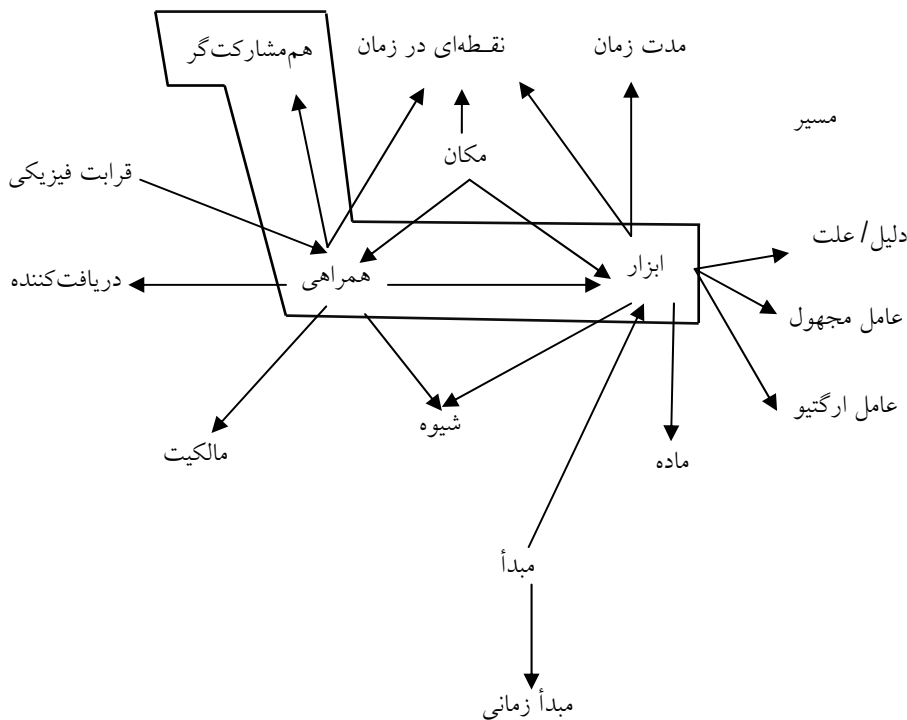
نقشه معنایی ابزاری برای مقایسه بین‌زبانی عناصر چندنقشی است. عنصر چندنقشی‌ای که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفت حروف اضافه ابزاری («با» و معادل‌های آن در دیگر زبان‌های ایرانی) است. حروف اضافه ابزاری در زبان‌های مورد مطالعه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی، به لحاظ نقش‌هایی که کدگذاری می‌کنند، نشان می‌دهند. در عین حال،

باید توجه کرد نقش‌هایی که در نقشه معنایی ابزاری به واسطه حروف اضافه ابزاری کدگذاری نمی‌شود با نشانه‌ای دیگر (حروف اضافه، حالت‌نما و...) کدگذاری می‌شود. کرافت (2003: 105-106)، در بحث تناظر جانشینی، مواردی را که به چندمعنایی در زبان‌ها مربوط می‌شود هم دارای تصویرگونگی می‌داند و هم اقتصاد، چراکه یک صورت می‌تواند چند معنی را نشان دهد (اقتصاد)؛ و نیز معانی‌ای که به واسطه آن صورت بیان می‌شوند به هم مرتبط هستند (تصویرگونگی). بر این اساس، می‌توان گفت مفاهیم اقتصاد و تصویرگونگی در نشانه ابزاری نهفته‌اند، چراکه یک صورت برای بازنمایی چند نقش به کار می‌رود و از طرفی نقش‌ها با هم مرتبط هستند. از طرفی، در نقشه معنایی بعضی زبان‌ها (گیلکی، بلوچی و تاتی) شاهد حضور هم‌زمان دو حرف اضافه برای بیان نقش‌های مرتبط با ابزاری بودیم، اما رابطه هم‌معنایی صددرصد نبود؛ این با اصل اقتصاد در زبان همخوانی دارد، چراکه وجود دو صورت مترادف زبانی که رابطه هم‌معنایی آنها صددرصد است مغایر اصل اقتصاد زبان است (همان: 106).

همان‌طور که گفته شد، نقشه‌های معنایی می‌توانند بیانگر جهانی‌های تلویحی باشند. براین اساس، اگر زبانی عامل مجهول و همراهی را با یک نشانه کدگذاری می‌کند، ابزاری را نیز باید به همین طریق نشان دهد. در این میان کردی سورانی استثنا است، چراکه ابزاری و دریافت‌کننده را با یک حرف اضافه نشان می‌دهد، اما همراهی که در بین این دو قرار دارد با یک حرف اضافه متفاوت کدگذاری می‌شود. چنین مواردی می‌توانند برای نقشه‌های معنایی مشکل‌ساز شوند و فرضیه اتصال نقشه معنایی را زیر سؤال ببرند. نروگ بروز چنین مواردی را به دلایل تاریخی نسبت می‌دهد؛ به عبارت دیگر، در این موارد تکواژ قدیمی که کاربردش گسترده می‌شود برای گویشوران مبهم می‌نماید و از این رو، تکواژ جدیدی که کاربردش صریح است (در اینجا حرف اضافه *lagal*) برای بیان برخی نقش‌های معنایی به کار می‌آید، اگرچه اطلاعات تاریخی درباره زبان کردی در این مورد وجود ندارد. شایان ذکر است که این مورد در زبان هورامی نیز صادق است؛ در این زبان حرف اضافه *ba* برای بیان معانی مرتبط با ابزاری به کار می‌رود و ابزاری و دریافت‌کننده را نشان می‌دهد، اما همراهی را که در بین این دو قرار



دارد با حرف اضافه‌ای دیگر (čani) نشان می‌دهد (رک. مکنزی 1966؛ دبیرمقدم 1392). می‌توان گفت در کردی سورانی و هورامی که فرضیه اتصال نقشه معنایی نقض می‌شود، نشانه ابزاری معانی مرتبط با برای را نیز کدگذاری می‌کند و چون کاربردش گسترده می‌شود از شفافیتش کاسته می‌شود؛ در نتیجه یک نشانه جدید که شفافیت بیشتری دارد وارد نظام زبان می‌شود و برخی از نقش‌های مرتبط با ابزاری را کدگذاری می‌کند. در پایان، می‌توان نقشه تلویحی زیر را برای زبان‌های ایرانی مورد مطالعه در این تحقیق رسم کرد. البته کردی سورانی و هورامی در این نقشه قرار نمی‌گیرد؛ زیرا همان‌طور که گفته شد این دو زبان استثنا هستند در آنها (نشانه ابزاری و دریافت‌کننده متفاوت از نشانه همراهی است).



شکل 11. نقشه معنایی مشترک زبان‌های ایرانی

## منابع

- دبیرمقدم، محمد، 1392، رده‌شناسی زبان‌های ایرانی، تهران.  
عموزاده، م. 1381، «همگرایی و دوزبانگونگی در گویش مازندرانی»، پژوهش‌نامه علوم انسانی و اجتماعی، س 2، ش 6 و 7، ص 139-160.
- Anderson, L. B., 1982, "The Perfect as a Universal and as a Language-Particular Category", *Tense-Aspect: between Semantics and Pragmatics*, ed. P. J. Hopper, Amsterdam, pp. 227-264.
- \_\_\_\_\_, 1986, "Evidentials, Paths of Change, and Mental Maps: Typologically Regular Asymmetries", *Evidentiality: The Linguistic Coding of Epistemology*, ed. W. Chafe and J. Nichols, Norwood, pp. 273-312.
- Axenov, S., 2006, *The Balochi Language of Turkmenistan: A Corpus-Based Grammatical Description*, Uppsala.
- Croft, W., 2003, *Typology and Universals*, 2<sup>nd</sup> ed, Cambridge.
- Cysouw, M., 2007, "Building Semantic Maps: The Case of Person Marking", *New Challenges in Typology*, ed. M. Miestamo and B. Wälchli, Berlin, pp. 225-248.
- Haig, G., 2008, *Alignment Change in Iranian Languages: A Construction Grammar Approach*, Empirical Approaches to Language Typology [EALT] 37, Berlin.
- Haig, G., and Nemati, F., 2013, "Clitics at the Syntax-Pragmatics Inference: The Case of Delvari Pronominal Enclitics", Paper held at the ICIL 5, Bamberg.
- Haspelmath, M., 2003, "The Geometry of Grammatical Meaning: Semantic Maps and Cross-Linguistic Comparison", *The New Psychology of Language*, vol. 2, Mahwah, ed. M. Tomasello, New York, pp. 211-242.
- Jahani, C., 2003, "The Case System in Iranian Balochi in a Contact Linguistic Perspective", *The Baloch and Their Neighbours: Ethnic and Linguistic Contact in Balochistan in Historical and Modern Times*, ed. C. Jahani and A. Korn, Wiesbaden, pp. 113-132.
- Jahani, C. and Korn, A., 2009, "Balochi", *The Iranian Languages*, ed. G. Windfuhr, London, pp. 634-692.
- Lehmann, C., and Shin, Y., 2005, "The Functional Domain of Concomitance: A Typological Study of Instrumental and Concomitative Relations", *Typological Studies in Participation (Studia Typologica 7)*, ed. C. Lehmann, Bochum, pp. 9-104.
- Luraghi, S., 2001, "Syncretism and the Classification of Semantic Roles", *Sprachtypologie und Universalienforschung* 54/1, pp. 35-51.
- MacKenzie, D. N., 1966, *The Dialect of Awroman (Hawrāmānī Luhōn)*, København.
- Narrog, H., 2010, "A Diachronic Dimension in Maps of Case Functions", *Linguistic Discovery* 8 (1), pp. 233-254.

- Narrog, H. and Ito, S., 2007, "Reconstructing Semantic Maps: The Comitative-Instrumental Area", *Sprachtypologie und Universalienforschung* 60/4, pp. 29-273.
- Palancar, E. L., 2002, *The Origin of Agent Markers (Studia Typologica 5)*, Berlin.
- Paul, D., 2011, *A Comparative Dialectal Description of Iranian Taleshi*, PhD. Dissertation, University of Manchester.
- Rastorgueva, V. S. et al., 2012, *The Gilaki Language*. English Translation Editing and Expanded Content by R. M. Lockwood, (*Studia Iranica Upsaliensia 19*), Uppsala.
- Schlesinger, I. M., 1979, "Cognitive Structure and Semantic Deep Structure: The Case of the Instrumental", *Journal of Linguistics* 15, pp. 203-395.
- Stilo, D., 2009, "Isfahan xxi. Provincial Dialects", *Encyclopedia Iranica*, vol. XIV, pp. 93-112.
- Thackston, W. M., 2006a, *Kurmanji Kurdish: A Reference Grammar with Selected Readings*, <http://www.fas.harvard.edu/~iranian/Kurmanji/>
- , 2006b, *Sorani Kurdish: A Reference Grammar with Selected Readings*, <http://www.fas.harvard.edu/~iranian/Sorani/>
- Van der Auwera, J. and Plungian, V. A., 1998, "Modality's Semantic Map", *Linguistic Typology* 2/1, pp. 79-124.
- Yamaguchi, K., 2004, *A Typological, Historical, and Functional Study of Adpositions in the Languages of the World*, PhD Thesis, University of New Mexico.
- YarShater, E., 1969, *A Grammar of Southern Tati Dialects*, Paris.



## دستگاه فعل در گویش گله‌داری

نظام عمادی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد، واحد مرودشت)

**چکیده:** هدف از نگارش این مقاله، بررسی و توصیف دستگاه فعل در گویش گله‌داری است. گله‌دار شهری در جنوب استان فارس و هم‌مرز با استان بوشهر است. گویش گله‌داری جزء شاخهٔ جنوب غربی زبان‌های ایرانی نو است و از گویش‌های لری محسوب می‌شود که طی چندین سده همسایگی با گویش‌های منطقه، اثرپذیر و اثرگذار بوده است. در این بررسی، نخست شیوهٔ ساختاری مصدر، ستاک حال و گذشته، صفت مفعولی، شناسه‌های فعلی در زمان‌های حال و گذشته، نمود، وجه و زمان، وند سببی، وند نفی و جهت بررسی می‌شوند، سپس فعل از نظر ساخت اشتقاقی و نحو مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

**کلیدواژه‌ها:** زبان‌های ایرانی، گویش گله‌داری، فعل، زمان، وجه

### ۱. مقدمه

گله‌دار، با عرض جغرافیایی ۳۸ دقیقه و ۲۷ درجه و طول جغرافیایی ۳۹ دقیقه و ۵۲ درجه و ارتفاع ۴۷۰ متر از سطح دریا، یکی از سه شهر شهرستان مَهر واقع در جنوب غربی استان فارس است. در آخرین سرشماری سراسری، طبق داده‌های سازمان ملی

آمار ایران، در سال ۱۳۹۰ (نک: آمارنامه سال ۱۳۹۰ استان فارس) شهر گله‌دار ۱۱۳۵۴ نفر جمعیت داشته است. بخش گله‌دار با جمعیت تقریبی ۱۹۹۹۲ نفر، دارای دو دهستان به نام فال و گله‌دار است و در دشت وسیعی در امتداد دو رشته‌کوه از رشته‌کوه‌های زاگرس واقع شده است. مساحت آن ۱۱۰۶ کیلومتر مربع است و تا خلیج فارس، نزدیک به ۲۵ کیلومتر فاصله دارد. بخش گله‌دار، از شمال، به بخش اسیر و سپس به بخش علاء مرودشت در شهرستان لامرد و بخش محمله در شهرستان خنج و بخش جم در استان بوشهر؛ از جنوب، به شهرستان کنگان در استان بوشهر، بندر عسلویه و دریای خلیج فارس؛ از شرق، به بخش مرکزی و سپس بخش وراوی و بخش مرکزی لامرد؛ و از غرب، به شهرستان کنگان و بندر طاهری (سیراف) منتهی می‌شود. آب‌وهوای گله‌دار نیمه‌بیابانی و گرمسیری است. تابستانی گرم و مرطوب و زمستانی معتدل دارد. میزان رطوبت این منطقه، به سبب وجود رشته‌کوه‌های پیرامون آن و فاصله از دریا، نسبت به دیگر مناطق حوزه خلیج فارس کمتر است و از نظر کشاورزی و پوشش گیاهی، وضعیت مساعدتری دارد.

به نوشته حسینی فسایی در *فارسنامه ناصری* (ص ۱۴۵۸)، نزدیک به ۴۰۰ سال پیش در دوره صفویان، شخصی به نام ملا فریدون لر همراه با خانوارهای بسیاری از ایل کهگیلویه به این منطقه رهسپار می‌شوند و در نزدیکی «فال»، از آبادی‌های مهم و تاریخی جنوب فارس، سکنا می‌گزینند. مردم منطقه به دلیل گله و رمه‌هایی که این گروه به همراه خود آورده بودند، قبیله ملا فریدون را «گله‌دار» نامیدند. از شگفتی‌های جهان‌زبان‌شناسی، تاریخ و سرگذشت گویش گله‌داری در این بخش از خطه فارس و تأثیر این گویش بر گویش‌های منطقه به‌ویژه دهستان فال، و نیز دادوستد آوایی، واژگانی و نحوی گویش گله‌داری با گویش‌های لارستانی و گویش‌های کرانه دریای پارس است. گویش این مردم بر گویش فال، که گویا از گویش‌های لارستانی بوده و با گویش «اسیری» پیوند نزدیک داشته، تأثیر بسیار گذاشته است به گونه‌ای که اینک گویش منطقه فال با گویش منطقه گله‌دار تقریباً یکی است. با این حال، این گویش، که ویژگی‌های گویش لری کهگیلویه و بویراحمد را نیز دارد، طی چند سده گذشته

تأثیرهایی از گویش‌های منطقه پذیرفته است. به استناد عمادی (۱۳۹۳)، گویش گله‌داری دارای ۲۵ همخوان (b, p, t, d, k, g, q, ʔ, f, v, s, z, θ, ð, ʂ, ʒ, x, h, č, ĵ, m, n, l, r, y) و ۶ واکه ساده (â, a, e, i, o, u) و ۵ واکه مرکب (ay, ey, oy, uy, ow) است.

## ۲. پیشینه تحقیق

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، تاکنون تحقیق و بررسی علمی و زبان‌شناختی درباره نظام فعلی گویش گله‌داری انجام نشده است. تنها می‌توان از سلامی (۱۳۸۸) با عنوان گنجینه گویش‌شناسی فارس نام برد که در آن، اشاره‌هایی به ساختار فعلی شده است. شایان یادآوری است که این مقاله بخشی از پژوهشی است که نگارنده طی سال‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ درباره گویش گله‌داری انجام داده<sup>۱</sup> و در دو سال گذشته به بازنگری آن پرداخته است.

## ۳. اهداف و اهمیت تحقیق

هدف از این پژوهش بررسی و شناخت نظام فعلی گویش گله‌داری است. بررسی و توصیف گویش گله‌داری می‌تواند گامی برای شناسایی و ترسیم زنجیره‌های زبان‌ها و گویش‌های ایرانی باشد؛ از سوی دیگر، داده‌های زبانی آن بر دانش ایران‌شناسی، سیر تکامل زبان‌های ایرانی، روند تعامل و دادوستدهای گویش‌ها و زبان‌های همسایه و حتی شناخت گروه‌ها و تیره‌های اقوام ایرانی بیفزاید؛ و در بررسی واژگانی زبان‌های باستانی، واژه‌های ناشناخته در متون ادبی زبان فارسی، و برابریابی پاره‌ای از واژه‌های بیگانه سودمند افتد. این پژوهش، اهمیت بیشتری می‌یابد بدین لحاظ که این گویش متعلق به مردمانی است که حدود ۴۰۰ سال پیش، از کهگیلویه به سرزمین کنونی کوچ کردند و در نزدیکی شهر تاریخی فال ساکن شدند؛ گویشی که هم ویژگی‌هایی از گویش لری

(۱) این پژوهش قرار بود به صورت کتاب از سوی ناشری اهل گله‌دار چاپ شود. مجوز نشر کتاب در سال ۱۳۸۶ از وزارت فرهنگ و

کهگیلویه و بویراحمد دارد و هم متأثر از گویش‌های لارستانی و کرانه‌های دریای فارس است.

#### ۴. روش تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش، میدانی است و در آن، از ۲۰ نفر گویشور مرد و زن در گروه‌های سنی ۲۵ تا ۸۰ ساله استفاده شده است. از گویشوران جوان تنها در بررسی و آشنایی اولیه پژوهشگر از ساخت انواع زمان‌ها استفاده شده است. جمع‌آوری پیکره زبانی این گویش، به شیوه مصاحبه، گفت‌وگو، پرسیدن واژه‌های موضوعی و جمله‌های بسیار زیاد در ساختارهای گوناگون به زبان فارسی از گویشوران مختلف و یا ضبط صدای گویشوران به هنگام تعریف کردن خاطره، سرگذشت، داستان، آداب و رسوم و سنن، سرودن شعر و شروخوانی انجام شده است.

#### ۵. مصدر

به گفته احمدی گیوی (۱۳۸۴: ۵۹)، مصدر واژه‌ای است که مفهوم انجام گرفتن فعل یا داشتن و پذیرفتن صفتی را می‌رساند و از ترکیب ستاک گذشته فعل و -an «-ن» ساخته می‌شود و در مقوله اسم قرار می‌گیرد نه فعل. در گویش گله‌داری نیز نشانه مصدر -an است که پس از ستاک گذشته می‌آید:

mowke=y vâ-do:t-an siðan to das=eš ra      موقع دوختن، سوزن به دستش فرو رفت.  
raft-an=eš bâ xo=s=e pošt âmah-an=eš bâ xodâ=y      رفتنش با خودش است، برگشتنش با خداست.  
dâšt-an=eš biyas na-dâšt-an=eš=e      داشتش بهتر از نداشتنش است.

#### ۶. ستاک فعل

به گفته ناتل خانلری (۱۳۸۴: ۲۵) ستاک فعل «جزئی از کلمه است که معنی اصلی را در بر دارد و در همه صیغه‌ها ثابت است یعنی تغییر نمی‌کند».

#### ۱.۶ ستاک حال

ستاک حال با حذف پیشوند be- «ب» و گونه‌های آن از فعل امر مفرد به دست می‌آید:



be-ðan بزَن < ðan زن، bi-y-âr بی‌اور < âr آور، bo-xon بخوان < xon خوان، bu-v<sup>w</sup>ar بَیر < var بَیر.

## ۲.۶. ستاک گذشته

ستاک گذشته با حذف نشانهٔ مصدری ساخته می‌شود. در بسیاری از افعال که فعل‌های باقاعده نامیده می‌شوند، میان ستاک حال و گذشته رابطه‌ای منظم و قاعده‌مند وجود دارد و «پس از حذف علامت ستاک گذشته، ستاک حال بدون تغییرات صوتی به دست می‌آید» (باطنی ۱۳۷۷: ۱۱۸). در گویش گله‌داری نشانه‌های گذشته‌ساز عبارت‌اند از -t، -d، -ið، -âð و -ess. مثال: bâft-an بافتن < bâft بافت < bâf باف، xard-an خوردن < xard خورد < xar خور، xusið-an خُسییدن، خوابیدن < xusið خُسیید، خوابید < xus خُسب، خواب، eftâð-an اُفتادن < eftâð اُفتاد < eft اُفت، çares-an چَریدن < çares چَرید < çar چَرید.

## ۱.۲.۶. افعال بی‌قاعده

افعال بی‌قاعده دربرگیرندهٔ افعالی است که از قاعدهٔ بالا پیروی نمی‌کند و میان ستاک حال و گذشته تغییرات آوایی دیده می‌شود و «به‌عبارت دیگر، پایهٔ فعل دستخوش تفاوت صوتی خاصی در پایهٔ گذشته می‌شود» (مشکوة‌الدینی ۱۳۸۴: ۷۸). در زیر به نمونه‌هایی از تغییرات آوایی در گویش گله‌داری اشاره می‌شود.

خواه، xâs خواست، xâs-an خواستن؛ شو، vâ-ba شو، vâ-bið شد، vâ-bið-an شدن؛ پز، po:t پخت، po:t-an پختن؛ نه، nahâð نهاد، nahâð-an نهادن؛ بیز، be:t بیخت، be:t-an بیختن؛ ریز، rið ریخت، rið-an ریختن؛ استان، esson گیر، essa استد، گرفت، essah-an استدن، گرفتن؛ بردار، vâ-son بردار، vâ-son برداشت، vâ-sah-an برداشتن؛ دوز، do:t دوخت، do:t-an دوختن؛ سوز، so:t سوخت، so:t-an سوختن؛ فروش، foro:t فروخت، foro:t-an فروختن؛ شوی، šošt شست، šošt-an شستن؛ جوی، vâ-joxt جُست، vâ-joxt-an جُستن؛ هل، hel گذار، hešt هشت، hešt-an هشتن، گذاشتن؛ گریز، goruð گریخت، goruxt-an گریختن؛ بُر، v<sup>w</sup>or بُرید، borið بُریدن؛ آ، v<sup>w</sup>ar آ، v<sup>w</sup>ar آمد، v<sup>w</sup>ar آمدن؛ بند، v<sup>w</sup>and بست، bass-an بستن؛ رو، ra رفت، raft-an رفتن؛ آ، â آمد، â-an آمدن.

(۱) v<sup>w</sup> واج‌گونه‌ای از v است که به صورت گرد تلفظ می‌شود.

(۲) از نظر واج‌شناسی -est است.

(۳) واژه‌های /e/ و /o/ در واقع، به دلیل همنشینی با واج /h/، به صورت‌های /e/ و /o/ تلفظ می‌شوند. از نظر واج‌شناسی تاریخی، /e/ به /h/ تبدیل شده است.

همچنین دو فعل زیر ریشه‌های فعلی متفاوتی دارند:  
va باش، bið بود، bið-an بودن؛ hes هست، bið بود، bið-an بودن.

## ۷. صفت مفعولی

صفت مفعولی، به گفته انوری و احمدی گیوی (۱۳۸۲: ۱۳۷)، «صفتی است که مفهوم مفعولیت دارد؛ یعنی کار بر آن واقع می‌شود». در این گویش، صفت مفعولی از ترکیب ستاک گذشته + a - (ه- / ه- ) ساخته می‌شود:

bâr=e vand-a vâ-son-et بار انداخته را بردارید.  
vâ-pâlið-a vay-xar-eow آب پالوده (صاف شده) می‌نوشد.  
târ=e vâ-tanið-a to xolonj=e تار تنیده (بافته شده) در کنج دیوار است.

## ۸. وندهای تصریفی

### ۸.۱. وند شخصی (شناسه‌های فعلی)

به گفته ناتل خانلری (۱۳۸۴: ۲۵) «شناسه جزئی از فعل است که در هر صیغه تغییر می‌کند و مفهوم شخص و عدد را به فعل می‌افزاید». شناسه‌های فعلی گویش گله‌داری در زمان‌های حال و گذشته در جدول‌های زیر آمده است.

جدول ۱. شناسه‌های فعل در زمان حال

جمع	مفرد	
-em	-om	اول شخص
-et	-i	دوم شخص
-en	-e	سوم شخص

جدول ۲. شناسه‌های فعل در زمان گذشته

جمع	مفرد	
-em	-om	اول شخص
-et	-i	دوم شخص
-en	∅	سوم شخص

شایان یادآوری است که وندهای شخصی افعال آمدن، خواستن، گفتن، رفتن و شدن، در برخی از ساخت‌ها، با الگوی بالا تفاوت دارد (نک: ۹. وجه و زمان).

## ۲.۸. وند نمود

به گفته تراسک (۱۹۹۵: ۲۱) «نمود مقوله‌ای دستوری است که به ساختار درونی و گذرای موقعیتی مربوط می‌شود و عمدتاً در شکل فعل بازتاب می‌یابد و در بسیاری از زبان‌ها بیان نمود هم‌بسته با بیان زمان است». گویش گله‌داری دارای دو نمود کامل (تام) و ناقص است. نمود کامل بر کامل و تمام شدن فعل در زمانی معین دلالت دارد. نمود کامل را در افعال گذشته ساده، گذشته نقلی، گذشته بعید، گذشته بعید نقلی و گذشته التزامی می‌توان یافت. به باور نغزگوی کهن (۱۳۸۹: ۹۸) «نمود ناقص ساختار درونی یک رویداد را توصیف می‌کند، بدون آنکه پایان آن را مشخص کند». نمود ناقص در افعال گذشته استمراری، گذشته استمراری نقلی، گذشته مستمر، گذشته مستمر نقلی، حال اخباری، حال مستمر و حال التزامی دیده می‌شود (نک: ۹. وجه و زمان). پیشوند e- «می» نشانۀ نمود ناقص در فعل است و می‌تواند بر استمرار، عادت و تکرار دلالت کند.

## ۳.۸. وند وجه

وندهای وجه در گویش گله‌داری شامل پیشوند حال التزامی و امری be- و گونه‌های آن و نیز پسوند â- در افعال دعایی می‌شود (نک: ۹. وجه و زمان).

## ۴.۸. وند نفی و نهی

## ۱.۴.۸. وند نفی

وندهای نفی عبارت‌اند از ni- و na-.

۱.۱.۴.۸. پیشوند ni- پیش از ستاک گذشته، در گذشته استمراری و گذشته نقلی استمراری؛ و پیش از ستاک حال در حال اخباری (به استثنای فعل dâšt-an «داشتن») ظاهر می‌شود. می‌توان گفت پیشوند ni-، در واقع، کوتاه شده پیشوند نفی ne- و پیشوند نمود ناقص mi- در زبان فارسی است:

من در آن هنگام به مدرسه نمی‌رفتم. mo u sâ madresa ni-raft-om

چرا تا حالا نخورده‌ای؟ si ċe talâ ni-xard-i=ye

امروز به سر کار نمی‌روم. emru sar=e kâr ni-ra-m

۲.۱.۴.۸. پیشوند نفی na-: دردیگر زمان‌ها و ساخت‌ها پیش از فعل می‌آید:

dišom hone=y âlu na-raft-om	دیشب به خانه دایی نرفتم.
katex na-xard-en=e	غذا نخورده‌اند.
šâyad na-goft-a bu	شاید نگفته باشد.
hampâ na-raft-a bið-en	با هم نرفته بودند.
kâr=i va=ton na-dâr-e	کاری بهتان ندارد.
mru po:tani na-dâšt-em-e	امروز پختنی نداشته‌ایم.
šâyad a=m na-d-e	شاید به من ندهد.

در پاره‌ای از فعل‌های منفی تغییراتی به شرح زیر صورت می‌گیرد:

الف) اگر فعل با واکه  $\hat{a}$  آغاز شود، واکه پیشوند نفی، یعنی  $a$ ، حذف می‌شود:

n-âma a hona dar	از خانه بیرون نیامد.
goška n-âfarið-a bi	کاش نیافریده بود.
ow n-âverd=e	آب نیاورده است.

ب) اگر واکه آغازی فعل  $e$  باشد، مانند فعل‌های  $eftâð-an$  «افتادن»،  $essah-an$

«ستاندن، خریدن»،  $ešmord-an$  «شمردن»،  $ešnoft-an$  «شنیدن»،  $eškass-an$  «شکستن»،  
واکه حذف می‌شود:

pâ=m so:ress vali na-ftâð-om	پایم سزید ولی نیفتادم.
čîð=i ke xâs-i hani na-ss-em=e	چیزی را که خواستی، هنوز نگرفته‌ایم.
bâf-â ni-šmord	بافه‌ها را نمی‌شمرد.
harče e-goft-om engâri ni-šnoft-en=e	هرچه می‌گفتم، انگار نمی‌شنیده‌اند.
eš-be-ðan-iðamin-amni-škan-e	به زمین هم بزنی‌اش، نمی‌شکند.
pâ=š na-škass=e	پایش نشکسته است.

ج) در ساخت‌های ششگانه زمان حال  $bið-an$  «بودن»،  $he$  حذف می‌شود:

bir=om enja bið halâ ni(ss=e)	بیلم اینجا بود؛ حالا نیست.
šomâ čašdâr niss-et	شما چشم‌دار (متوقع) نیستید.

د) در منفی فعل  $dið-an$  «دیدن» در ساخت‌های ششگانه زمان‌های گذشته،  $di$  حذف

می‌شود و پیشوند نفی به صورت  $ney$  ظاهر می‌شود:

ali to kiča ney-d-om	علی را در کوچه ندیدم.
to darbeča čaš kerd-en hiška ney-d-en	از پنجره بیرون را نگاه کردند، هیچ کس را ندیدند.

#### ۲.۴.۸. وند نهی

وند نهی، در این گویش، پیشوند *ma-* است، که پیش از ستاک حال فعل می‌آید (نک: ۲.۱.۹ فعل نهی).

#### ۵.۸. وند سببی

به گفتهٔ دبیرمقدم (۱۳۶۷: ۱۴)، «ساخت‌های سببی به مجموعه جملاتی اطلاق می‌گردد که در آن شخصی، حادثه‌ای یا پدیده‌ای محرک و انگیزه می‌گردد تا شخص دیگری و یا شیئی، عملی را انجام دهد، پذیرای حالتی شود یا در حالتی باقی بماند».

وند سببی، در گویش گله‌داری پسوند *-ne* و گونهٔ دیگر آن *-n* است که پس از ستاک حال و ستاک گذشته می‌آیند. وند سببی *-ne* تنها در ساخت مفرد فعل امری به کار می‌رود:

گله را بپر (و) بچران. *galla bu-v<sup>ar</sup> be-čar-ne*

ته‌دیگ را بخراشان. *bokarne be-kar-ne*

این چوب‌ها را بسوزان. *i dâr-â bo-suð-ne*

بچه را در گهواره بخوابان. *beča to šâtuv<sup>a</sup> bo-xus-ne*

اما هنگامی که وند سببی پیش از شناسه قرار بگیرد واکه /e/ از وند سببی حذف

می‌شود:

بزغاله‌ها را بچرانید. *ka:r-â be-čar-n-et*

گلیم را می‌تکام. *geleme-tak-n-om*

می‌رسانی‌اش؟ *š-e-ras-n-i*

ته‌دیگ را می‌خراشانند. *bokami e-kar-n-e*

ماشه را چکاند. *mâša čak-n-ið*

درخت سدر را تکاندید. *konâr tak-n-ið-et*

رویش را پوشاند. *ri=š (v)â-puš-n-ið*

#### ۹. وجه و زمان

به گفتهٔ کریستال (۲۰۰۱: ۲۲۲)، وجه مقوله‌ای دستوری است که معمولاً با وندهای صرفی فعل بیان می‌شود و حالت و چگونگی گفتار گوینده را از موضوع و مطلبی در موقعیت گفتاری خاص نشان می‌دهد. به عقیدهٔ وحیدیان کامیار و عمرانی (۱۳۸۳: ۵۴)، «تلفی

گوینده یا نویسنده از جمله، یعنی مسلم و نامسلم بودن یا امری بودن و نبودن فعل را وجه گویند». گویش گله‌داری دارای سه وجه امری، اخباری و التزامی است.

### 1.9. وجه امری

#### 1.1.9. فعل امر

فعل امر از ترکیب پیشوند فعل امر + ستاک حال اخباری + شناسه ساخته می‌شود. فعل امر دو ساخت بیشتر ندارد. دوم‌شخص مفرد شناسه ندارد و دوم‌شخص جمع دارای شناسه *-et* است. دوم‌شخص جمع فعل‌های امر، با افزودن شناسه *-et* به دوم‌شخص مفرد درست می‌شود. به استثنای فعل‌های آمدن، خواستن، گفتن، بودن، شدن که تفاوت‌هایی در ساخت آنها دیده می‌شود. پیشوند فعل امر *be-* و گونه‌های *bu-*، *bo-*، *bi-* است. می‌توان برای کاربرد پیشوند امری و گونه‌های آن قاعده‌های زیر را به دست داد.

1.1.1.9. پیشوند *be-*: هنگامی که ستاک حال دارای واژه *â*، *ê*، *î* یا *i* باشد: *kam be-xar* کم بخور. *âmmâr be-ra* آرام برو. *gandom be-kâr* گندم بکار. *enja be-hel* اینجا بهل (بگذار). *ri ðamin be-ft* به روی زمین بیفت (e از ستاک حذف شده است). *ye dong=eš* یک دانگش را بخر. *be-xer=êš* کنارش بنه (بگذار). *got-tar be-nevis-et* بزرگ‌تر بنویسید.

2.1.1.9. پیشوند *bo-*: ستاک حال دارای واژه *o* یا *u* باشد: *kand=u bo-kot tâ narm â-bu* کند را بکوب تا نرم شود. *i tark=ow bo-v<sup>w</sup>or* این چوب را ببر. *u-v<sup>w</sup>ar-tar bo-xus* سوتر بخواب. *aga t-a-dom kerd bo-gruð* اگر دنبالت کرد، بگریز.

3.1.1.9. پیشوند *bu-*: ستاک حال دارای واژه *a* باشد و ستاک با همخوان *v* آغاز شده باشد: *dar bu-v<sup>w</sup>and-et* در را ببندید. *kasât bu-v<sup>w</sup>ar* کاسه را ببر. *bu-v<sup>w</sup>an a ri ðamin* روی زمین بیانداز.

4.1.1.9. پیشوند *bi-*: ستاک حال دارای واژه *â* آغازی باشد: *bâði bo-kon-embî-yâ* بیا بازی بکنیم. *xâli-yâ bi-yâr-et* خالی‌ها را بیاورید.

در فعل‌های آمدن، خواستن، گفتن، بودن، شدن تغییر و دگرگونی‌هایی در ساخت آنها دیده می‌شود که به شرح زیر است.

الف) در ساخت جمع فعل امری خواستن، e از شناسه حذف می‌شود: va=š be-xa ازش بخواه. va=š be-xa-yt ke komak bo-kon-e ازش بخواند که کمک بکند.

ب) در ساخت جمع فعل امری آمدن، â در ستاک حال به a تبدیل شده و e از شناسه حذف می‌گردد: ðud bi-yâ zud bi-a. بی‌ا. bi-ya-yt arusi dutar=e âmu=m به جشن عروسی دختر عمویم بیایید.

ج) در ساخت جمع فعل امری گفتن، u در ستاک حال به o تغییر می‌یابد و e از شناسه حذف می‌شود: si mo bo-gu برای من بگو. bo-go-yt tâ bi-yay-n بگویید.

د) در ساخت جمع فعل امری بودن، v<sup>w</sup> از ستاک حال و u از پیشوند فعلی حذف می‌شود: hamin ja bu-v<sup>w</sup>a hamin ja باش. âromb-et آرام باشید.

ه) در ساخت جمع فعل امری رفتن و شدن، a از ستاک حال حذف شده است: to be-ra تو برو. hampâ be-ret با هم بروید. (v)â-basâket ساکت بشو. (v)â-b-etdir دور بشوید.

#### ۲.۱.۹. نهی

فعل نهی از ترکیب پیشوند نهی ma- + ستاک حال اخباری + شناسه ساخته می‌شود و مانند فعل امر، دو ساخت دارد و دوم شخص جمع دارای شناسه -et است: boland ma-xon بلند نخوان. tond ma-ret تند نروید. kotak=e beča ma-ðan بچه را کتک نزن. demið enja vâ-ma-šon-et نهال خرما را در اینجا نشانید.

#### ۲.۹. وجه اخباری

همه ساخت‌های افعال، جز گذشته التزامی، حال التزامی و نیز دو ساخت فعل امر از وجه اخباری‌اند. وجه اخباری در زمان حال با پیشوند e- «می» همراه است.

#### ۱.۲.۹. حال اخباری

حال اخباری از ترکیب پیشوند e- «می» + ستاک حال + شناسه به دست می‌آید:

kenâr tanir nešess-e non e-pað-e کنار تنور نشسته [و] نان می‌پزد.

har ru sar=e ča: e-ray هرروز به سر چاه (مزرعه، نخلستان) می‌رود.

پدرم نمازش را سر وقت می‌خواند. bâ:=mon nomâð=eš sar=e vaxt e-xon-e

سه ماو دیگر در دو ما خرما می‌چینند. se mmâh dega to de: mâ hârmâ e-čîn-en

در ساختار برخی از افعال تغییر و دگرگونی‌هایی دیده می‌شود که در زیر به آنها پرداخته می‌شود:

الف) در فعل âma-h-an «آمدن»، واژه آغازی شناسه همه ساخت‌ها حذف می‌شود و در دوم‌شخص مفرد، واژه â در ستاک به e و در ساخت‌های جمع و نیز سوم‌شخص مفرد، به a تغییر می‌یابد: e-yâ-m var=e dey=mon پیش مادرم می‌آیم. xod=e hambuyi=š e-ya-y با جاری‌اش می‌آید. u-v<sup>w</sup>â pošt e-ya-yn آنها برمی‌گردند.

ب) در فعل xâs-an «خواستن»، واژه آغازی شناسه همه ساخت‌ها حذف می‌گردد و در ساخت دوم‌شخص مفرد، واژه a در ستاک به e تغییر می‌یابد: e-xa-m pul va=š e-d- om می‌خواهم بهش پول بدهم. kamutâ=š e-xe-y کدامش را می‌خواهی؟ e-xa-ym ya gowð var=e kord be-kan-em می‌خواهیم یک گودالی در کنار کرت بکنیم.

ج) در فعل raft-an «رفتن»، واژه آغازی شناسه‌ها در ساخت‌های مفرد و واژه a در ستاک حال در ساخت‌های جمع حذف می‌شود و نیز در ساخت دوم‌شخص مفرد، واژه a در ستاک به e تغییر می‌یابد: mo e-ra-m من می‌روم. a hona dar e-ra-y از خانه بیرون می‌رود. ra: e-re-ybeča-ton پسران راه می‌رود. sar=e deraxt e-r-em بالای درخت می‌روییم.

د) در فعل goft-an «گفتن»، واژه آغازی شناسه در ساخت‌های ششگانه حذف می‌شود و به جز ساخت دوم‌شخص مفرد، ستاک حال فعل از ساخت امری جمع گرفته شده است: va-š e-go-m guš ay-ni-gir-e می‌گویم گوش نمی‌کند. e-go-m ke ma- ra می‌گویم که نرو. če e-gu-y(i) چه می‌گویی؟

ه) در فعل dah-an «دادن»، واژه e از ستاک حال حذف می‌شود: non e-d-om va=š بهش نان (خوراک) می‌دهم. harðon e-d-e ارزان می‌دهد. ðamin=šon barð e-d-en زمینشان بذر می‌دهند (می‌پاشند).



و) در فعل *vâ-bið-an* «شدن»، *e* در شناسه سوم شخص مفرد به *u* تغییر می‌یابد: *ðud xassa vay-be-n* زود خسته می‌شوند. *a koh ke be-re-t bâlâ gošna vay-be-t* از کوه که بالا بروید، گرسنه می‌شوید. *zori=eš ma-de ke gič (v)ay-bu* نچرخانش که گیج می‌شود. (ز) در فعل *vâ-hešt-an* «هشتن، گذاشتن»، در ساخت‌های ششگانه *he* حذف می‌شود: *enja vay-l-om* اینجا می‌گذارم. *maga vay-l-e ke mo harf be-ðan-om* مگر می‌گذارد که من حرف بزنم. *non si to vay-l-em* غذا برای تو می‌گذاریم.

ح) فعل *vâyið-an* «پیدا کردن، یافتن»، برای ساخت‌های زمان حال کاربردی ندارد. از این رو برای زمان‌های حال اخباری، حال التزامی و حال مستمر از فعل *vâ-jox-t-an* «جستن، پیدا کردن» استفاده می‌شود: *aga be-gard-em vay-jur-em* اگر بگردم، پیدا می‌کنم. *aga vay-jur-i pul va=t e-d-e* اگر پیدا بکنی، بهت پول می‌دهد. *dakor-em vay-jur-em* دارم پیدا می‌کنم.

ط) در فعل‌هایی همچون «افتادن» *eftâð-an*، «شکستن» *eškass-an*، «شکستن» *eškoft-an*، «شکفتن» *eškenâð-an*، «شکاندن» *ešnoft-an*، «شفتن، شنیدن» *essah-an*، «ستاندن، گرفتن» که با واژه *e* آغاز می‌شود، واژه آغازی با پیشوند *e-* «می» ادغام می‌شود: *alân e-ft-e* الان می‌افتد. *bâð čelma derax-t-â e-škan-e* باد شاخه‌های درخت را می‌شکند. *e-škenâð-e* استکان را می‌شکند. *âssa=ham ke harf be-ðan-i e-šnaf-en* هم که حرف بزنی، می‌شنوند. *ketâb-â xo=šon si mo e-sson-en* کتاب‌ها را خودشان برای من می‌گیرند (می‌خرند).

ی) در فعل‌های پیشوندی، پیشوند *e-* ظاهر نمی‌شوند. افزون بر این در ساخت‌های ششگانه زمان حال اخباری، پیشوند فعلی *vâ-* به *va-* تغییر می‌یابد و پیش از ستاک حال به صورت *vay-* پدیدار می‌گردد: *to bu-v<sup>w</sup>an mo (v)ay-gir-om* تو بینداز، من می‌گیرم. *si če sar=e kiča vay-si* برای چه سرِ کوچه می‌ایستی؟ *Za:row var=e mâ vay-se* زهرا پیش ما می‌ماند؟ *harče kam doros e-kon-em vay-mon-e* هرچه کم درست می‌کنم، باقی می‌ماند. *si to ham vay-le-m* برای تو هم می‌گذارم.

ک) در فعل *âverd-an* «آوردن»، پیشوند *e-* «می» اختیاری است و اگر واژه پیش از فعل مختوم به واکه باشد، معمولاً برای آسانی تلفظ پیشوند *e-* آورده نمی‌شود: *(e)-yâr-om hona-ton* به خانه‌تان می‌آورم. *maxlow=t sabâ pošt yâr-om* دست را فردا برمی‌گردانم. *t-a si yâr-om* برایت می‌آورم.

ل) هرگاه واژه پیش از فعل به واکه ساده یا واکه مرکب *ow* ختم شود، پیشوند *e-* معمولاً ظاهر نمی‌شود: *sabâ ra-m fâl* (دهستان فال) می‌روم. *ni-šnaf-om če* *guy-i* نمی‌شنوم چه می‌گویی. *(e)-goy* *i če* این چه می‌گوید؟ *va=š porsîd-om kuv<sup>w</sup>a ra-* *y* از او پرسیدم کجا می‌رود. *si če beča greb-e* چرا بچه گریه می‌کند؟ *pâtil-â bâlâ var=e* *sini-yâ neh-em* دیگرها را بالا، کنار سینی‌ها می‌گذاریم. *ba:ð-â yâm* بعداً می‌آیم. *dow kon-e ta havâs=et bu band dakor-e pok-e* مواظب باش! بند دارد پاره می‌شود. *va=š â-ras-e* *hona ow yâr-e* می‌دود تا بهش برسد. *hona ow yâr-e* باران از سقف خانه می‌چکد. *gela harče čera ða-yinni-* *hampâ hami a sahrow bar=e* گله را با هم به صحرا می‌بریم. *šnoft-om=e* هر چه صدا می‌کردند، نمی‌شنیده‌ام.

م) در فعل‌های *xâs-an* «خواستن»، *raft-an* «رفتن» و *tares-an* «توانستن»، اگر با زمان‌های دیگر تمایز معنایی ایجاد نکنند، پیشوند *e-* می‌تواند حذف شود: *(e)-kamutâ=š* *xey* کدامش را می‌خواهی؟ *(e)-ray* *kojâ* کجا می‌رود؟ *(e)-ren hona* *bâ:pir=šon* اگر برگشته باشند، به خانه پدربزرگشان می‌روند. *(e)-tar-i i boland â-kon-i* می‌توانی این را بلند کنی؟

ن) فعل *dâšt-an* «داشتن»، پیشوند *e-* به خود نمی‌گیرد: *šoxl=e kâr dar-e* به کار رغبت دارد. *duar-â=y šux-i dâr-i* دخترهای زیبایی داری. *kâri va=ton na-dâr-en* کار ندارند. *payšambe=y dega arusi dâr-et* پنجشنبه دیگر عروسی دارید؟ *hičci xardani* *na-dâr-em* خوردنی هیچ نداریم. *ya buyi xub=i dâr-om* یک عروس خوبی دارم.

س) ساخت‌های ششگانه فعل *bið-an* «بودن» عبارتند از: *hess-om* «هستم»، *hess-i* «هستی»، *he(ss=e)* «هست»، *hess-em* «هستیم»، *hess-et* «هستید»، *hess-en* «هستند».

mo gelađâri hess-om من گله‌داری (اهل گله‌دار) هستم. posar=e âkkel=i he(ss=e) پسر عاقلی هست. u-v<sup>w</sup>â lâmerdi hess-en آنها لامردی هستند.

#### ۲.۲.۹. حال مستمر

حال مستمر از ترکیب ساخت‌های ششگانهٔ حال سادهٔ dakoress-an + پیشوند e- «می» + ستاک حال + شناسهٔ ساخته می‌شود؛ لازم به یادآوری است که فعل dakoress-an به تنهایی کاربردی ندارد؛ اما ساخت‌های ششگانهٔ dakoress-an در زمان حال و گذشتهٔ ساده به ترتیب برای زمان‌های حال مستمر و گذشتهٔ مستمر به عنوان فعل کمکی استفاده می‌شود: dakor-om ĵuma vay-duđ-om دارم پیراهن می‌دوزم. dakor-i re-y داری می‌روی؟ dakor-e katex=et e-suđ-e dakor-embođ-â duš-em. دارم بزه‌ها را می‌دوشیم. dakor-etđarf-â šur-et. دارم ظرف‌ها را می‌شوید؟ dakor-en divâr=ešon dušt (v)ay-đan-en دارند دیوارشان را اندود می‌کنند.

#### ۳.۲.۹. گذشتهٔ ساده

گذشتهٔ ساده از ترکیب ستاک گذشته + شناسه ساخته می‌شود: čaš=eš gemerniđ چشمش را با دست مالید. pirâr asp=e safđ=i dâšt-om پیرارسال اسب سفیدی داشتم. šali vâ-rom-es دیوار گلی اتاق ریزش کرد. saxt a đamin (v)â-bi=yo đud pâ bi به زمین خورد و زود بلند شد.

در ساختار گذشتهٔ سادهٔ برخی از افعال، تغییر و دگرگونی‌هایی به شرح زیر دیده می‌شود:

الف) در فعل «آمدن»، «دادن»، «زدن»، «استدن»، «گرفتن»، «برداشتن» در همهٔ ساخت‌ها واکهٔ آغازی شناسه حذف می‌گردد و در ساخت دوم‌شخص مفرد، واکهٔ a در ستاک گذشته به e تغییر می‌یابد و شناسهٔ i حذف می‌شود: parir âma-m پیروز آمدم. a koja âme-y از کجا آمدی؟ dey=mon âma مادرم آمد. bâ:=v<sup>w</sup>o kâkâ=šon âma-yn پدر و برادرش آمدند. bir a=š da-m بیل را بهش دادم. pul a ki dey پول را به کی دادی؟ lo:=š da e-ftâ لو هُلش داد (و) افتاد. saxt đa-m سخت و محکم زدم. posar=eš đâ هونا خانه گرفتم (خریدم).

برداشتیم. *kamutâ=š vâ-se-y* کدامش را گرفتی؟ *a ri taš va-sa* از روی آتش برداشت.

ب) در ساخت سوم شخص مفرد فعل *bið-an* «بودن» و *vâ-bið-an* «شدن» آوردن *ð* اختیاری است؛ *bi(ð)* «بود»، *vâ bi(ð)* «شد» *kas=i to kiča bi(ð)*: کسی در کوچه بود. *non sard (v)â-bi(ð)* خوراک سرد شد.

ج) در ساخت سوم شخص مفرد فعل *goft-an* «گفتن»، *ft* گاهی از ستاک گذشته حذف می‌شود *u: če go* آنچه گفت؟

#### ۴.۲.۹. گذشته استمراری

گذشته استمراری از ترکیب پیشوند استمراری *e-* «می» + ستاک گذشته + شناسه ساخته می‌شود: *beč-â dars=ešon e-xond-* زن‌ها ظرف‌ها را می‌شستند. *en* بچه‌ها درسشان را می‌خواندند. *aga dið-a bið-i e-goft-i* اگر دیده بودی، می‌گفتی. *aga ðud âmah-a bið-i* سال عید سری به ما می‌زدند. *gorâð-â e-dið-i* اگر زود آمده بودی، گرازها را می‌دید. *vay-ðaxt-i* اگر دیشب از تاریکی نترسیده بودید، پیدایش می‌کردید. *hami dutar e-xâs* همه‌اش را می‌خواست. *taniri mon-asi ke* مادر بزرگمان برایمان نان تنوری می‌پخت.

از تغییر و دگرگونی ساختاری در گذشته استمراری افعال به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

الف) افعالی که ستاک گذشته آنها با *e* آغاز می‌شود ساختار گذشته استمراری و گذشته ساده آنها یکی است: *eškenâð-om* «شکندم، می‌شکاندم»، *eškes* «شکست؛ می‌شکست»؛ *ešnoft* «شنید، می‌شنید». *to ke unja bið-i či ešnoft-i*؟ تو که آنجا بودی، چه (می‌شنیدی؟) *mo xaja eškenâð-om* من هیزم (می‌شکستم) (می‌شکاندم). *boškow e-škas* بشقاب شکست. *torna bâley e-škas* شاخه بالای شکست. *har ru sar=eš e-škas* هر روز سرش می‌شکست.

ب) اگر فعل‌های «آمدن» âma-h-an و «آوردن» âverd-an، در جمله پیش از واکه یا واکه مرکب قرار بگیرد، پیشوند استمراری حذف می‌شود یا اینکه به صورت i- «می» ظاهر می‌شود: e-raft-em=o (i)-yâm-aym می‌رفتیم و می‌آمدیم. to ra: ke yâm-am eš- dið-om در راه که می‌آمدم، دیدمش. ow (i)-yâverd-om آب آوردم.

ج) هرگاه واژه پیش از فعل به واکه ختم شود، پیشوند e- معمولاً ظاهر نمی‌شود: harče čera ða-yinni-šnoft-om=e هرچه صدا می‌کردند، نمی‌شنیده‌ام. aga a enja raft- ibe:t-a bi اگر از اینجا می‌رفتی، بهتر بود.

د) در فعل‌های پیشوندی، پیشوند e- ظاهر نمی‌شوند. افزون بر این در ساخت‌های ششگانه، پیشوند فعلی -vâ به -va تغییر می‌یابد و پیش از ستاک حال به صورت -vay پدیدار می‌گردد: -i-bâyad to hona vay-monð-â باید در خانه می‌ماندی.

#### ۵.۲.۹. گذشته بعید

گذشته بعید از ترکیب صفت مفعولی (اسم مفعول) + ساخت‌های ششگانه گذشته ساده bið-an «بودن» ساخته می‌شود: hama hampâ raft-a bið-en همه با هم رفته بودند. to kiča a ham ðah-a bið-et در کوچه همدیگر را زده بودید. ârd-â be: t-a biðke âma-m آردها را بیخته بود که آمدم. a ri divâr jekess-a bið-i از روی دیوار پریده بودی. xalla kešt-a bið-em گندم کشته بودیم. to kala nahâð-a bið-om گذاشته بودم. شایان یادآوری است که در فعل‌های «آمدن» âmah-an، «گرفتن» vâ-sah-an «برداشتن» dah-an، «دادن» ðah-an، «زدن» ah از اسم مفعول می‌تواند حذف شود: aga âma bið-en enja ham yâma-yn اگر آمده بودند، اینجا هم می‌آیند.

#### ۶.۲.۹. گذشته نقلی

گذشته نقلی از ترکیب گذشته ساده e- «ه» ساخته می‌شود: xeyli non xard-om=e زیاد خورده‌ام. a xod ta:nâ na-goft-em=e به غیر از تو به هیچ کس نگفته‌ایم. tamâta=v<sup>w</sup>o bâðengon xerið-en=e گوجه و بادمجان خریده‌اند. sar=e jâ=š nahâð=e جایش گذاشته است. a koja âmey=e از کجا آمده‌ای؟

در فعل‌های *âmah-an* «آمدن»، *essah-an* «استدن، گرفتن»، *vâ-sah-an* «برداشتن»، *dah-an* «دادن»، *đah-an* «زدن»، در ساخت سوم‌شخص مفرد، واژه‌بست *e* = «است» پس از همخوان میانجی *y* ظاهر نمی‌شود: *dig âma=y* دیروز آمده است. *ḵuti čarmi essa=y* کفش چرمی خریده است. *bir=mon (v)â-sa=y* بیل ما را برداشته است. *š-ayâđ ni čekad pul* یادش نیست چند پول داده است. *xalla=šon âfat đa=y* گندمشان آفت زده است.

#### ۷.۲.۹. گذشته نقلی استمراری

گذشته نقلی استمراری از ترکیب *e-* «می» + گذشته نقلی ساخته می‌شود و کاربرد اندکی دارد: *maru goft dig enja bâđi e-kerđ=e* مریم گفت دیروز اینجا بازی می‌کرده است. *so:b ta esa š-a dom e-gašt-om=e* از صبح تا اکنون به دنبالش می‌گشتم. *xo=š si=mon* *y-âverd=e* خودش برایمان می‌آورده است.

در فعل‌های *âmah-an* «آمدن»، *essah-an* «استدن، گرفتن»، *vâ-sah-an* «برداشتن»، *dah-an* «دادن»، *đah-an* «زدن»، در ساخت سوم‌شخص مفرد، واژه‌بست *e* = «است» پس از همخوان میانجی *y* ظاهر نمی‌شود: *to ra: i-yâm-a=y ke dođ-â dočâr=eš kerđ-en=e* در راه می‌آمده است که به دزدان دچار می‌شود.

#### ۸.۲.۹. گذشته نقلی بعید

گذشته نقلی بعید از ترکیب صفت مفعولی (اسم مفعول) + ساخت‌های ششگانه گذشته نقلی *biđ-an* «بودن» ساخته می‌شود: *piš-tari-yâ az i-yâ xard-a biđ-om=e* قبلاً (پیشتر) از این‌ها خورده بوده‌ام. *ta halâ juma ba i šuxi diđ-a biđ-i=ye?* تاکنون پیراهن به این زیبایی دیده بوده‌ای؟ *ketâb a to kif=eš vâ-sa biđ-om=e* کتاب را از کیفش برداشته بوده‌ام. *to eš-đa biđ-i=ye* می‌گویند تو زده بودی‌اش. *hârmâ čiđ-e biđ-em=e* خرما چیده بوده‌ایم. *a sarmâ lardiđ-e biđ-en=e* از سرما لرزیده بوده‌اند.

#### ۹.۲.۹. گذشته مستمر

گذشته مستمر از ترکیب ساخت ششگانه گذشته ساده *dakoress-an* + گذشته استمراری فعل اصلی ساخته می‌شود: *dakoress-em gap=e to e-đa-ym* داشتیم درباره‌ی تو می‌گفتیم. *dakores-om xatt=et e-xond-om ke bark raft* داشتم نام‌ها را می‌خواندم که برق رفت.

aga dakores e-xusið jâr=eš ma-ðan اگر داشت می‌خواهید، صدایش نکن. ða:n-â  
dakores-en kili e-kerd-en زن‌ها داشتند نان می‌پختند. havâ dakores garm â-bi  
داشت گرم می‌شد. et-did-om ke dakores-i raft-i. dakores داشتی می‌رفتی.  
non e-xard داشت غذا می‌خورد.

### ۳.۹. وجه التزامی

در این وجه معمولاً همراه فعل واژه‌هایی مانند bâya(d) «باید»، šâya(d/t) «شاید»، balkâ «بلکه»، aga(r) «اگر»، goška «کاش، کاشکی»، nak(k)e «مبادا» و یا فعل‌هایی مانند tares-an «توانستن» و xâs-an «خواستن» در ساخت‌های ششگانه آورده می‌شود.

### ۱.۳.۹. حال التزامی

حال التزامی از ترکیب پیشوند فعل التزامی + ستاک حال + شناسه ساخته می‌شود. پیشوند حال التزامی همان پیشوند فعل امر-be و گونه‌های bi-, bo- و bu- است و همان قواعد نیز در تشخیص کاربرد گونه‌ها صادق است؛ افزون بر این، تغییرات و دگرگونی آوایی را که در پاره‌ای از افعال در زمان حال اخباری (در موارد الف، ب، ج، د، ه، و) برشمردیم، برای زمان حال التزامی نیز کاربرد دارد (نک: ۱.۲.۹).

be-vin-om çe vay-bu	بینم چه می‌شود.
çe xa-yt be-vin-et	چه می‌خواهی ببینی؟
bâyad jalli bu-xus-et	باید زود بخوابید.
be-ra-m tarka a bâlâ bon bu-v*an-om dumam	بروم از پشت بام چوب به پایین بیندازم.
baya mo:ðon bo-foroš-em	باید نخلستان را بفروشم.
bâya kam be-xari ta lâr vâ-bi	باید کم بخوری تا لاغر شوی.
šâya ðahla=šon be-ray ya çi šomâ bo-go-yen	شاید ترسیده باشند چیزی به شما بگویند.
šâyat emru bi-ya-y gelaðâr	شاید امروز به گله‌دار بیاید.

همچنین در ساختار پاره‌ای از افعال در زمان حال التزامی به موارد زیر می‌توان اشاره

کرد:

الف) در فعل nahâð-an «نهادن، گذاشتن»، در ساخت‌های مفرد، e از ستاک حذف می‌شود و در ساخت‌های جمع، حذف واکه آغازی شناسه اختیاری است: šâyad be-n-om unja شاید آنجا بگذارم. bâyad be-n-i var=e dâdâ=šon باید نزد خواهرش بگذاری.

بزرگ بگذارند. gamon=om bontu be-ne(he)n tokasât=e got=u به گمانم حلوا (ی خرما) را در کاسه

ب) در فعل dið-an «دیدن»، ev در ساخت‌های ششگانه اختیاری است. ev ترکیبی از پیشوند فعل و v همخوان آغازی ستاک است: koja e-xe-y b(e-v)in-i کجا را می‌خواهی ببینی؟ enja var=e dar vaysâð-em ta b(e-v)in-em اینجا کنار در ایستادیم تا ببینیم.

ج) در فعل‌های مرکب معمولاً پیشوند فعل التزامی ظاهر نمی‌شود: ki tar-e i kêr kon-e? کی می‌تواند این کار را بکند؟ aga taš=eš kam â-koni eš-ni-sonn-e شعله‌اش را کم کنی، نمی‌سوزاندش. šâyad emru ĵuma âbi=yu=m bar kon-om امروز پیراهنِ آبی‌ام را بپوشم (به تن کنم).

د) ساخت‌های ششگانه فعل bið-an «بودن» b(om) «باشم»، b(i) «باشی»، b(u) «باشد»، b(ev)-em «باشیم»، b(ev)-et «باشید»، b(ev)-en «باشند»: gammon=om a u gott-ar b(om) به گمانم از او بزرگ‌تر باشم. aga belað b-i ĵov<sup>w</sup>ow=šon vay-d-i جوابشان را می‌دهی. i-čâla na-ft-i havâs=et bu to ĉâla na-ft-i. b(ev)-et افسانیه‌ها باید افغان باشند.

#### ۲.۳.۹. گذشته التزامی

گذشته التزامی از ترکیب صفت مفعولی (اسم مفعول) + ساخت‌های ششگانه حال التزامی bið-an «بودن» ساخته می‌شود: an goft-a b(om) šâyad شاید گفته باشم. esa ba naðar=om rasið-a gamon=om kand=o! bi به نظرم، اکنون رسیده باشی. na-ke raft-a bu ma-bâð-â ma-bâð-â be-čeyi hampâ xod n-âverd-a b-em çay و قند همراه خود نیاورده باشیم. šâyat ĵây dega xerið-a be-t دیگر خریدی باشی. bâya non po:t-a b-en باید نان پخته باشند.

#### ۳.۳.۹. فعل دعایی

فعل دعایی تنها در دو فعل b(âð)-â «بادا» و ma-bâð-â «مبادا» دیده می‌شود که در آنها وند وجه -â به صورت پسوند ظاهر می‌شود:



si mobâarak bâð=âbâð=â «بادا! مبارک بادا!» (کاربردش بیشتر در ترانه‌های محلی است).  
ruð=e mabâð=â برای روزِ مبادا.

#### ۱۰. جهت

«وضع فعل متعدی را از نظر اسناد آن به فاعل یا مفعول، جهت آن می‌نامند» (فرشیدورد ۱۳۸۳: ۳۸۵).  
در گویش گله‌داری، فعل از نظر جهت به معلوم و مجهول تقسیم می‌شود.

##### ۱.۱۰. فعل معلوم

در فعل معلوم، فاعل مشخص است. هرچند ممکن است در جمله مستتر باشد. فعل معلوم نشانه ندارد. esmeyil da:s-â=š saxt gereft دست‌هایش را محکم گرفت.

##### ۲.۱۰. فعل مجهول

در جمله‌هایی که فعل مجهول دارند، فاعل آورده نمی‌شود. فعل مجهول نسبت به فعل معلوم کمتر استفاده می‌شود و سه گونه ساختار به شرح زیر دارد که دو ساختار آخر کاربرد کمتری نسبت به ساختار نخستین دارند.

۱.۲.۱۰. صفت مفعولی (اسم مفعول) + ساخت‌های ششگانه vâ-bið-an «شدن». در این ساختار، فعل کمکی vâ-bið-an «شدن» بر حسب زمان‌های فعل معلوم تغییر می‌کند: gandom=â be:t-a bið=e گندم‌ها بیخته شده است. darbeç-â vâð vâ-bið-a bið-en پنجره‌ها باز شده بوده‌اند. harçe xard sir (v)ay-ni-bu هرچه می‌خورد، سیر نمی‌شود. jum-â šošt-a vay-b- لباس‌ها شسته می‌شوند.

۲.۲.۱۰. صفت مفعولی (اسم مفعول) + ساخت‌های سوم‌شخص «رفتن»: berenj xard-a raft برنج خورده شد. berenj xard-a e-ra-y برنج خورده می‌شود.

۳.۲.۱۰. مصدر + ساخت سوم‌شخص فعل «رفتن». در این ساختار، فعل کمکی «رفتن» بر حسب زمان‌های فعل تغییر می‌یابد: xall-â kešt-an raft گندم‌ها کشت شد. an raft=e خانه‌اش فروخته شده است. kax=eš sâyið-an raft-e کفشش ساییده شده

است. non=aku xord-an raft-a bi. haft=dega sonnið-an e-r-en. هفته دیگر سوزانده می‌شوند.

## ۱۱. فعل از نظر ساخت اشتقاقی

### ۱.۱۱. افعال ساده

فعل ساده آن است که از یک جزء و به عبارت دیگر، از یک عنصر فعلی ساخته شده باشد: ruxan a ri berenj re:t روغن را روی برنج ریخت. beča=ku gerbes بچه گریست. gandom-â=m hard-om گندم‌هایم را آسیاب کردم.

### ۲.۱۱. افعال مشتق (پیشوندی)

به گفته کلباسی (۱۳۸۰: ۷۲)، «فعل مشتق علاوه بر عنصر فعلی با یکی از 'ادوات' ترکیب می‌شود. ادوات در این گونه افعال، نقش قیدی دارند ولی دقیقاً قید محسوب نمی‌شوند، از این رو اصطلاحاً 'پیشوندهای فعلی' نامیده شده‌اند». پیشوندهای فعلی در این گویش عبارت‌اند از dar- «در»، var- «وَر» و vâ- «باز، بر». برای نمونه، dar-âverd-an «در آوردن»، dar-raft-an «در رفتن»، var-âmah-an «ور آمدن»، vâ-sah-an «برداشتن»، vâ-dah-an «پس دادن، برگرداندن»، vâ-tanið-an «تنیدن». پیشوند فعلی vâ- «باز، بر» از بسامد بالایی برخوردار است و در ساخت‌های مصدر، امری و زمان‌های گذشته معمولاً حذف می‌شود و یا در ساخت‌های زمان حال اخباری به va تغییر می‌یابد. پیشوند فعلی vâ- معنا و مفهوم صریح و ضمنی «باز» و «بر» را می‌دهد و گاه فعل پیشوندی با فعل ساده آن، تغییری در مولفه معنایی می‌یابد. هرچند به نظر می‌رسد، در برخی موارد، فعل‌های ساده و پیشوندی به جای یکدیگر به کار می‌روند و تغییری در معنا به وجود نمی‌آورند: raft-an «رفتن»، vâ-raft-an «بازرفتن، بازگشتن»، bass-an «بستن»، vâ-bass-an «دوباره بستن»، xard-an «خوردن»، vâ-xard-an «آشامیدن، نوشیدن»، do:t-an «دوختن»، vâ-do:t-an «دوختن». hamitow ke vâ-raft do=tâ benjir dið. دو تا گنجشک را دید. si çe çey=t vâ-na-xard-i چایی‌ات را چرا نخوردی؟ amow=mon juma=m hafta piši vâ-do:t عمه‌ام پیراهنم را هفته پیش دوخت.

### ۳.۱۱. افعال مرکب

ماهوتیان (۱۳۸۳: ۲۶۸) فعل مرکب را فرایندی زایا در ساختن فعل می‌داند که از ترکیب فعل ساده با اسم، صفت، قید، حرف اضافه و گروه حرف اضافه‌ای ساخته می‌شود:

to ow. *piš- tar-â e-taress-om sar=e i ĵalval ĵast â-kon-om* زنش دارد بیچه‌هایش را می‌خواباند.  
*honok nâð-em ta nemið bu-v<sup>w</sup>ar-e* در آب خنک گذاشتیم تا خیس بخورد. *vasat=e*  
*hona hilangâ kerd* وسط اتاق آویزان کرد. *dowr=e xo=š zor (v)ay-xar-e* دور خودش می‌چرخد. *aðow=š e-da-m ĵa:l ay-bu* می‌چرخد. *har çe va=š e-* عصبانی می‌شد.  
*gofit-om guš ay-gereft* هرچه بهش می‌گفتم، گوش می‌گرفت. *keyli vaxt=e ke a enĵa*  
*bonbor vâ-biðen=e* خیلی وقت است از اینجا بینه‌کن شده‌اند. *gandom-â nemið bord-*  
*en=e* گندم‌ها خیس شده‌اند. *ya baru eft-a bið-en* لم داده بودند. *halâ dege pošt âma-*  
*yn=e* حالا دیگر برگشته‌اند. *ketl sar vand=e* آب کتری سرریز شده است. *dutar=u loč*  
*âverd=e* دختر لُنج کرده است.

### ۱۲. فعل از نظر ساخت نحوی

#### ۱.۱۲. فعل کمکی (معین)

به باور طیب‌زاده (۱۳۹۱: ۷۶)، افعال کمکی یا معین «جزو افعالی هستند که متمم نمی‌گیرند و نقشی در تعیین ساخت بنیادین جمله ندارند و در نتیجه، هیچ‌گاه مبدل به فعل مرکزی جمله نمی‌شوند. افعال کمکی که معنای اصلی خود را از دست داده‌اند، همراه با افعال دیگر برای ساختن زمان‌ها و نمودها و جهت‌های گوناگون در جمله به‌کار گرفته می‌شوند». ساخت‌های ششگانه فعل‌های *bið-an* «بودن» در گذشته بعید و گذشته نقلی بعید، «باشیدن» در گذشته التزامی، *e=* «است» در گذشته نقلی و گذشته نقلی استمراری، *dakoress-an* «داشتن» در زمان‌های حال و گذشته ساده به‌ترتیب برای حال مستمر و گذشته مستمر، *vâ-bið-an* «شدن»، *raft-an* «شدن» در جمله‌های مجهول فعل‌های کمکی (معین) هستند. *parir âhu=v<sup>w</sup>i šekâl kerd-* *bið* ا پریروز آهویی شکار کرده بود. *hičči na-xard-a bið-om=e* هیچ‌چیز نخورده بوده‌ام.

mo gelem na-bâft-om=e. یادم نیست شاید گفته باشم. Fâtu bâft=e من گلیم را نبافته‌ام، فاطمه بافته است. Maru goft dig enja bâdi e-kerð-e. مریم گفت: دیروز اینجا بازی می‌کرده است. dakor-e katex=et e-suð-e. می‌سوزد. ða:n-â dakores-en kili e-kerd-en. می‌پختند. hani kêr=et. tamond vâ-na-bið=ey هنوز کار تو تمام نشده است؟ a ri ðamin kašið-an e-ra-y روی زمین کشیده می‌شود.

## 2.12. افعال وجهی

اخلاقی (1386: 83) افعال وجهی را از ابزارهای بیان وجه در برخی زبان‌ها می‌داند که می‌توانند معانی گوناگون داشته و در بافت‌های کلامی متفاوت ظاهر شوند. صادقی و ارژنگ (1359: 21) چنین افعالی را افعال شبه‌معین می‌نامند که «معمولاً قبل از افعال دیگر به کار می‌روند و نظر گوینده را نسبت به وقوع فعلی که بعد از آنها می‌آید نشان می‌دهند». در این گویش، «باید» bâya(d)، «بایستی» bâyaði، «توانستن» taress-an، «شایستن» an<sup>1</sup> از افعال وجهی محسوب می‌شوند.

### 1.2.12.1. «باید» bâya(d)، «بایستی» bâyaði

bâyaði بسامد اندکی دارد و تفاوت معنایی با bâya(d) ندارد. هر دو فعل به صورت منفی می‌توانند ظاهر شوند اما استفاده از منفی در افعال اصلی پس از افعال کمکی کاربردی ندارد: e bu-v<sup>w</sup>ar-e bir=eš bu-yad bi-ya-y amu=š. باید بیاید بیلش را ببرد. bâya kolom-â na-bâya to jalval bu-v<sup>w</sup>an-i. باید کلوخ‌ها را در جوی بیندازی. tap=o=telâš kerd. باید تلاش کرد. diyâr ni bâya raft-a bu. پیدایش نیست؛ باید رفته باشد. bâya piš-tar/jald-tar e-raft-i. باید زودتر می‌رفتی. u bâyað-i be-ra-y. او بایستی برود.

### 2.2.12. «توانستن» taress-an

taress-em ke vâ-gard-em piš-tar-â e-taress=om sar=e i jalval jast. توانستیم برگردیم. â=kon-om قبلاً می‌توانستم از این جوی بپریم. na-taress-en=e çi be-xer-en. نتوانسته‌اند

(1) این مصدر ساختگی است و به‌تنهایی کاربرد ندارد ولی ستاک say در زمان‌های حال اخباری، گذشته ساده و گذشته استمراری کاربرد

چیزی بخرند. ni-taress-i ra: be-re-y نمی‌توانستی راه بروی. ni-tar-i ra: be-re-y  
نمی‌توانی راه بروی. (e)tari i boland â-kon-i? می‌توانی این را بلند کنی؟

### 3.2.12. šayîð-an «شایستن، شدن»

ni-ša-y ke hič. ša-y gap ma-ðan-i می‌شود بروی. ša-y می‌شود حرف نرنی. ni-ša-y ke hič  
kâr=i na-kon-em نمی‌شود هیچ کاری نکنیم. maga ša-yi čia=š bu-gu-y  
(می‌توانستی) چیزی بهش بگویی! na-ša-yið ke va=š so?âl kon-em نشد ازش بیرسم.

### 3.12. فعل ربطی

طیب‌زاده (1385: 75) فعل ربطی را فعلی می‌داند که «رابطه‌ای اسنادی بین فاعل (مسندالیه) و  
مسند پدید آورد». فعل‌های ربطی در گویش گله‌داری عبارت‌اند از vâ-bið-an «شدن» در  
زمان‌های مختلف، raft-an «شدن»، ساخت‌های ششگانه bið-a-n «بودن» در زمان حال  
ساده، گذشته ساده و گذشته نقلی.

### 1.3.12. vâ bið-an «شدن»

xall-â ðard â-bi گندم‌ها زرد شدند. a gela mâ ya barre=y gom â-bið=e از گلّه ما بره‌ای  
گمشده است. to ra: tešna vâ-bið-a bið-em در راه تشنه شده بودیم. gandavâ-bið-e bið-  
en فاسد شده بوده‌اند. havâ dakores garm â-bi هوا داشت گرم می‌شد. sir (v)ay ni-bu  
سیر نمی‌شود. et-ða tâ âkkel â-bi تو را زد تا عاقل بشوی. tanir dakor-e sard (v)ay-bu  
تنور دارد سرد می‌شود.

### 2.3.12. raft-an «شدن»

časb vâ-sonaga das=eš čoro raft-a bu اگر دستش زخم شده باشد، چسب ببر.

### 3.3.12. ساخت‌های ششگانه حال ساده bið-an «بودن»

براساس نظر لازار (1384: 167)، فعل «بودن» در حال اخباری دو ساخت مستقل و  
واژه‌بست دارد. حال ساده bið-an «بودن»، علاوه بر اینکه فعل تام به معنای «وجود  
داشتن» است، فعل ربط نیز می‌تواند باشد.

### 1.3.3.12. فعل تام

#### 1.1.3.3.12. زمان حال

ساخت‌های ششگانه مثبت و منفی به ترتیب عبارت‌اند از hess-om «هستم»، niss-om «نیستم»، hess-i «هستی»، niss-i «نیستی»؛ he(ss-e) «هست»، ni(ss-e) «نیست»، hess-em «هستیم»، niss-em «نیستیم»، hess-et «هستید»، niss-et «نیستید»، hess-en «هستند»، niss-en «نیستند». mo gelađari hess-om من اهل گله‌دار هستم. to lâri hess-i تو لاری هستی؟ u-v\*â lâmerdi hess-en آنها لامردی هستند. bâ:=ton he بابات (درخانه) هست؟ u bâ:=šon niss=e او بابایش نیست. ketâb mal=e mo ni کتاب مال من نیست.

#### 2.1.3.3.12. زمان گذشته

در ساخت‌های ششگانه گذشته ساده و گذشته نقلی biđ-an «بودن» ظاهر می‌شود: gandom mal=e mâ bi(đ) گندم مال ما بود. ta halâ sar=e pâ biđ-em=e تا حالا سر پا بوده‌ایم.

#### 2.3.3.12. واژه‌بست

ساخت‌های واژه‌بست عبارت‌اند از om = «م»، i = «ی»، e = «است»، em = «یم»، et = «ید»، en = «ند»، mo xub=om من خوب هستم. mo pasend-â hona=m من بعد از ظهرها در خانه هستم. to širâzi=yi تو شیرازی هستی؟ havâ rušt=e هوا روشن است. i zahrow=e این زهرا است. u-v\*â ki-yen آنها کی هستند؟

گاهی در ساختار فعل ربطی، تغییرهایی ممکن است صورت بگیرد. مثلاً اگر مسند مختوم به واکه a یا â باشد، فعل ربطی e = «است» معمولاً حذف می‌گردد و همخوان میانجی y باقی می‌ماند: enja mayles=e zanona=y اینجا مجلس زنانه است. kâr=e to biyaz u-v\*â=y کار تو بهتر از کار آنها است. band kutâ=y بند کوتاه است. ali hona=y علی در خانه است؟ mâšin=eš to fađa=y ماشینش در حیاط است. xassa=y خسته‌ای؟ u hona=y mâ=y او در خانه ماست. ča:=ton a kuv\*â=y باغتان در کجاست؟ u mard=aku genâ=y آن مرد دیوانه است. dâs=et enja=y داست اینجاست.

### 13. نتیجه‌گیری

با بررسی و مطالعه دستگاه فعل در گویش گله‌داری، ویژگی‌های آن را بدین گونه می‌توان برشمرد: نشانه مصدر -an است که پس از ستاک گذشته می‌آید. ستاک حال از حذف پیشوند be- و گونه‌های آن از فعل امر مفرد به دست می‌آید. گونه‌های پیشوند be- امری عبارت‌اند از -bi، -bo، -bu، که با توجه به واکه‌ای که در ستاک حال فعل وجود دارد ظاهر می‌شوند. ستاک گذشته با حذف نشانه مصدری ساخته می‌شود و دارای پنج نشانه گذشته‌ساز -d، -t، -ið، -âð و -ess است. در این گویش، ساختار ویژه‌ای برای زمان آینده وجود ندارد و برای بیان مقصود از ساخت حال اخباری در جمله استفاده می‌شود. افعال از سه وجه اخباری، التزامی و امری و دو نمود کامل (تام) و ناقص برخوردارند. -e وند نمود ناقص در فعل است و می‌تواند بر استمرار، عادت و تکرار دلالت کند. وند فعل سببی -n(e) است که برای زمان‌های حال و گذشته به ترتیب پس از ستاک حال یا گذشته افزوده می‌شود. گویش گله‌داری دو وند نفی -ni و -na دارد. پیشوند -ni، پیش از ستاک گذشته، در گذشته استمراری، گذشته نقلی استمراری؛ و پیش از ستاک حال، در حال اخباری ظاهر می‌شود؛ و پیشوند -na، در دیگر زمان‌ها و ساخت‌ها، پیش از ستاک فعل می‌آید. فعل مجهول در این گویش به سه شیوه ساخته می‌شود که عبارت‌اند از صفت مفعولی + ساخت‌های ششگانه *vâ bið-an* «شدن»؛ صفت مفعولی + ساخت سوم‌شخص فعل «رفتن» و مصدر + ساخت سوم‌شخص فعل «رفتن». از نظر ساخت اشتقاقی، دارای سه فعل ساده، پیشوندی و مرکب است و پیشوندهای فعلی این گویش عبارت‌اند از -dar «در»، -var «ور» و -vâ «باز، بر»، که از این میان، پیشوند -vâ از بسامد بالایی برخوردار است. ساخت‌های ششگانه فعل‌های *bið-an* «بودن» در گذشته بعید و گذشته نقلی بعید، «باشیدن» در گذشته التزامی، *e* = «است» در گذشته نقلی و گذشته نقلی استمراری، *dakoress-an* «داشتن» در زمان‌های حال و گذشته ساده، به ترتیب، برای حال مستمر و گذشته مستمر، *vâ bið-an* «شدن» و *raft-an* «شدن» در جمله‌های مجهول فعل‌های معین (کمکی) در گویش گله‌داری محسوب می‌شوند. افعال وجهی شامل *bâyaði* «باید»، *bâyaði* «بایستی»، *taress-an* «توانستن»، *šayið-an* «شایستن، شدن» است.

از افعال ربطی این گویش می‌توان از «شدن» *raft-an* «شدن» و *bið-an* «بودن» نام برد، در حالی که *raft-an* بسامد کمتری دارد و تنها در ساخت سوم شخص ظاهر می‌شود و *bið-an* دارای دو ساخت مستقل و واژه‌بست است.

## منابع

- آمارنامه سال 1390 استان فارس، شیراز، 1391.
- احمدی گیوی، حسن، 1384، دستور زبان فارسی-فعل، تهران.
- اخلاقی، فریار، 1386، «بایستن، شدن، توانستن: سه فعل وجهی در فارسی امروز»، دستور 6 (ویژه‌نامه نامه فرهنگستان)، ش 3، ص 82-132.
- انوری، حسن و احمدی گیوی، حسن، 1382، دستور زبان فارسی 7، ج 2، تهران.
- باطنی، محمدرضا، 1377، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، تهران.
- حسینی فسایی، میرزاحسن، فارسنامه ناصری، تصحیح و تحشیه منصور دستگار فسایی، تهران، 1367.
- دبیرمقدم، محمد، 1367، «ساخت‌های سببی در زبان فارسی»، زبان‌شناسی، س 5، ش 11، ص 13-67.
- سلامی، عبدالنبی، 1388، گنجینه گویش‌شناسی فارس، دفتر ششم، تهران.
- صادقی، علی‌اشرف و ارژنگ، غلامرضا، 1359، دستور سال چهارم آموزش متوسطه عمومی، تهران.
- طیب‌زاده، امید، 1385، ظرفیت فعل و ساخت‌های بنیادین جمله در فارسی امروز، تهران.
- \_\_\_\_\_، 1391، دستور زبان فارسی، تهران.
- عمادی، نظام، 1393، «واج‌شناسی گویش گله‌داری و ساخت تکیه کلمه»، فصلنامه بین‌المللی زبان‌شناس، س 3، ش 11، ص 67-94.
- فرشیدورد، خسرو، 1383، فعل و گروه فعلی و تحول آن در زبان فارسی، تهران.
- کلباسی، ایران، 1380، ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز، تهران.
- لازار، ژیلبر، 1384، دستور زبان فارسی معاصر، ترجمه مهستی بحرینی و توضیح و حواشی هرمز میلانیان، تهران.
- ماهویتیان، شهرزاد، 1383، دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی، ترجمه مهدی سمائی، تهران.
- مشکوٰۃ‌الدینی، مهدی، 1384، دستور زبان فارسی (واژگان و پیوندهای ساختی)، تهران.
- ناتل خانلری، پرویز، 1384، دستور زبان فارسی، ج 3، تهران.
- نغزگوی کهن، مهرداد، 1389، «افعال معین و نمایش نمود در زبان فارسی»، ادب‌پژوهی، ش 14، ص 93-110.
- وحیدیان کامیار، تقی و عمرانی، غلامرضا، 1383، دستور زبان فارسی (1)، تهران.
- Crystal, D., 2001, *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*, 2<sup>nd</sup>ed, Chicago.
- Trask, L., R., 1995, *A Dictionary of Grammatical Terms in Linguistics*, London.



## پسوندهای اشتقاقی اصلی بلوچی امروز (گویش مرکزی بلوچستان ایران)

موسی محمودزهی (عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ولایت)

چکیده: در این مقاله، پسوندهای اشتقاقی اصلی بلوچی امروز (گویش مرکزی بلوچستان ایران)، که تا حدی تحت تأثیر فارسی امروز است، بررسی شده است.<sup>1</sup> داده‌های مقاله اغلب به صورت میدانی گردآوری شده و با روش تحلیلی توصیف شده‌اند. نتیجه بررسی نشان می‌دهد که 89 پسوند اشتقاقی در گویش مورد نظر وجود دارد، که از این تعداد، 8 پسوند پرکاربرد، 19 پسوند نسبتاً پرکاربرد، 50 پسوند کم‌کاربرد و 12 پسوند نسبتاً کم‌کاربرد است. به علاوه، در 16 پسوند از 89 پسوند به دست آمده، تأثیر زبان فارسی پیداست؛ و در نهایت، اینکه اشتقاق پسوندی یکی از زیاترین فرایندها در واژه‌سازی بلوچی است.

**کلیدواژه‌ها:** بلوچی، گویش‌های بلوچی، ساخت‌واژه، اشتقاق، پسوندهای اشتقاقی

---

(1) این نام‌گذاری از آن جهت اصلی گرفته شده که از پسوندواژه‌های فعلی و اسمی متمایز گردد. درباره تفاوت پسوندهای اشتقاقی اصلی (= حقیقی) و پسوندواژه‌های فعلی و اسمی، نک: کِشانی 1371: 12-13. خسرو کِشانی در صفحه 128 منبع یادشده تعداد پسوندهای اصلی فارسی امروز را 76 پسوند یاد کرده است. در این تحقیق، برای بلوچی 89 پسوند اشتقاقی اصلی شناخته شده است.

## 1. مقدمه

مطالعه پسوندها در لایه ساخت‌واژه زبان می‌گنجد. خسرو کشانی تعریف زیر را برای «پسوندها» ارائه کرده است:

پسوندها عنصر زبانی غیرمستقل (غیرقاموسی) و گاهی نیز مستقل (قاموسی) است که به آخر یک کلمه، که ریشه نامیده می‌شود، متصل می‌شود و غالباً در معنی و حالت دستوری آن تصرف می‌کند (و گاهی نیز هیچ تغییری در آنها به وجود نمی‌آورد) و مشتقاتی می‌سازد که معمولاً در گروه‌های دستوری و لغوی خاص دسته‌بندی می‌شوند (کشانی، 1371: 5).

پسوندها اشتقاقی، که موضوع این مقاله را دربرمی‌گیرد، دارای ویژگی‌های زیر است: (1) گاهی مقوله دستوری کلمه پایه را تغییر می‌دهد و گاهی تغییر نمی‌دهد؛ (2) شمول ندارد، یعنی با تعداد محدودی از واژه‌ها به کار می‌رود؛ (3) جای آن معمولاً قبل از وندهای تصریفی است، یعنی نزدیک‌تر به پایه کلمه می‌نشیند؛ (4) نقش واژه‌سازی دارد.<sup>1</sup> از آنجا که مقوله اشتقاق واژگانی یکی از مباحث مهم در ساخت‌واژه زبان‌های ایرانی و از جمله در بلوچی است، به همین دلیل موضوع حاضر برای انجام این مقاله در نظر گرفته شده است.<sup>2</sup> بلوچی، خود، چندین گویش دارد که تحت تأثیر زبان‌های اطراف، ممکن است پسوندهای متفاوتی با آنچه که در این مقاله آمده است، داشته باشند.<sup>3</sup> مجموعه پسوندهای این مقاله از بلوچی گویش مرکزی بلوچستان ایران به دست آمده‌اند. گویش مورد مطالعه از آن جهت اهمیت دارد که در بلوچستان ایران تقریباً قابل فهم‌ترین گویش برای بلوچ‌زبانان ایران است؛ زیرا اگر پدیده‌ای زبانی در این حوزه مورد مطالعه قرار گیرد، تقریباً هم به گویش‌های شمالی (= سَرَحَدی) و هم

(1) یادآوری می‌شود پسوندهای تصریفی، از بیشتر جهات، به‌عکس پسوندهای اشتقاقی هستند.

(2) در دسته‌بندی نوعی زبان‌های جهان توسط شیلگل (1818)، که زبان‌ها را بر اساس عناصر معنی‌دار (= تکواژها) دسته‌بندی کرد، چینی به عنوان نماینده زبان‌های تک‌واژه‌ای، ترکی به عنوان نماینده زبان‌های پیوندی، و لاتینی، که یکی از زبان‌های هندواروپایی است، به عنوان نماینده زبان‌های صرفی مطرح شد (ارلاتو 1373: 52-53). بلوچی و دیگر زبان‌های ایرانی نیز، مانند لاتینی در دسته زبان‌های صرفی قرار می‌گیرند. به نظر می‌آید در این دسته‌بندی، منظور از صرفی، همان صرفی-اشتقاقی باشد.

(3) درباره تأثیر زبان و ادب فارسی بر زبان و ادب بلوچی، نک: جهانپنده 1390: 95-118.

جنوبی (= مَکُرانی) پاسخگو است<sup>1</sup>. گویش مورد مطالعه از گروه غربیِ گویش‌های بلوچی است که مناطق ایرانشهر، بَمپور و سَرَباز را در برمی‌گیرد.

در این مطالعه، با گردآوری، تجزیه و تحلیل و طبقه‌بندیِ پسوندهای اشتقاقی، بسامد کاربرد (پُرکاربرد و یا کم‌کاربرد بودن) آنها، نمودِ آنها در تغییر اجزاء کلام (اسم‌ها، صفت‌ها، قیدها، ...)، تعدادِ گونه‌های آزاد آنها، و اصل یا عاریتی بودن آنها، می‌توان تشخیص داد که اشتقاق یکی از زیاترین فرایندها در واژه‌سازی زبان بلوچی است و تسلط بر واژگان این زبان از این طریق آسان‌تر خواهد بود.

دربارهٔ معرفی وندهای زبان بلوچی و ازجمله پسوندهای اشتقاقی این زبان و به‌خصوص گویش مورد نظر در ایران، به صورت پراکنده و بسیار مختصر، در دو اثر زیر مطالبی به چشم می‌خورد: 1) رسالهٔ دکتری موسی محمودزهی، فصل پنجم، ص 119-131؛ 2) پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد سامان مصفا، فصل سوم، ص 48-57 (نک: محمودزهی 1377؛ مصفا 1387).

با توجه به محدودیت منابع دربارهٔ گویش مورد مطالعه، و با توجه به خویشاوندی نزدیک زبان‌های فارسی و بلوچی، در گردآوری، تحلیل و توصیف پسوندهای اشتقاقیِ گویش مذکور، از شش منبع زیر، بهشتی 1355، صفحات پراکنده؛ کشانی 1371، ص 13-55 (76 مورد)؛ کلباسی 1371، ص 98-145 (98 مورد)؛ پروشانی 1375، ص 32-40 (1 مورد)؛ تجویدی 1384، ص 15-22 (45 مورد)؛ مشکوة‌الدینی 1390، ص 33-35 (42 مورد). که حاوی مطالب مفیدی دربارهٔ پسوندهای اشتقاقی زبان فارسی هستند، کمک گرفته شده است.

روش کار در این مقاله یک روش تحلیلی-توصیفی است؛ به این معنی که در پی گردآوری پسوندهای اشتقاقی اصلی از گفتار مردم عام در حوزهٔ مطالعه، به دو فرهنگ لغت یک‌زبانۀ معروف بلوچی، سیدگنج (هاشمی 2000 م) و کَبزبِلد (دشتی 2015 م)<sup>2</sup>، مراجعه شده و ساخت‌هایی که با گویش حوزهٔ مورد مطالعه انطباق داشته، استخراج

1) دو گویش سَرَحلی و مَکُرانی در بلوچستان ایران از شناخته‌شده‌ترین گویش‌های بلوچی هستند.

2) فرهنگ سیدگنج حدود 26000 و کَبزبِلد حدود 30000 مدخل اصلی دارند.

شده‌اند. پس از گردآوری پسوندها، به تحلیل و توصیف آنها پرداخته شده است. گردآوری، ترتیب، ارائه مثال‌ها و ترجمه آنها در این مقاله، در حوزه مطالعات زبان بلوچی، در نوع خود، کار تازه‌ای است که می‌تواند الگویی برای پژوهش‌های بعدی در مطالعات بلوچی باشد.

## 2. پسوندهای اشتقاقی اصلی

چهارچوب اصلی این بخش شامل دو قسمت به شرح زیر است: (1) فهرست پسوندها (داده‌ها) به صورت الفبایی، به تعداد 89 پسوندها، همراه با مثال ساخت‌واژه با آن پسوندها خاص و ترجمه کلمات مثال‌ها به فارسی<sup>1</sup>؛ (2) توضیحات بیشتر درباره پسوندها مانند بسامد کاربرد، اصیل یا عاریتی بودن، تغییرات آوایی، گونه‌های آزاد، و... به صورت ذکر مورد در مقابل پسوندها یا در پانویس.

### 1. -اٲو aٲu: کم کاربرد، بیانگر شباهت؛

• صفت + پسوندها - ٲو < صفت؛ مثال: کور (= کور) + پسوندها - ٲو < کورٲو<sup>2</sup> / kuaraٲu (شبیبه به کوران).

### 2. -چک eٲk: نسبتاً کم کاربرد، بیانگر دارندگی؛

• اسم + پسوندها - چک < اسم؛ مثال: گور (= بر، سینه) + پسوندها - چک < گورچک / gwareٲk (گوشت سینه مرغ).

• صفت + پسوندها - چک < اسم؛ مثال: سور (= شور) + پسوندها - چک < سورچک / suareٲk (نام یک گیاه خودرو، نام خاص زنانه).

### 3. -اٲ<sup>3</sup> aٲ: کم کاربرد، بیانگر حالت درشتی و سنگینی؛

---

(1) قابل یادآوری است در خواندن کلمات بلوچی، حروفی که حرکت (فتحه، کسره، ضمه) روی آنها گذاشته نشده حتماً باید ساکن خوانده شوند. حتی در خواندن کلمه‌های مانند گران که هیچ نشانه حرکتی روی آن دیده نمی‌شود، دو حرف «گ» و «ر» طوری کنار هم خوانده شوند که نیاز به هیچ نشانه حرکتی بر آنها احساس نشود. به عبارت دیگر به صورت خوشه همخوان آغازی تلفظ شوند. (2) صورت دیگر این واژه «گورگو» است.

(3) دو حرف «ٲ» و «ٲ» از حروف خاص بلوچی هستند که به ترتیب صداهایی نزدیک به /ت/ و /د/ دارند؛ اما در نظام صوتی بلوچی، خود، دو واج متمایز از /ت/ و /د/ به حساب می‌آیند. «ٲ» همخوان برگشته، کامی، انسدادی، بی‌واک؛ و «ٲ» همخوان برگشته، کامی، انسدادی، باواک است.

- اسم + پسوند - ځ < اسم؛ مثال: چامپ (= ضربه) + پسوند - ځ < چامپ ځ / čāmpađ (ضربه کف دست روی چیزی).
- صفت + پسوند - ځ < صفت؛ مثال: گرد + پسوند - ځ < گِل ځ<sup>1</sup> / gellađ (گرد، گلوله شده).
- اسم + پسوند - ځ < قید؛ مثال: گپ + پسوند - ځ < گپ ځ / gappađ (مقدار بسیار زیاد).
- 4. - اس - as: کم کاربرد، بیانگر دارندگی و شباهت؛
  - اسم + پسوند - اس < اسم؛ مثال: نور + پسوند - اس < نورس / nūras (نام خاص زنانه).
  - اسم + پسوند - اس < صفت؛ مثال: پُل (= گُل) + پسوند - اس < پُلَس / pollas (گُل اندام).
- 5. - سِتگ - estag: کم کاربرد، بیانگر مکان؛
  - اسم + پسوند - سِتگ < اسم؛ مثال: کوه + پسوند - سِتگ < کوهسِتگ / kuəhestag (منطقه کوهستانی).
- 6. - ش - eš: کم کاربرد و متأثر از فارسی؛
  - بُن مضارع فعل + پسوند - ش < حاصل مصدر؛ مثال: بکشگ (= بخشیدن) / بکش + پسوند - ش < بکشش / bakšēš (بخشش).
- 7. - شت - ešt: نسبتاً پرکاربرد، بیانگر حالت و چگونگی؛
  - بُن مضارع + پسوند - شت < اسم؛ مثال: چلگ (= گسستن و روان شدن؛ مانند گسستن سد آب و جاری شدن آب آن) / چل + پسوند - شت < چلِشت / čalešt (رواج، رونق).
  - اسم + پسوند - شت < اسم؛ مثال: بُود (= حسن) + پسوند - شت < بُودِشت / buodešt (حوصله و تحمل).
  - اسم / صفت + پسوند - شت < صفت؛ مثال: تل + پسوند - شت < تلِشت / talešt (کم عمق).
- 8. - شک - ešk: کم کاربرد، بیانگر آمیختگی؛
  - اسم + پسوند - شک < اسم؛ مثال: آب (= آب) + پسوند - شک < آبشک / āpešk (خورش، غذای آبکی).
- 9. - ک - ak: نسبتاً پرکاربرد، بیانگر تنفر، تصغیر و تحقیر؛

(1) در این واژه، گرد با تغییراتی به گل تبدیل شده است.

• اسم + پسوند - ک < اسم؛ مثال: سوچن (= سوزن) + پسوند - ک < سوچنک / *sūčēnak* (سوزش).

• صفت + پسوند - ک < صفت؛ مثال: نیم‌سیر (نیمه‌سیر) + پسوند - ک < نیم‌سیرک / *niamsiərak* (تقریباً نیمه‌سیر).

10. -ok: پر کاربرد، بیانگر تصغیر؛

• بُن مضارع + پسوند - ک < اسم؛ مثال: گندگ (= دیدن) / گند + پسوند - ک < گندک / *gendok* (دید و بازدید، ملاقات).

• اسم + پسوند - ک < اسم؛ مثال: چَم (= چشم) + پسوند - ک < چَمک / *čammok* (چشمک).

• صفت + پسوند - ک < اسم؛ مثال: سُهَر (= سرخ) + پسوند - ک < سُهَرک / *sohrok* (سُرَخک).

• عدد + پسوند - ک < اسم؛ مثال: چار (= چهار) + پسوند - ک < چارک / *čārok* (نیم‌نام اسم مردانه چهارشنبه).

11. -ek: نسبتاً پر کاربرد، بیانگر چگونگی و مقدار؛

• اسم + پسوند - ک < اسم؛ مثال: کَش (= کنار، بغل) + پسوند - ک < کَشیک / *kašek* (بخشی از دو طرف لباس زنانه بلوچی).

• صفت + پسوند - ک < اسم؛ مثال: وَش (= خوش) + پسوند - ک < وَشیک / *wašek* (مغز شیرین شده هسته زردآلو).

• عدد + پسوند - ک < قید / عدد کسری؛ مثال: هَشْت + پسوند - ک < هَشْتیک / *hašteḱ* (یک هشتم)<sup>1</sup>.

12. -akā: پر کاربرد، بیانگر حالت و جهت؛

• اسم + پسوند - کا < قید؛ مثال: سَر + پسوند - کا < سَرکا / *sarakā* (از جانب سَر).

• صفت + پسوند - کا < قید؛ مثال: راست + پسوند - کا < راستکا / *rāstakā* (از جانب راست).

13. -akī: نسبتاً پر کاربرد، بیانگر حالت و غالباً با قید تنفّر؛

• بُن مضارع + پسوند - کی < اسم؛ مثال: سُوچگ (= سوزاندن) / سُوچ + پسوند - کی < سُوچکی / *suačakī* (عود).

(1) در این حالت، پسوند صورتی از واژه «یک: یک» است.

- اسم + پسوند - کی < اسم؛ مثال: لاپ (= شکم) + پسوند - کی < لاپکی / lāpakī (پرخور، شکمو).
- صفت + پسوند - کی < صفت؛ مثال: پیر + پسوند - کی < پیرکی / pīrakī (خیلی پیر).
- 14. -گ ag: پُر کاربرد، بیانگر انجام عمل، ظرف زمان و مکان و حالت؛
- بُن ماضی + پسوند - گ < صفت مفعولی؛ مثال: زاتِن (= زاییدن) / زات + پسوند - گ < زاتگ / zātag (زاییده)<sup>1</sup>.
- بُن مضارع + پسوند - گ < مصدر و اسم مصدر؛ مثال: وَرگ (= خوردن) / وَر + پسوند - گ < وَرگ / warag (خوردن).
- بُن مضارع + پسوند - گ < اسم؛ مثال: تاپگ (= تاییدن) / تاپ + پسوند - گ < تاپگ / tāpag (تابه).
- اسم + پسوند - گ < اسم؛ مثال: دُمب (= دُم) + پسوند - گ < دُمبگ / dombag (دُمبه).
- صفت + پسوند - گ < صفت؛ مثال: سُوَر + پسوند - گ < سُوَرگ / suərag (شوره‌زار).
- عدد + پسوند - گ < اسم؛ مثال: هَپت + پسوند - گ < هَپتگ / haptag (هفته).
- 15. -گ eg: کم کاربرد، بیانگر صورت / ظاهر؛
- صفت + پسوند - گ < اسم؛ مثال: کوٹ + پسوند - گ < کوٹگ / kūṭeg (هندوانه).
- 16. -ک al: نسبتاً پُر کاربرد، بیانگر حالت و شباهت؛
- اسم + پسوند - ک < اسم؛ مثال: پَند + پسوند - ک < پَندل / pandal (نیرنگ).
- اسم + پسوند - ک < صفت؛ مثال: گُوش + پسوند - ک < گُوشل / guəṣal (دارای گوش‌های بزرگتر از حد معمول).
- صفت + پسوند - ک < اسم؛ مثال: چُوٹ + پسوند - ک < چُوٹل / čuəṭal (نوعی سوزندوزی روی لباس زنانه بلوچی).
- 17. -ک ol: کم کاربرد، بیانگر صورت؛
- بُن مضارع + پسوند - ک < اسم؛ مثال: تَرک (= داغ زدن) / تَرک + پسوند - ک < تَرکُل / trekkol (نوعی کوک در دوزندگی / نوعی داغ مختصر در پزشکی سُنّی).

1) این نوع صفت مفعولی‌ها گاه با حذف واج /ک/ پایانی نیز شنیده می‌شوند؛ مانند لَواتَه (= زاییده) به جای لَواتِگ.

18. -el: کم کاربرد، بیانگر تحقیر؛  
 • اسم + پسوند -el < اسم؛ مثال: زک (= مَشکِ نگهداری روغن) + پسوند -el < زِگِل<sup>1</sup> / zegal (شکم بزرگ).
19. -alok: نسبتاً پرکاربرد، بیانگر تصغیر و گاهی تحقیر؛  
 • اسم + پسوند -alok < اسم؛ مثال: مرد + پسوند -alok < مَرْدَلُک / mardalok (مَرْدک).  
 • صفت + پسوند -alok < صفت؛ مثال: هُرد + پسوند -alok < هُردَلُک / hordalok (کوچولو).
20. -alu: نسبتاً پرکاربرد، بیانگر شباهت و حالت غالباً با قید تنفّر؛  
 • اسم + پسوند -alu < صفت؛ سُوک (= سوز) + پسوند -alu < سُوکَلُو / sukalua (سَبک‌سر).  
 • اسم / صفت + پسوند -alu < اسم / صفت؛ مثال: تَیِر (= جوان، قوی، شجاع) + پسوند -alu < تَیِرَلُو / tairalu (جوانک).
21. -omi: نسبتاً پرکاربرد، بیانگر عدد ترتیبی؛  
 • عدد / صفت شمارشی + پسوند -omi < صفت؛ مثال: نُه + پسوند -omi < نُهْمی / nohomī (نهمین).
22. -en: پر کاربرد، مصدرساز، بیانگر دارندگی؛  
 • بُن ماضی + پسوند -en < مصدر و اسم مصدر؛ مثال: وارتن (= خوردن) / وارت + پسوند -en < وارتن / wārtēn (خوردن).  
 • اسم + پسوند -en < صفت؛ مثال: شیر + پسوند -en < شیرِن<sup>2</sup> / širen (شیرین).
23. -endag: نسبتاً کم کاربرد، بیانگر حالت فاعلی؛  
 • بُن مضارع + پسوند -endag < صفت فاعلی؛ مثال: سُرگ (= سُریدن، حرکت کردن) / سُر + پسوند -endag < سُرِنْدَگ / sorenđag (جهنده).  
 • اسم + پسوند -endag < صفت؛ مثال: شَرَم + پسوند -endag < شَرَمِنْدَگ / šarmendag (شرمنده).
24. -anđ: نسبتاً پرکاربرد، بیانگر بزرگی و وسعت؛  
 • اسم + پسوند -anđ < اسم؛ مثال: کُوه (= کوه) + پسوند -anđ < کُوهِنْدَگ / kuəhānđ (کوهان).

(1) در این واژه، زک با تغییراتی به زگ تبدیل شده است.

(2) این واژه گاه به صورت شیرین هم دیده می‌شود.



• اسم + پسوند -نڈ < صفت؛ مثال: پول (= پول) + پسوند -نڈ < پوهنڈ / pūhand (خیلی پول-دار).

25. -ū و -ū: کم کاربرد، بیانگر پیرو یک عقیده، قید مکان، احتمالاً متأثر از فارسی؛

• اسم + پسوند -و < صفت؛ مثال: هند + پسوند -و < هندو / hendū (پیرو مکتب هندو).  
• اسم مشترک با قید + پسوند -و < اسم؛ مثال: زیر (= زیر) + پسوند -و < زیرو / ziarū (طاق یا تونل زیرزمینی).

26. -u: پُر کاربرد، بیانگر نسبت، شباهت و دارندگی؛

• بُن مضارع + پسوند -و < اسم؛ مثال: لیٹ (= غلت زدن) + پسوند -و < لیٹو / liətuə (غلطک، گلوله غلطان).

• اسم + پسوند -و < اسم؛ مثال: چک (= فرزند) + پسوند -و < چکُو / čokkuə (فرزندخوانده، پسراندر، دختراندر).

• اسم + پسوند -و < صفت؛ مثال: کومپ + پسوند -و < کومپُو / kuəmpuə (دارای فوز پُشت).

• اسم + پسوند -و < قید؛ مثال: گوات + پسوند -و < گواتُو / gwātuə (شبیهِ به باد).

• صفت + پسوند -و < نوعی صفت فاعلی؛ مثال: شوک (= شیک، زیبا) + پسوند -و < شوکُو / šawkuə (طرفدار مُد و شیک‌پوشی).

27. -ūč: کم کاربرد، بیانگر اقدام به انجام عمل؛

• اسم + پسوند -وچ < اسم؛ مثال: هور (= جنبش، پرش) + پسوند -وچ < هورُوچ / hūrrūč (بورش، هجوم).

28. -ūr: کم کاربرد، بیانگر حالت، و احتمالاً متأثر از فارسی؛

• اسم + پسوند -ور < اسم؛ مثال: رنج + پسوند -ور < رنجور / ranjūr (رنجور<sup>2</sup>).

29. -ūsک: کم کاربرد، بیانگر حالت؛

• صفت + پسوند -وسک < صفت؛ مثال: لاغر (لاغر) + پسوند -وسک < لاغرُوسک / lāgarūsک (شخص یا حیوانی که لاغر به نظر می‌رسد).

(1) با ابدال صوت /ل/ به /ل/.

(2) این واژه گاهی به صورت لچور هم شنیده می‌شود.

30. **سُوسَک -ūsak**: کم کاربرد، بیانگر آمیختگی؛  
• صفت + پسوند -سُوسَک < صفت؛ مثال: چَرَب (= چرب) + پسوند -سُوسَک < چَرَبِوسَک /  
čarpūsak (آغشته به چربی، چرب و چیل).  
31. **سُوک -ūk-**: کم کاربرد، بیانگر حالت دارندگی؛  
• صفت + پسوند -سُوک < اسم؛ مثال: سیاه + پسوند -سُوک < سیاهووک / syāhūk (زغال سیاه)<sup>1</sup>.  
32. **سُوک -uək-**: پر کاربرد، بیانگر حالت فاعلی و دارندگی؛  
• بُن مضارع + پسوند -سُوک < صفت فاعلی؛ مثال: بَرگ (= بردن) / بَر + پسوند -سُوک < بَرُوک /  
baruək (برنده).  
• اسم + پسوند -سُوک < اسم؛ مثال: زَهِیر (= دلتنگی) + پسوند -سُوک < زَهِیرُوک / zahīruək (ترانه  
دلتنگی، مرثیه).  
• اسم + پسوند -سُوک < صفت فاعلی؛ مثال: سَر + پسوند -سُوک < سَرُوک / saruək (رهبر).  
• اسم + پسوند -سُوک < صفت؛ مثال: واد (= نمک) + پسوند -سُوک < واڈوک / wāduək (نمکین).  
• صفت + پسوند -سُوک < اسم؛ مثال: تَهِل (= تلخ) + پسوند -سُوک < تَهِلُوک / tahluək (نوعی  
گیاه).  
• صفت / قید + پسوند -سُوک < صفت / قید؛ مثال: هَمَسَر (= برابر) + پسوند -سُوک < هَمَسَرُوک /  
hamsaruək (هم‌سین).  
• اسم مشترک با قید + پسوند -سُوک < صفت؛ مثال: پِیش (= پیش) + پسوند -سُوک < پِیشُوک<sup>2</sup>  
/ piəšuək (پیشگام، رهبر).  
33. **سُوگ -ūg-**: کم کاربرد، بیانگر حالت فاعلی؛  
• بُن مضارع + پسوند -سُوگ < صفت فاعلی<sup>3</sup>؛ مثال: چارگ (= نگاه کردن) / چار + پسوند -سُوگ <  
چاروگ / čārūg (جاسوس، مراقب).  
34. **سُوَل -uəl-**: کم کاربرد، بیانگر حالت فاعلی همراه با ناخوشایندی؛

(1) این واژه گاهی به صورت سیاهوک هم تلفظ می‌شود.

(2) این واژه گاهی به صورت پیشونک هم تلفظ می‌شود.

(3) به عنوان صفت فاعلی، نقش آن را بیشتر پسوند صفت فاعلی ساز «سُوک» به عهده گرفته است.

- اسم + پسوند - *وُل* < صفت فاعلی؛ مثال: جَنگ + پسوند - *وُل* < جَنگُول / *janguāl* (مرافعه‌گر).
- اسم + پسوند - *وُل* < اسم؛ مثال: چامپ (= ضربه با کف دست) + پسوند - *وُل* < چامپُول / *čāmpuāl* (چنگ، چَنگُول).
- 35. - *وَم* - *uəm*: کم‌کاربرد، بیانگر وضعیت؛
- بُن مضارع + پسوند - *وَم* < اسم؛ مثال: رُدگ (= رشد کردن) / *رُد* + پسوند - *وَم* < رُدوَم / *roduəm* (رُشد).
- 36. - *وَن* - *ūn*: کم‌کاربرد، بیانگر قید مکان؛
- اسم + پسوند - *وَن* < قید؛ مثال: سَر + پسوند - *وَن* < سَرُون / *sarūn* (در طرف سَر).
- اسم + پسوند - *وَن* < قید مشترک با اسم؛ مثال: دَر + پسوند - *وَن* < دَرُون / *darūn* (داخل).
- 37. - *وَنگ* - *ūnag*: کم‌کاربرد، بیانگر حالت قیدی؛
- اسم مشترک با قید + پسوند - *وَنگ* < اسم مشترک با قید؛ مثال: تَه + پسوند - *وَنگ* < تَهوَنگ / *tahūnag* (قسمتِ انتها، اندرونی).
- 38. - *وَنگه* - *ūnga*: کم‌کاربرد، بیانگر صورت / ظاهر؛
- اسم + پسوند - *وَنگه* < اسم؛ مثال: دَب (= دهان) + پسوند - *وَنگه* < دَبوَنگه / *dapūnga* (هرچیزی مانند ماسک که صورت و مخصوصاً دهان را بپوشاند).
- 39. - *ه* - *a*: پُرکاربرد، بیانگر نسبت و حالت، احتمالاً متأثر از فارسی.
- بُن ماضی + پسوند - *ه* < اسم، صفت مفعولی؛ مثال: بَسْتِن<sup>2</sup> (= بستن) / *بَسْت* + پسوند - *ه* < *بَسْتَه* / *basta* (بسته).
- اسم + پسوند - *ه* < اسم؛ مثال: رَنگ + پسوند - *ه* < رَنگه / *ranga* (مداد رنگی).
- صفت + پسوند - *ه* < صفت؛ مثال: هَرْد (= خُرد) + پسوند - *ه* < هَرْدَه / *horda* (خرده).
- 40. - *ی* - *ī*: پُرکاربرد، بیانگر حالت، قابلیت، وضعیت، مکان، کیفیت و کمیت؛
- بُن مضارع + پسوند - *ی* < صفت؛ مثال: بَند + پسوند - *ی* < بَندی / *bandī* (اسیر).

(1) این پسوند گاه به صورت «-وان» هم بروز می‌کند؛ مانند سَرُونان (در طرف سَر) در مقابل پادونان (در طرف پاها).  
 (2) بستن مصدر و بست بُن ماضی فعل «بستن» است. از این پس، در مقاله، در مقابل تمام بُن‌های مضارع و ماضی، صورت‌های مصدری آنها آورده می‌شود. به یاد داشته باشیم که مصدر در بلوچی سرحدی با بُن ماضی و در بلوچی مگرانی با بُن مضارع ساخته می‌شود. به عبارت دیگر، در ساخت مصدر هم از بُن ماضی و هم از بُن مضارع می‌توان استفاده کرد (برای ساخت مصدر در بلوچی، نک: محمودزهی 1385: 5).

• اسم مصدر + پسوند - ی < صفت قابلیت؛ مثال: وَرگ (= خوردن) + پسوند - ی < وَرگی / waragī (قابل خوردن).

• اسم + پسوند - ی < اسم؛ مثال: رُوژ (= روز) + پسوند - ی < رُوژی / ruōzī (روزی، قوتِ روز).  
 • اسم + پسوند - ی < صفت؛ مثال: برنج + پسوند - ی < برنجی / brenjī (زمینِ مختص کاشت برنج).

• اسم + پسوند - ی < قید؛ مثال: تُپاک + پسوند - ی < تُپاکی / topākī (اتفاقی، تصادفی).  
 • صفت + پسوند - ی < اسم؛ مثال: آباد + پسوند - ی < آبادی / ābādī (آبادی).  
 • صفت + پسوند - ی < صفت؛ مثال: تَبّار + پسوند - ی < تَبّاری / tayārī (آماده).  
 • قید + پسوند - ی < اسم؛ مثال: ایوک + پسوند - ی < ایوکی / iwākī (تنهایی).  
 • قید + پسوند - ی < صفت؛ مثال: چیر + پسوند - ی < چیری / čīrī (زیرین).  
 • قید + پسوند - ی < قید؛ مثال: پادان (= پیاده) + پسوند - ی < پادانی / pādānī (به صورت پیاده).  
 • عدد + پسوند - ی < صفت؛ مثال: هزار + پسوند - ی < هزاری / hazārī (دارای ارزش هزار ...).

41. -ičk - یکم کاربرد، بیانگر دارندگی؛

• اسم + پسوند - یچک < اسم؛ مثال: دُمب + پسوند - یچک < دُمبِچک / dombičk (پره‌های قسمتِ دُم پرنده).

• صفت + پسوند - یچک < اسم؛ مثال: زَر (= زرد) + پسوند - یچک < زَرِچک / zaričk (نوعی پرنده از گروه گنجشک‌ها که پره‌های زیر شکم و سینه‌اش متمایل به رنگ زرد است).

42. -iar - یر - کم کاربرد، بیانگر دارندگی، احتمالاً متأثر از فارسی؛

• اسم + پسوند - یر < صفت؛ مثال: دل + پسوند - یر < دِلیر / deliār (دلیر).

43. -ik/ig - یک / یگ - نسبتاً پُر کاربرد، بیانگر اسم ذات و نسبت؛

• بُن مضارع + پسوند - یک < اسم؛ مثال: بَند + پسوند - یک < بَندیک / bandīk (نخ، رشته نخ).  
 • اسم + پسوند - یک < اسم؛ مثال: دیم (= صورت) + پسوند - یک < دیمیک / diēmīk (برداشتن موه‌های صورت زنان).

• اسم + پسوند - یگ < صفت؛ مثال: کُول (= قول) + پسوند - یگ < کُولیگ / kawlīg (فدا در راه قول).

44. - **ین** *-iən*: پر کاربرد، بیانگر شباهت، جنس؛
- اسم + پسوند - ین < اسم؛ مثال: ماه + پسوند - ین < ماهین / *māhīən* (نام خاص زنانه).
  - اسم + پسوند - ین < صفت؛ مثال: تلاه + پسوند - ین < تلاهین / *tłāhīən* (طلایی).
45. - **ینک** *-iənk*: کم کاربرد، بیانگر حالت و آمیختگی؛
- اسم + پسوند - ینک < اسم؛ مثال: یچ (وصله، پینه) + پسوند - ینک < یچینک / *paččīənk* (وصله، پینه).
  - اسم + پسوند - ینک < صفت؛ مثال: واد + پسوند - ینک < وادینک / *wādīənk* (نمکین، آغشته به نمک).
46. - **ینگ** *-iəng*: نسبتاً پر کاربرد، سازنده مصدر سببی؛
- بُن مضارع + پسوند - ینگ < مصدر سببی؛ مثال: سُرگ (= سُریدن، حرکت کردن) / سُر + پسوند - ینگ < سُرینگ / *sorīəng* (باعث حرکت شدن)<sup>1</sup>.
47. - **ینوک** *-iənuək*: کم کاربرد، سازنده صفت فاعلی سببی؛
- بُن مضارع + پسوند - ینوک < صفت فاعلی سببی؛ مثال: تَرگ (= گشتن، چرخیدن) / تَر + پسوند - ینوک < تَرینوک / *tariənuək* (کسی که باعث گرداندن چیزی می‌شود، گرداننده).
48. - **ا** *-ā*: نسبتاً پر کاربرد، بیانگر دارندگی و وضعیت؛
- بُن مضارع + پسوند - ا < اسم؛ مثال: تُونگ (= توانستن) / تُون + پسوند - ا < تُونا / *tuənā* (توان).
  - بُن مضارع + پسوند - ا < صفت؛ مثال: دانگ (= دانستن) / دان + پسوند - ا < دانا / *dānā* (دانا)<sup>2</sup>.
  - اسم + پسوند - ا < قید؛ مثال: سَر + پسوند - ا < سَرا / *sarā* (در قسمت بالا).
49. - **اج** *-āj*: کم کاربرد، بیانگر حالت، متأثر از فارسی؛
- بُن مضارع + پسوند - اج < اسم؛ مثال: رَوگ (= رفتن) / رَو + پسوند - اج < رَواج / *rawāj* (طرز راه رفتن).
50. - **اد** *-ād*: نسبتاً کم کاربرد، بیانگر حالت و مکان؛

(1) این پسوند گاه به صورت -آینگ ظاهر می‌شود؛ مثال برایینگ (باعث بردن شدن) از مصدر بَرگ.

(2) به نظر می‌آید این مورد متأثر از فارسی باشد.

- بُن مضارع + پسوند - اد < اسم؛ مثال: نِهائین / نائین (= نهادن) / نه + پسوند - اد < نهاد / nehād (نرخ، قیمت).
- صفت + پسوند - اد < اسم و قید؛ مثال: جَهَل (= ژرف، گود) + پسوند - اد < جَهَلاد / jahlād (غرب، به طرف پایین)<sup>1</sup>.
- 51. - ار -ār: نسبتاً پرکاربرد، بیانگر اسم عمل؛
- بُن مضارع + پسوند - ار < اسم؛ مثال: کِشگ (= کاشتن) / کِش + پسوند - ار < کِشار / kešār (زراعت، کشاورزی).
- بُن ماضی + پسوند - ار < اسم؛ مثال: رَیتین (= رفتن) / رَیت + پسوند - ار < رَیتار / raptār (رَفتار).
- اسم + پسوند - ار < اسم؛ مثال: بُن + پسوند - ار < بُنار / bonār (پاجوش بزرگ درخت خرما).
- 52. - اک -āk: نسبتاً پُرکاربرد، بیانگر صفت فاعلی؛
- بُن مضارع + پسوند - اک < صفت فاعلی؛ مثال: گِرگ (= گرفتن، خریدن) / گِر + پسوند - اک < گِراک / gerāk (خریدار).
- بُن مضارع + پسوند - اک < صفت؛ مثال: سُوچگ (= سوزاندن) / سُوچ + پسوند - اک < سُوچاک / sučāk (تندوتیز از نظر طعم مثل طعم فلفل).
- اسم + پسوند - اک < صفت؛ مثال: ژور + پسوند - اک < ژوراک / zuərāk (نیرومند، زورگو).
- اسم + پسوند - اک < اسم؛ مثال: پیش‌تَل (= تکه کوچک برگ درخت خرما) + پسوند - اک < پیش‌تَلاک / pištālāk (تکه‌های بسیار نازک برگ درخت خرما).
- 53. - اگ -āg: کم‌کاربرد، بیانگر اسم عمل؛
- بُن مضارع + پسوند - اگ < اسم مصدر؛ مثال: چَرگ (= چریدن) / چَر + پسوند - اگ < چَرَاگ / čarāg (چَرَا).
- 54. - ال -āl: کم‌کاربرد، بیانگر شباهت با بار منفی؛
- اسم + پسوند - ال < اسم؛ مثال: پات (= ظرفی بافته‌شده با برگ درختچه نخل وحشی عمدتاً برای نگهداری خرما) + پسوند - ال < پاتال / pātāl (چیزی شبیه به پات).

1) نیز قیاس کنید با پهن + پسوند - آد < پهناد: (پهنا) که به نظر می‌آید متأثر از فارسی باشد؛ زیرا در بلوچی صفت «پهن» به صورت «پَتن» ظاهر

55. -ان ān- : نسبتاً پرکاربرد، بیانگر حالت انجام کار، و نام خاص مکان و زمان؛

- بُن مضارع + پسوند -ان < اسم؛ مثال: واَهگ (= خواستن) / واَه + پسوند -ان < واهان / wāhān (خواهان، خواستار).
- اسم + پسوند -ان < اسم مصدر؛ مثال: کاه + پسوند -ان < کاهان / kāhān (جمع آوری کاه، جمع آوری علوفه)<sup>1</sup>.
- اسم + پسوند -ان < اسم مکان؛ مثال: کَلیر + پسوند -ان < کَلیران / kalīrān (نام خاص مکان؛ جایی که درخت کَلیر در آنجا فراوان روئیده باشد).
- صفت + پسوند -ان < اسم؛ مثال: گرم + پسوند -ان < گرمان / garmān (تابستان).

56. -انچ ānč- : کم کاربرد، بیانگر حالت، دارندگی و اسم مکان؛

- بُن مضارع + پسوند -انچ < اسم؛ مثال: کُپگ (= جستن، پریدن) / کُپ + پسوند -ان < کُپانچ<sup>2</sup> / kohpānč (چنگ، چنگول).
- اسم + پسوند -انچ < اسم؛ مثال: شیر + پسوند -انچ < شیلانچ<sup>3</sup> / šīlānč (کَشک).
- صفت + پسوند -انچ < اسم؛ مثال: پیر + پسوند -انچ < پیرانچ / pīrānč (نام خاص یک روستا در بخش مرکزی ایرانشهر).

57. -انک ānk- : نسبتاً پرکاربرد، بیانگر حالت؛

- بُن مضارع + پسوند -انک < اسم؛ مثال: رَسگ (= رسیدن) / رَس + پسوند -انک < رَسانک / rasānk (رسانه).
- بُن مضارع + پسوند -انک < صفت؛ مثال: لَمُشگ (= لیز خوردن) / لَمُش + پسوند -انک < لَمُشانک<sup>4</sup> / lamošānk (لیز، سُر).
- اسم + پسوند -انک < اسم؛ مثال: پَد (= ردّ پا) + پسوند -انک < پَدانک / padānk (پَلَه، نردبان).
- صفت + پسوند -انک < اسم؛ مثال: جُهل (= ژرف، گود) + پسوند -انک < جُهلانک / johlānk (گودی).

(1) قیاس کنید با شکاران (شکار، شکار کردن)؛ مثال: آیی کُچاپنت؟ رَهته شیکاران: او کجاست؟ رفته شکار.

(2) این واژه به صورت کُهبانچ هم شنیده می‌شود.

(3) در این واژه، صوت /ل/ جانشین صوت /ر/ شده است.

(4) صورت دیگر این واژه لَمُشانکی است.

- صفت + پسوند - انک < صفت مبالغه؛ مثال: مَسْت + پسوند - انک < مَسْتانک / mastānk (خیلی مَسْت و مغرور).
- 58. - انگ -āng: کم کاربرد، بیانگر شباهت؛
  - اسم + پسوند - انگ < اسم؛ مثال: کُوه + پسوند - انگ < کُوهانگ / kuohāng (کوهان).
- 59. - آنه / -āna: نسبتاً کم کاربرد، بیانگر شباهت و حالت، احتمالاً متأثر از فارسی؛
  - اسم + پسوند - آنه < صفت؛ مثال: شَیبه (= شیخ) + پسوند - آنه < شَیبهانه / šayhāna (مانند شیوخ / عارفان).
  - اسم + پسوند - آنه < اسم؛ مثال: جُرم + پسوند - آنه < جُرمانه / jormāna (جریمه).
  - صفت + پسوند - آنه < صفت؛ مثال: مَسْت + پسوند - آنه < مَسْتانه / mastāna (مستانه).
- 60. - اور -āwar: کم کاربرد، بیانگر فاعلی<sup>1</sup> و دارندگی، احتمالاً متأثر از فارسی.
  - اسم + پسوند - اور < صفت؛ مثال: دِل + پسوند - اور < دِلاور / delāwar (دلاور).
- 61. - بار -bār: کم کاربرد، بیانگر مکان؛
  - اسم + پسوند - بار < اسم؛ مثال: زِر (= دریا) + پسوند - بار < زِرِبار / zerbār (ساحل دریا).
- 62. - پان -pān: کم کاربرد، بیانگر حالت فاعلی در معنی «محافظ یا مسئول»؛
  - اسم + پسوند - پان < صفت فاعلی؛ مثال: بُن (= بُنه، مال) + پسوند - پان < بُن پان / bonpān (نگهبان).
- 63. - جین -jīm: کم کاربرد، بیانگر ارتباط و اتصال؛
  - اسم / قید + پسوند - جین < قید؛ مثال: میان / مان + پسوند - جین < میانجین / مانجین / mānjīm / myānjīm (مابین، وسط).
- 64. - دار -dār: نسبتاً پُر کاربرد، بیانگر دارندگی؛
  - اسم + پسوند - دار < اسم؛ مثال: سَر + پسوند - دار < سردار / sardār (سردار).
  - اسم + پسوند - دار < صفت؛ مثال: به (= بیخ، اصالت) + پسوند - دار < بهدار / behdār (اصیل، نجیب).
- 65. - دان -dān: نسبتاً پُر کاربرد، بیانگر مکان؛

(1) در معنی فاعلی در کلمه‌ای مانند جَنگاور.



- اسم + پسوند - دان < اسم؛ مثال: کاه + پسوند - دان < کاهدان / kāhdān (کاهدان).
- 66. - دَر / dār / darī -: نسبتاً پر کاربرد، بیانگر مکان و فراوانی؛
- اسم + پسوند - دَر / دَری < اسم مکان؛ مثال: گَز (= درخت گَز) + پسوند - دَر / دَری < گَز دَر / گَز دَری / gazdar / gazdarī (جایی که درخت گَز به فراوانی روییده باشد).
- 67. - سار sār -: نسبتاً کم کاربرد، بیانگر مکان و حالت؛
- اسم + پسوند - سار < اسم؛ مثال: ریک (= ریگ) + پسوند - سار < ریکسار / riaksār (ریگزار).
- اسم + پسوند - سار < صفت؛ مثال: هاک (= خاک) + پسوند - سار < هاکسار / haksār (بدبخت).
- صفت + پسوند - سار < صفت؛ مثال: گُم + پسوند - سار < گُمسار / gomsār (ناپیدا).
- 68. - سیل siāl -: کم کاربرد، احتمالاً متأثر از فارسی؛
- اسم + پسوند - سیل < اسم / صفت؛ مثال: گرم + پسوند - سیل < گرمسیل / garmsiāl (گرمسیر).
- 69. - ک k -: نسبتاً کم کاربرد، بیانگر اسم معنی؛
- بُن مضارع + پسوند - ک < اسم؛ مثال: سُوچگ (= سوزاندن) / سُوچ + پسوند - ک < سُوچک / suāčk (سوزش).
- اسم + پسوند - ک < اسم؛ مثال: پوت (= پوک) + پسوند - ک < پوتک / pūtk (غلات فاسد، پودر و سیاه‌شده).
- پسوند + پسوند - ک < اسم؛ مثال: پان (= پسوند - بان) + پسوند - ک < پانک / pānk (نگهبانی، مراقبت).
- 70. - کار kār -: کم کاربرد، بیانگر صفت فاعلی؛
- اسم + پسوند - کار < صفت؛ مثال: گُنه (= گناه) + پسوند - کار < گُنهکار / gonahkār (گناهکار).
- صفت + پسوند - کار < صفت؛ مثال: بَد + پسوند - کار < بَدکار / badkār (بَدکار).
- 71. - کان kār -: نسبتاً کم کاربرد، بیانگر نسبت و حالت؛
- اسم + پسوند - کان < صفت؛ مثال: ماه + پسوند - کان < ماهکان / māhkān (مهتاب؛ نورافشانی ماه).

1) گاه پسوند «- اوگ» به جای پسوند «- سیل» در همین معنی به کار می‌رود؛ مانند سرداوگ (سردسیر) و گرماوگ (گرمسیر).

2) ترکیب پانک چَنگ (نگهبانی دادن).

• صفت + پسوند -کان < صفت حالیّه؛ مثال: لُونج (= آویزان) + پسوند -کان < لُونجَکان / luanjakān (آویزان؛ آویزان بودن).

72. - ken: کم کاربرد، بیانگر حالت؛

• اسم + پسوند -کین < صفت؛ مثال: زهر + پسوند -کین < زهرکین / zahrken (خشمگین).

73. - kuə: نسبتاً کم کاربرد، بیانگر شباهت و حالت فاعلی؛

• بُن مضارع + پسوند -کُو < اسم؛ مثال: شیک (= تاب، حرکت) + پسوند -کُو < شیکُو / šīkkuə (تاب بازی).

• اسم + پسوند -کُو < اسم؛ مثال: تیر (= ترکه، میله) + پسوند -کُو < تیرکُو / tīrkuə (سیخ کباب).

• صفت + پسوند -کُو < صفت؛ مثال: شوک (= آراسته) + پسوند -کُو < شوکُو / šawkuə (شخص علاقه‌مند به آراستگی).

74. - gār: کم کاربرد، بیانگر نسبت، احتمالاً متأثر از فارسی؛

• اسم + پسوند -گار < اسم؛ مثال: رُوژ (= روز) + پسوند -گار < رُوژگار / ruəzgar (روزگار).

75. - gānə: کم کاربرد، بیانگر حالت، متأثر از فارسی؛

• عدد/ صفت شمارشی + پسوند -گانه < اسم؛ مثال: دو + پسوند -گانه < دوگانه / dogāna (در ترکیب «چاپ و دوگانه»: نام نوعی رقص است با انجام حرکتی مانند بشکن زدن).

76. - gāh: کم کاربرد، بیانگر زمان؛

• اسم + پسوند -گاه < اسم مشترک با قید؛ مثال: بام + پسوند -گاه < بامگاه / bāmghāh (بامداد).

• حرف + پسوند -گاه < اسم/ قید؛ مثال: په / په (= حرف اضافه به) + پسوند -گاه < په‌گاه / pēghāh / پگاه (پگاه، خیلی زود)

77. - gar: کم کاربرد، بیانگر فاعلی، احتمالاً متأثر از فارسی؛

• اسم + پسوند -گر < صفت فاعلی؛ مثال: سِحر + پسوند -گر < سِحرگر / sehrgar (ساحر).

78. - luək(a): کم کاربرد، نشانگر دارندگی؛

• اسم + پسوند -لوک < اسم؛ مثال: کاسه (= کاسه) + پسوند -لوک < کاسلوک / kāsaluək (لای پُشت).

- اسم + پسوند - لوک < صفت؛ مثال: آپ (= آب) + پسوند - لوک < آپلوک / āpaluak (آبکی)<sup>1</sup>.
- 79. - مان mān: نسبتاً کم کاربرد، بیانگر حالت یا انجام عمل؛
- اسم + پسوند - مان < اسم؛ مثال: سُوز (= سوز و گداز) + پسوند - مان < سُوَزمان / suəzmān (اندوه).
- قید + پسوند - مان < صفت؛ مثال: چیر (= زیر) + پسوند - مان < چیرمان / čīərmān (پنهان، مخفی).
- 80. - مُند / مَند / -mond / mand: کم کاربرد، بیانگر دارندگی، احتمالاً متأثر از فارسی؛
- اسم + پسوند - مُند / مَند < صفت؛ مثال: ژور (زور، نیرو) + پسوند - مُند / مَند < ژورمَند / ژورمَند / zuərmənd / zuərmənd (نیرومند، پُرزور).
- 81. - ناک nāk: نسبتاً کم کاربرد، بیانگر حالت و آمیختگی؛
- بُن مضارع + پسوند - ناک < صفت؛ مثال: بَژگ (= چندش آمدن) بَژ + پسوند - ناک < بَژناک / bažžnāk (چندش آور).
- اسم + پسوند - ناک < صفت؛ مثال: بُود (= بوی، حس) + پسوند - ناک < بُودناک / būdnāk (بُدبو).
- 82. - وار wār: کم کاربرد، بیانگر دارندگی، احتمالاً متأثر از فارسی؛
- اسم + پسوند - وار < صفت؛ مثال: اُمیت (= امید) + پسوند - وار < اُمیت‌وار / اُمیدوار / omiədwār / omiədwār (امیدوار).
- 83. - وال wāl: کم کاربرد؛ بیانگر صفت فاعلی؛
- اسم + پسوند - وال < اسم عامل؛ مثال: گُوک (= گاو) + پسوند - وال < گُوگوال / gwegwāl (چوپان گاوها).
- 84. - وان wān: نسبتاً کم کاربرد، بیانگر اسم عمل و مکان؛
- بُن مضارع + پسوند - وان < اسم؛ مثال: کِشگ (= کاشتن) کِش + پسوند - وان < کِشوان / kešwān (کشاورزی).

(1) در این مثال‌ها، صوت /l/ به عنوان واج میانجی به کار رفته است.

(2) در این واژه، تبدیل واج /ک/ به /گ/ رخ داده است.

- قید + پسوند - وان < اسم؛ مثال: سَرا + پسوند - وان < سَراوان / sarāwān (سَراوان، نام یکی از شهرستان‌های استان سیستان و بلوچستان).
- 85. - وَر war: کم کاربرد، بیانگر دارندگی، احتمالاً متأثر از فارسی؛  
• اسم + پسوند - وَر < صفت؛ مثال: دانش + پسوند - وَر < دانشور / dānešwar (دانشور، دانشمند).
- 86. - هان hān: کم کاربرد، بیانگر اسم مکان؛  
• اسم + پسوند - هان < اسم؛ مثال: جُو (= جو، غله، تخم) + پسوند - هان < جُوهان / juhān (خرمن).
- 87. - هَٔ haḡ: کم کاربرد، بیانگر فراوانی؛  
• اسم + پسوند - هَٔ < اسم؛ مثال: میش (= میش) + پسوند - هَٔ < مِیهٔ<sup>1</sup> / mihaḡ (گله میش).
- 88. - یان yān: کم کاربرد، بیانگر نسبت، احتمالاً متأثر از فارسی؛  
• صفت + پسوند - یان < اسم؛ مثال: نَر + پسوند - یان < نَریان / naryān (اسب نر).
- 89. - ییل yīal: نسبتاً کم کاربرد، بیانگر حالت و نسبت؛  
• بُن مضارع + پسوند - ییل < صفت؛ مثال: جایگ (= جویدن) / جای + پسوند - ییل < جاییل / jāyīal (خوب جویده نشده).
- اسم + پسوند - ییل < اسم و صفت؛ مثال: ساهِگ / سایگ (= سایه) + پسوند - ییل < ساییل<sup>2</sup> / sāyīal (سایه ابر، ابری).

### 3. نتایج

از مجموع مباحث مقاله می‌توان به نتایج زیر دست یافت:  
- وجود 89 پسوند اشتقاقی اصلی در یکی از گویش‌های بلوچی در مقابل 76 پسوند اشتقاقی اصلی در فارسی (کشانی 1371: 128)<sup>3</sup>، حاکی از گستردگی مقوله اشتقاق

(1) در این واژه، با اضافه شدن پسوند، واج /ش/ حذف شده است.

(2) به هنگام اتصال پسوند، صوت /گ/ در این واژه افتاده است.

(3) این مقاله یک مقاله تطبیقی فارسی و بلوچی نیست. اما از آنجا که فارسی در حال حاضر پررواج‌ترین زبان ایرانی است و بسیاری از زبان‌ها و گویش‌های ایرانی با آن مقایسه شده‌اند، فرصت مغتنم شمرده شده و نکات اندکی به صورت تطبیق زبان‌های فارسی و بلوچی آمده‌اند تا کمکی برای خوانندگان زبان‌های ایرانی باشد. به عبارت دیگر، در اینجا از فارسی در نقش یک زبان میانجی استفاده شده است.

واژه در بلوچی از طریق این نوع پسوندهاست و برای تسلط بر لغت و افزایش دایره لغت در بلوچی، تسلط بر پسوندهای اشتقاقی ابزاری بسیار مؤثر است. قابل یادآوری است چنانچه همه پسوندهای اشتقاقی بلوچی از فرهنگ لغت‌هایی مانند سیدگنج (هاشمی 2000 م) و یا گزیند (دشتی 2015 م) گردآوری شوند، احتمال می‌رود بر عدد آنها افزوده گردد.

- بعضی از این پسوندها بازمانده پسوندهای اصیل بلوچی هستند که از طریق بلوچی باستان و میانه به بلوچی امروز رسیده‌اند (هرچند که از دوران باستان و میانه آن مستندی در دست نیست) و بعضی دیگر عاریتی از زبان‌های دیگر - به خصوص زبان پرقدرت فارسی - در ایران هستند. به قیاس پسوندهای موجود، کلمات جدیدی مانند چٚٹوک (= پستانکِ شیشه شیر) از پیوند بُن مضارع «چٚٹ» بعلاوهٔ پسوند «اُوک»، پٚٹوک (= قطره‌چکان) از پیوند بُن مضارع «پٚٹ» به پسوند «اُوک» ساخته می‌شوند. واژه‌های نوساخته، بر اساس اصل قیاس، غالباً با پسوندهای پُرکاربرد ساخته می‌شوند. از مجموع 89 پسوند مذکور، در 16 پسوند احتمال تأثیر فارسی دیده می‌شود.

- بعضی از این پسوندها مانند «ی»، «اگ»، «ا»، «وک» پرکاربرد و بعضی دیگر مانند «وچ»، «کین»، «سپیل»، «جین» کم‌کاربردند و بعضی از دایره کاربرد نسبی (نسبتاً پرکاربرد و یا نسبتاً کم‌کاربرد) برخوردارند. بر اساس داده‌های بررسی‌شده، از مجموع 89 پسوند مذکور، 8 پسوند پرکاربرد، 19 پسوند نسبتاً پرکاربرد، 50 پسوند کم‌کاربرد و 12 پسوند نسبتاً کم‌کاربرد شناخته شده‌اند.

- این پسوندها گاه با گونه‌های مختلف خود را می‌نمایانند. مثلاً پسوند «ا» ممکن است خود را به صورت‌های «ا»، «اگ»، و پسوند «ای» به صورت‌های «ای»، «یک»، «یگ» بنمایاند. بر اساس داده‌های بررسی‌شده، از مجموع 89 پسوند مذکور، 20 پسوند بیش از یک گونه دارند. از این 20 پسوند، 18 پسوند به صورت گونه‌های دوتایی و 2 پسوند به صورت گونه‌های سه‌تایی کاربرد دارند. می‌توان حدس زد هر یک از این گونه‌های چندگانه ممکن است در آینده به یک صورت واحد تبدیل شوند و یا گونه‌های چندتایی دیگری در این گویش ظهور کنند. این تنوع خود بر قدمت تاریخی

این پسوندها گواهی می‌دهد. تکثر این‌گونه پسوندها در بلوچی نشان از گستردگی واژه‌سازی از طریق اشتقاق در زبان بلوچی دارد.

89 - پسوندهای اشتقاقی اصلی در جامعه زبانی مورد مطالعه، بر حسب مورد در پیوند با بُن‌های مضارع و ماضی، اسم، اسم مشترک با قید، اسم مصدر، صفت، صفت شمارشی، قید، پسوند، عدد، و حرف می‌آیند؛ و اسم، اسم مشترک با قید، اسم مکان و زمان، اسم عامل، صفت، صفت مفعولی، صفت فاعلی، صفت قابلیت، صفت فاعلی سببی، صفت مبالغه، صفت حالیه، قید، مصدر و اسم مصدر، مصدر سببی، حاصل مصدر، و عدد کسری می‌سازند. مشتقات به‌دست‌آمده از این پیوندها، بر حسب مورد، ممکن است بیانگر مقولاتی مانند شباهت، دارندگی، حالت، مکان و زمان، کمیت و کیفیت، تنفر، تحقیر، تحیب، تصغیر، جهت، انجام عمل، ظاهر، کنشگری، کنش‌پذیری، وسعت و فراوانی، نظر و اندیشه، وضعیت، نسبت، قابلیت، ارتباط و اتصال و... باشند.

- بعضی از این پسوندها، برای پیوند به ریشه، نیاز به واج میانجی دارند و بعضی دیگر ندارند؛ بعضی در پیوند با ریشه باعث تغییراتی در اصوات و املاء مشتقات می‌شوند و بعضی دیگر نمی‌شوند؛ مانند واژه‌های پوهَن‌ڙ (پول + هَن‌ڙ = بسیار پولدار) و پیهَن‌ڙ (پیگ + هَن‌ڙ = بسیار پُریه، بسیار پُرچربی در مورد حیوانات). در واژه اول صوت /ل/ و در واژه دوم صوت /گ/ افتاده است. از 89 پسوندها مذکور، 61 پسوندها واکه و 28 پسوندها با همخوان آغاز می‌شوند.

- این پسوندها، بر حسب مورد، می‌توانند به ریشه‌های ساده، مرکب، مشتق، و مرکب مشتق پیوندند. مثلاً در واژه «بالی» (= بالدار)، ریشه بال ساده؛ در واژه گُون‌ڙراهی (= راه میان‌بر)، ریشه گُون‌ڙراه مرکب؛ و در واژه ماهکانی (= مهتاب)، ریشه ماهکان مشتق است. بعضی از مشتقات با این پسوندها فقط با یک پسوند، بعضی دیگر از ترکیب دو پسوند یا بیشتر ساخته شده‌اند؛ مانند بُن مضارع فعل خوردن به صورت «وَر»، با یک پسوند به صورت وَرگ مصدر است و با دو پسوند به صورت وَرگی صفت قابلیت است.

- گروهی از واژه‌ها مانند پرداچ (= اسباب عروسی)، ارداچ (= اسباب پُرسه)، گیابان (= بیابان)، براهندگ (= دوست)، بُروان (= ابرو)، بوشار (= آماده جنگ)، شپیگ

(= ترکۀ چوب)، نیاد (= رختخواب)، با آنکه دارای پسوند هستند، اما اجزاء ریشه و پسوند به‌حدی با هم آمیخته‌اند که به‌آسانی در مورد مشتق و ساده بودن این واژگان نمی‌توان اظهار نظر کرد. با اندکی برگشت به تاریخ این واژه‌ها، می‌توان دربارهٔ آنها و واژه‌های مشابه آنها به داوری نشست.

### منابع

- آرلاتو، آنتونی، 1373، *درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی*، ترجمۀ یحیی مدرس، تهران. بهشتی، علاءالدین، 1355، *ساختمان واژه زبان فارسی امروز*، تهران.
- پروشانی، ایرج، 1375، «پسوند صفت‌ساز 'ناک' در فارسی و پیشینهٔ آن در فارسی میانه (پهلوی)»، *نامه فرهنگستان*، س 2، ش 2، ص 32-40.
- تجویدی، غلامرضا، 1384، *واژه‌شناسی انگلیسی همراه با فرایندهای واژه‌سازی در انگلیسی و فارسی*، تهران.
- جهان‌دیده، عبدالغفور، 1390، «تأثیرپذیری زبان و ادب بلوچی از زبان و ادب فارسی»، *ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین*، س 1، ش 1، ص 95-118.
- دشتی، جان‌محمد، 2015 م، *گنبد، بلوچی آکادمی*، کویت (پاکستان).
- کشانی، خسرو، 1371، *اشتقاق پسوندی در زبان فارسی امروز*، تهران.
- کلباسی، ایران، 1371، *ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز*، تهران.
- محمودزهی، موسی، 1377، *مقایسه زبان بلوچی با زبان‌های ایرانی باستان (فارسی باستان و اوستایی)*، رسالۀ دکتری رشتهٔ فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران.
- \_\_\_\_، 1385، «ساخت و صرف فعل ساده بلوچی»، *زبان و زبان‌شناسی*، س 2، ش 1، ص 1-16.
- مشکوة‌الدینی، مهدی، 1390، *دستور زبان فارسی (واژگان و پیوندهای ساختی)*، ج 5، تهران.
- مصفا، سامان، 1387، *واژه‌سازی در زبان بلوچی*، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران.
- هاشمی، سیدظهورشاه، 2000 م، *سیدگنج، سیدهاشمی اکیدمی*، کراچی.





## بررسی رابطه خویشاوندی زبان‌های ایرانی با رویکرد زیست‌شناسی تکاملی\*

روزبه تویسرکانی (پژوهشکده علوم کامپیوتر، پژوهشگاه دانش‌های بنیادی)  
صفر وفادار دولق (مرکز تحقیقات بیوشیمی و بیوفیزیک، دانشگاه تهران)

چکیده: زبان‌های رایج امروزی، محصول صدها و هزاران سال تکامل در جوامع بشری هستند. زبان‌ها یکباره خلق نشده‌اند بلکه در فرایندی تدریجی، از نیاکان خود فاصله گرفته و انشعاب یافته‌اند تا اینکه به شکل زبان‌ها و گویش‌های کنونی درآمده‌اند. مطالعه تاریخیچه این فرایند تکامل و انشعاب، موضوع تحقیقات بسیاری در سالیان گذشته بوده است. با توجه به شباهت‌های زیاد فرایند ایجاد گوناگونی و تکامل زبان‌ها و موجودات زنده و با الهام از مدل‌های توسعه‌یافته در زیست‌شناسی تکاملی، و همچنین ابزارهای محاسباتی حاصل از پیشرفت در علوم رایانه، این امکان فراهم شده است که بتوان از این مدل‌ها در مطالعه تاریخ زبان‌ها و کشف روابط خویشاوندی و زمان تقریبی انشعاب آنها از زبان‌های

---

\* این پژوهش را مدیون راهنمایی‌های ارزشمند جناب آقای دکتر مهدی صادقی هستیم. همچنین، لازم است از گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی فرهنگستان زبان و ادب فارسی برای در اختیار گذاشتن مجموعه واژه‌های گویش‌های مطالعه‌شده تشکر نماییم. با سپاس فراوان از جناب آقای دکتر رضائی باغبیدی که در تمامی مراحل انجام این پژوهش از راهنمایی‌های بسیار ارزشمندشان بهره بردیم. همچنین از سرکار خانم حسن‌زاده معاون اجرایی گروه به دلیل کمک‌ها و راهنمایی‌های ارزنده‌شان تشکر می‌نماییم.

اجدادی‌شان استفاده کرد. از این روش‌ها برای مطالعه بسیاری از زبان‌ها، به‌ویژه زبان‌های هندواروپایی، استفاده شده است. در این مقاله ما به مطالعه خویشاوندی و انشعاب تعدادی از گویش‌های ایرانی پرداخته و با استفاده از مدل‌های زیست‌شناسی تکاملی، درخت تکاملی (شجره‌نامه) 49 گویش ایرانی را رسم نموده‌ایم. امیدواریم با توسعه روش پیشنهادی و همچنین گردآوری و مستندسازی گویش‌های بیشتر بتوان این مطالعه را به تمامی گویش‌های ایرانی تعمیم داد.

**کلیدواژه‌ها:** زبان‌شناسی تطبیقی، زبان‌های ایرانی، تبارزایش (فیلوژنتیک)، درخت تکامل، گویش‌شناسی

#### مقدمه

در سال 1767 میلادی، پزشکی انگلیسی به‌نام جیمز پارسونز<sup>1</sup> کتابی با عنوان *بازمانده‌های یافت: بررسی‌های تاریخی درباره خویشاوندی و منشأ زبان‌های اروپایی*<sup>2</sup> منتشر کرد. او در این کتاب، با بررسی و مقایسه اعداد پایه در زبان‌های آلمانی، اسپانیایی، انگلیسی کهن، ایتالیایی، ایرلندی، بنگالی، دانمارکی، روسی، فارسی، فرانسوی، لاتینی، لهستانی، هلندی، ولش، یونانی و مقابله آنها با برابری کاملاً متفاوتشان در زبان‌های ترکی، چینی، عبری و مالایی (مالزیایی)، به این نتیجه رسید که زبان‌های اروپایی، ایرانی و هندی بازماندگان زبانی واحدند که زبان یافت، پسر نوح، بوده است. آنچه امروزه تحت عنوان خانواده زبان‌های هندواروپایی شناخته می‌شود مجموعه بازماندگان زبانی واحد به‌نام هندواروپایی آغازین<sup>3</sup> است که سخنگویان آن حدوداً در فاصله سال‌های 3600-4500 ق م می‌زیستند. خانواده زبان‌های هندواروپایی

---

1) James Parsons

2) *The Remains of Japhet: Being Historical Enquiries into the Affinity and Origin of the European Languages*

3) proto-Indo-European

ده شاخه اصلی را دربرمی‌گیرد که عبارت‌اند از آریایی، آلبانیایی، آناتولیایی، ارمنی، ایتالیک، بالتی-اسلاوی، تُخاری، ژرمنی، سِلتی و یونانی (رضائی باغ بیدی ۲۰۰۹: ۱-۴).  
مطالعات بسیاری درباره منشأ زبان‌ها، خویشاوندی آنها، تاریخ جدایی آنها از زبان‌های اجدادی‌شان و همچنین خاستگاه آنها، به همت زبان‌شناسان انجام شده است. اغلب این بررسی‌ها بر اساس دانش زبان‌شناسی و با روش‌های کیفی و مبتنی بر نظر محقق خبره انجام شده‌اند و از روش‌های کمی و روشمند که نیازمند مدل‌سازی‌های ریاضی و شبیه‌سازی‌های رایانه‌ای هستند، کمتر استفاده شده است.

زیست‌شناسی تکاملی با تاریخ تکامل موجودات زنده سروکار دارد. از نیمه دوم قرن نوزدهم به بعد، به تدریج پذیرفته شد که موجودات زنده طی فرایند انتخاب طبیعی، از نیاکان خود منشعب شده و گونه‌های جدیدی پدید آمده‌اند. درخت‌های فیلوژنتیک طبق نظریه تکاملی داروین، رابطه خویشاوندی و نقاط انشعاب گونه‌های مختلف را نشان می‌دهند. این درخت‌ها بر اساس شباهت‌ها و تفاوت‌های مربوط به ویژگی‌های موجودات رسم می‌شوند. در حال حاضر، مبنای رسم درخت خویشاوندی گونه‌ها اطلاعات توالی‌های DNA و پروتئین‌های موجودات زنده است. در واقع، مولکول‌های DNA (که در اصطلاح از چهار حرف A، C، G و T تشکیل شده‌اند) الفبای حیات هستند و ترکیب متفاوت این الفبای واحد در گونه‌های مختلف منجر به گوناگونی موجودات شده است، همان‌گونه که آوای زبان‌ها با ترکیب‌های مختلف منجر به پیدایش زبان‌های متفاوت گشته است.

در دهه‌های گذشته، الگوریتم‌های مختلفی برای رسم درخت فیلوژنتیک موجودات با استفاده از الفبای DNA، بر مبنای مدل تکامل داروینی، توسعه یافته‌اند. با این فرض که زبان‌ها نیز، همانند موجودات زنده، نتیجه تکامل و انشعاب از زبان‌های اجدادی هستند، این الگوریتم‌ها برای رسم درخت خویشاوندی زبان‌ها به کار رفته‌اند. در واقع، می‌توان هر زبان (یا گویش) را به صورت یک موجود زنده در نظر گرفت که کلمات آن زبان نقش ژن، و آواها نقش مولکول‌های آن را ایفا می‌کنند.

در سال 2003 مقاله‌ای در مجله نیچر<sup>1</sup> توسط راسل گری و کوئنتین آتکینسون به چاپ رسید که در آن درخت خویشاوندی زبان‌های هندواروپایی نشان داده شده است (گری و آتکینسون 2003). آنها با این عقیده که زبان‌ها همانند ژن‌ها اطلاعاتی درباره تاریخ انسان فراهم می‌آورند، با استفاده از روش‌های محاسباتی استخراج‌شده از زیست‌شناسی تکاملی، به تحلیل داده‌های زبان‌شناسی پرداخته‌اند. تحلیل آنها بر اساس ماتریسی از 87 زبان دنیا و با 2449 کلمه انجام شده است. گری و آتکینسون در این مقاله، علاوه بر ترسیم درخت خویشاوندی، زمان جدایی زبان‌ها از یکدیگر را تخمین زده‌اند؛ به‌عنوان مثال در درخت خویشاوندی زبان‌های هندواروپایی رسم‌شده در این مقاله، نشان داده شده است که زبان‌های پرتغالی و اسپانیایی رابطه خویشاوندی نزدیک‌تری دارند تا زبان انگلیسی (زبان انگلیسی رابطه خویشاوندی دورتری با زبان پرتغالی، در مقایسه با زبان اسپانیایی، دارد) و همچنین تخمین زده‌اند که زبان‌های انگلیسی، آلمانی، سوئدی و دانمارکی، در حدود 1700 سال پیش، از زبانی مشترک منشعب شده‌اند.

در آگوست سال 2012، رامکو بوکائرت و همکارانش مقاله‌ای (بوکائرت و همکاران 2012) جنجالی با عنوان «ترسیم منشأ و توسعه خانواده زبان هندواروپایی» در مجله معتبر *ساینس*<sup>2</sup> منتشر کردند که مورد توجه بسیاری از دانشمندان و محققان قرار گرفت و در نشریات و رسانه‌های فراوانی به بحث و جدل در دفاع یا رد نتیجه این مقاله پرداخته شد. آنها در این مقاله، با نگرش تکاملی تبارشناسی جغرافیایی بیزی<sup>3</sup> و با استفاده از 200 واژه از 103 زبان باستانی و معاصر هندواروپایی، توسعه زبان‌ها در مناطق مختلف زمین را الگو قرار دادند. آنها دو فرضیه مهم و مقابل هم درباره خاستگاه و منشأ زبان‌های هندواروپایی را بررسی کردند. بر اساس عقیده‌ای رایج که تحت عنوان استپ یا گورچالی مطرح شده است، تاریخ «نیا-زبان» هندواروپایی به حدود 6000 سال پیش و در منطقه استپ روسیه، در شمال دریای خزر باز می‌گردد. در مقابل این فرضیه، فرضیه آناتولیا قرار دارد که پروفیسور کالین رنفرو<sup>4</sup> برای اولین بار در اواخر دهه 1980 میلادی مطرح کرد و خاستگاه «نیا-زبان» این زبان‌ها را منطقه آناتولی ترکیه و تاریخ آن

1) Nature

2) Science

3) bayesian phylogeography

4) Colin Renfrew

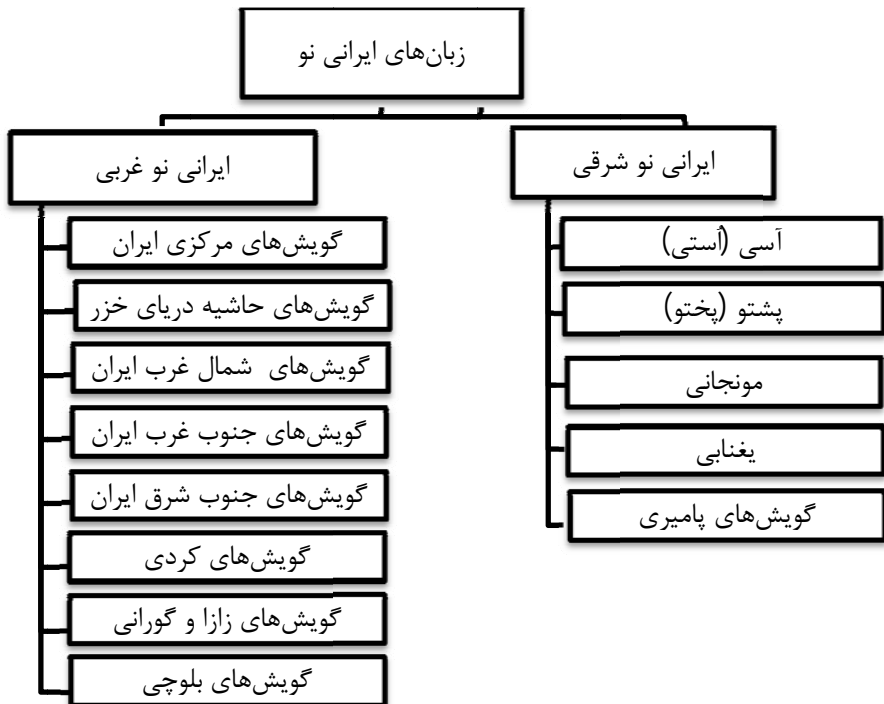
را ۸۰۰۰ تا ۹۵۰۰ سال پیش می‌داند. بوکائرت و همکارانش شواهدی یافته‌اند که فرضیه دوم را تأیید می‌کند. در واقع، این محققان از مدل‌های زیست‌شناسی و ریاضی برای درک بهتر موضوع زبان‌شناسی (که ماهیت تکاملی دارد) بهره جسته‌اند (همان: ۹۵۹-۹۶۰). در این تحقیق، هدف ما رسم درخت خویشاوندی و تکاملی گویش‌های مختلف زبان‌های ایرانی با استفاده از الگوریتم‌های رایج در رسم درخت‌های فیلوژنتیک بوده است. در ادامه مقاله به معرفی گویش‌های مورد مطالعه و روش رسم درخت خواهیم پرداخت.

### زبان‌های ایرانی

زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی خانواده واحدی را تشکیل می‌دهند که از یک اصل مشترک منشعب شده‌اند؛ به عبارتی دیگر زبان‌ها و گویش‌ها از یک منشأ یا یک ریشه زبانی واحد مشتق شده‌اند (نک: ارانسکی ۱۳۷۸: ۲۶-۲۸). زبان‌های ایرانی یکی از شاخه‌های زبان‌های هندوایرانی از خانواده بزرگ زبان‌های هندواروپایی را تشکیل می‌دهند. منظور از اصطلاح زبان‌های ایرانی یا زبان‌های ایرانی‌تبار، گروهی از زبان‌هاست که همگی ریشه در یک زبان باستانی به نام زبان ایرانی باستان دارند و به معنی زبان‌های مرتبط با واحد سیاسی کشور امروزی ایران نیست. بنابراین، زبان‌های ایرانی یک ریشه مشترک باستانی دارند و هر زبان به گویش‌های مختلف و هر گویش به لهجه‌های مختلف تقسیم می‌شود. بعضی از گویش‌های زبان‌های ایرانی به دلیل تفاوت‌های ظاهری در نحوه استفاده از عبارات و ترکیب‌ها، امروزه خود به عنوان یک زبان شناخته می‌شوند (ویندفور ۲۰۰۹: ۴۱۸).

زبان‌های ایرانی بیشتر در ایران، افغانستان، تاجیکستان، غرب پاکستان، کردستان ترکیه، کردستان عراق و بخش‌هایی از آسیای مرکزی و قفقاز رواج دارند. برآورد می‌شود که امروزه حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ میلیون نفر به زبان‌های ایرانی سخن می‌گویند. طبق برآورد بنیاد زبان‌شناسی در سال ۱۳۸۴ امروزه حدوداً به ۸۷ گونه از زبان‌های ایرانی سخن گفته می‌شود، که پرکاربردترین این زبان‌ها به ترتیب شمار تقریبی سخنوران عبارت‌اند از: فارسی (۱۱۰ میلیون نفر)، پشتو (۴۱-۶۰ میلیون نفر)، کردی (۲۵ میلیون نفر)، لری (۱۰ میلیون نفر)، و بلوچی (۷ میلیون نفر) (همان‌جا).

زبان‌های ایرانی از نظر تاریخی به سه دسته تقسیم می‌شوند: (1) زبان‌های ایرانی باستان؛ (2) زبان‌های ایرانی میانه؛ (3) زبان‌های ایرانی نو. زبان‌های ایرانی نو در دو گروه عمده ایرانی نو شرقی و ایرانی نو غربی جای می‌گیرند. هر کدام از این گروه‌ها، به چندین زیرگروه تقسیم می‌شوند که هر یک شامل چندین گویش‌اند. این تقسیم‌بندی به صورت شماتیک در شکل (1) نشان داده شده است. به عنوان مثال، گویش‌های مرکزی ایران اغلب در منطقه میان اصفهان، تهران، همدان و یزد رواج دارند و به شش گروه (شمال غربی، شمال شرقی، جنوب غربی، جنوب شرقی، منطقه تفرش، و دشت کویر) تقسیم می‌شود. گویش‌های گروه شمال شرقی در منطقه کاشان و نطنز رایج هستند و شمار آنها بسیار زیاد است. از مهم‌ترین آنها می‌توان به گویش‌های کلیمیان کاشان، گویش آرانی، کشه‌ای، طاری، نطنزی، ابوزیدآبادی و بادرودی، اشاره کرد (رضائی باغ بیدی 2009: 179-181).



شکل 1. دسته‌بندی زبان‌های ایرانی نو

## فیلوژنی (درخت تکاملی) در زیست‌شناسی

فیلوژنتیک شاخه‌ای در علم زیست‌شناسی است که با استفاده از داده‌های توالی‌یابی مولکولی<sup>1</sup> و ماتریس‌های داده‌های ریخت‌شناسی<sup>2</sup>، به بررسی ارتباط تکاملی گونه‌های مختلف جانوران می‌پردازد. روند تکاملی را می‌توان توسط یک درخت فیلوژنی مجسم کرد. معمول‌ترین روش‌ها برای استنباط فیلوژنی شامل صرفه‌جویی<sup>3</sup> (یا کمترین فرضیات)، درست‌نمایی حداکثری<sup>4</sup>، و استنتاج بیزی<sup>5</sup> هستند.

همه این روش‌ها وابسته به مدل‌های ریاضی ضمنی یا صریحی هستند که تکامل شاخصه‌های مشاهده‌شده در گونه‌های مورد مطالعه را توضیح می‌دهند. این مدل‌ها معمولاً بر اساس داده‌های مولکولی ساخته می‌شوند و شاخصه‌ها در این نوع مدل‌ها نوکلئوتیدها یا رشته‌های اسیدآمینۀ ترازشده<sup>6</sup> هستند. اطلاعات (داده‌های ورودی) و الگوریتمی که برای محاسبه درخت انتخاب می‌شود، دو معیار اصلی برای ساخت درخت‌های فیلوژنی محسوب می‌شوند (بلومبرگ و همکاران 2003: 719-724).

## روش کار

سخن‌گویان هرزبانی، علاوه بر مجموعه نظام‌های آوایی، صرفی، نحوی و معنایی زبان خود، واژگان آن زبان را نیز در ذهن دارند. مهم‌ترین بخش واژگان دانستن واژه از دیدگاه معنایی است. بخش واژگان زبان لزوماً از دگرگونی‌های فرهنگی و اجتماعی تأثیر می‌پذیرد و به همین دلیل، بیش از هر بخش دیگر زبان تغییر می‌کند. ما، در این نوشتار، 200 واژه (معادل مجموعه داده‌های سوادش<sup>7</sup>، که مبنای کار رامکو بوکائرت و همکارانش بود و در مقدمه توضیح داده شد) را در 49 گویش که به همت گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی فرهنگستان زبان و ادب فارسی جمع‌آوری شده و در

1) molecular sequencing data

2) morphological data matrices

3) parsimony

4) maximum likelihood

5) bayesian inference

6) aligned

7) Swadesh

مجموعه کتاب‌هایی با عنوان گنجینه گویش‌های ایرانی به چاپ رسیده، بررسی کردیم. این گویش‌ها عبارت‌اند از 1- التپه 2- رستم‌کلا 3- مهدیرجه 4- یخکش 5- دیباج (چارده‌کلاته) 6- پوروا 7- نوکنده 8- بنفشه‌تپه 9- جفاکنده 10- طرقی 11- طاری 12- کیشه‌ای 13- طامه‌ای 14- نطنزی 15- تکیه‌ای 16- پاره‌ای 17- نودشه 18- شرکان 19- دزلی 20- بزلا نه 21- کله‌ری 22- گورانی 23- سنجابی 24- کولیایی 25- زنگنه‌ای 26- جلالوتدی 27- زوله‌ای 28- کاکاوتدی 29- هوزمانوتدی 30- پاچه‌لک 31- لاسگردی 32- دوانی 33- دهله‌ای 34- عبدویی 35- کازرونی 36- کلانی 37- کنده‌ای 38- کوزرگی 39- ممسنی 40- ماسرمی (دهسروی) 41- بلیانی 42- بیروکانی 43- حیاتی (دولت‌آبادی) 44- دادنجانی 45- لردارنگانی 46- درونکی (مهبودی) 47- دژگاهی (گوری) 48- کرشی 49- کرون‌ی.

در انتخاب مجموعه داده‌ها، با محدودیت‌های بسیاری مواجه بودیم. کتاب‌ها و تحقیقات متعددی به گردآوری مجموعه واژه‌های گویش‌های ایرانی پرداخته‌اند، که می‌توان به مواردی مانند (آذری 1387؛ اسفندیاری 1380؛ شالچی 1370؛ کیا 1390؛ محمدی املشی و غلامی 1391) اشاره کرد که به دلیل ناهمگونی با دیگر مجموعه‌ها و در موارد بسیاری، عدم مستندسازی مناسب، کنار گذاشته شدند. تنها مجموعه واژه‌هایی که گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی فرهنگستان زبان و ادب فارسی آنها را گردآوری کرده‌اند ویژگی‌های لازم برای انجام کار را داشتند، که متأسفانه از لحاظ جغرافیایی محدود است. امیدواریم در آینده، با پیشرفت طرح جمع‌آوری واژگان گویش‌های ایرانی در فرهنگستان، ما نیز بتوانیم الگوریتم را بر روی مجموعه بزرگ‌تری از گویش‌ها پیاده‌سازی کنیم.

گنجینه گویش‌های ایرانی، که پیش‌تر به آن اشاره کردیم، شامل حدود 2500 واژه و 100 جمله از گویش‌های اصیل ایرانی است که ما با توجه به نیازمان، 200 واژه (معادل مجموعه واژه‌های سوادش) را انتخاب کرده‌ایم. مجموعه واژه‌های سوادش، دو فهرست 100 و 200 واژه‌ای است<sup>1</sup> که زبان‌شناس آمریکایی، موریس سوادش در طول سال‌های

(1) در سایت Wiktionary لیست دوم با 207 معادل آورده شده است.



۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰، آنها را با هدف بررسی ارتباط زبان‌ها با روش آمارواژگانی<sup>۱</sup>، تهیه کرده است، فهرست ۲۰۰ واژه‌ای شامل واژه‌هایی است که مختص زبان خاصی نیستند و در تمام زبان‌ها وجود دارند. سوادش واژه‌ها را به صورت شهودی انتخاب کرده است.<sup>۲</sup> به عنوان نمونه، می‌توان به واژه‌هایی مانند اعداد چهار و پنج، دریا، برف و کوه اشاره کرد. ویژگی این واژه‌ها جهان‌شمول بودن، مستقل بودن از فرهنگ و همچنین در دسترس بودن آنهاست. فهرست کامل این ۲۰۰ واژه در پیوست این مقاله آمده است.

به نظر می‌رسد معیاری قاطع برای تعیین مرز دقیق میان مفاهیم زبان و گویش که در تمام موارد قابل استفاده باشد، وجود ندارد؛ زیرا گویش شعبه‌ای از زبان است و معیارهای زبانی (فهم متقابل) و غیرزبانی (مرزهای سیاسی، نگرش افراد به زبان‌ها، ارزش و اعتبار اجتماعی آنها، وسعت و قلمرو جغرافیایی، خویشاوندی تاریخی و...) در تفکیک آن دو تأثیر دارند؛ بنابراین تشخیص زبان از گویش دشوار است (مدرسی ۱۳۸۴: ۱۳۴). به همین دلیل و برای سادگی در بحث، در ادامه، ما همواره از واژه زبان استفاده خواهیم کرد و به بررسی ۴۹ زبان خواهیم پرداخت.

برای محاسبه فاصله میان زبان‌ها از فاصله لونیشتاین<sup>۳</sup> استفاده کرده‌ایم. در این روش، فاصله دو زبان از طریق جمع جبری فاصله میان واژه‌های معادل در آن دو زبان به دست می‌آید. اگر فاصله میان دو زبان (گویش)  $l_1$  و  $l_2$  را با  $distance(l_1, l_2)$  و فاصله دو واژه  $w_1^k$  و  $w_2^k$  (که واژه‌های معادل  $k$ -امین واژه مجموعه سوادش هستند) را با  $d(w_1^k, w_2^k)$  نشان دهیم، معادله‌ای به صورت زیر خواهید داشت:

$$distance(l_1, l_2) = \sum_{k=1}^n d(w_1^k, w_2^k)$$

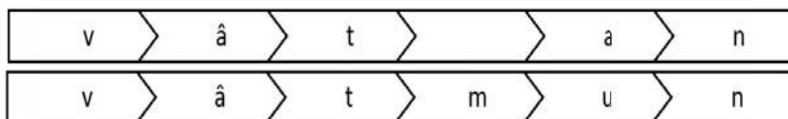
که در آن،  $n$  تعداد واژه‌های انتخابی (یعنی ۲۰۰) است. برای محاسبه فاصله دو واژه در روش لونیشتاین، ابتدا باید دو واژه را با یکدیگر تراز کرد و سپس تعداد اختلاف‌های

1) lexicostatistics

2) [http://en.wikipedia.org/wiki/Swadesh\\_list](http://en.wikipedia.org/wiki/Swadesh_list)

3) levenshtein distance

آنها را به دست آورد. به عنوان مثال، دو واژه *vâtan* و *vâtmun* (به معنای «گفتن»، در کشف‌های و طامه‌ای) به صورت زیر تراز می‌شوند:



در صورتی که به حذف و تفاوت امتیاز 1 بدهیم، فاصله این دو واژه برابر با 2 خواهد شد؛ چون دارای یک حذف و یک تفاوت است. البته نحوه امتیازدهی ممکن است کاملاً متفاوت باشد؛ یعنی برای تفاوت، امتیاز 2 در نظر گرفته شود، زیرا هر تفاوت را می‌توان معادل یک حذف و یک جایگزینی در نظر گرفت. پس از محاسبه ماتریس فاصله‌ها (ماتریس مقارن  $49 \times 49$ ، که عنصر  $m_{ij}$  بیانگر فاصله زبان  $i$  ام و زبان  $j$  ام است) با الگوریتم BioNJ (بهبودیافته الگوریتم نزدیک‌ترین مجاور<sup>1</sup>)، درخت فیلوژنی مربوط به زبان‌ها بازسازی شد؛ سپس با استفاده از نرم‌افزار رسم درخت (FigTree)، درخت به دست آمده رسم شد. درخت‌های رسم شده در شکل‌های (2) و (3) نشان داده شده‌اند.

در حین پیاده‌سازی الگوریتم با برخی چالش‌ها مواجه بودیم که در ادامه، برای روشن شدن روش کارمان، به برخی از این چالش‌ها اشاره می‌کنیم:

— در برخی از گویش‌ها، برای مفهومی خاص، چندین واژه به کار برده می‌شود؛ به عنوان مثال، در گویش بزخانه برای مفهوم «سنگین» واژه‌های *sañgîn* | *sañgînaqurs* کاربرد دارند. برای اندازه‌گیری فاصله میان گویش‌ها، لازم بود یکی از واژه‌ها را انتخاب کنیم و محاسبه فاصله گویش‌ها را بر اساس آن واژه انجام دهیم. برای افزایش دقت روش، تصمیم گرفتیم واژه‌ای را انتخاب کنیم که بیشترین شباهت را به واژه‌های معادل در دیگر زبان‌ها داشته باشد؛ به این منظور برای هر واژه، ابتدا زبان‌هایی را که برای آن مفهوم تنها یک واژه دارند در نظر گرفتیم و برای بقیه زبان‌ها، به ازای هر واژه، مجموع فاصله از زبان‌های دسته اول را محاسبه کردیم و واژه‌ای را برگزیدیم که کمترین مجموع فاصله را از زبان‌های تک‌واژه‌ای داشته باشد. به عنوان نمونه، مفهوم

1) neighbor-joining

«شپش» در زبان‌های دوانی، دهله‌ای، عبدویی، کازرونی، کلانی، کنده‌ای در جدول (1) نمایش داده شده است. با توجه به 48 زبان دیگر (در این مفهوم، تنها یک زبان دو معادل داشت. در برخی مفاهیم، تعداد زبان‌هایی که بیش از یک واژه دارند بیشتر است)، برای معادل «شپش» در زبان کنده‌ای واژه šeš انتخاب و واژه gendâr کنار گذاشته شد.

جدول 1. واژه‌های معادل «شپش» در شش زبان استان فارس

دوانی	دهله‌ای	عبدویی	کازرونی	کلانی	کنده‌ای
šiš	siš	seš	siš	šeš	šeš, gendâr

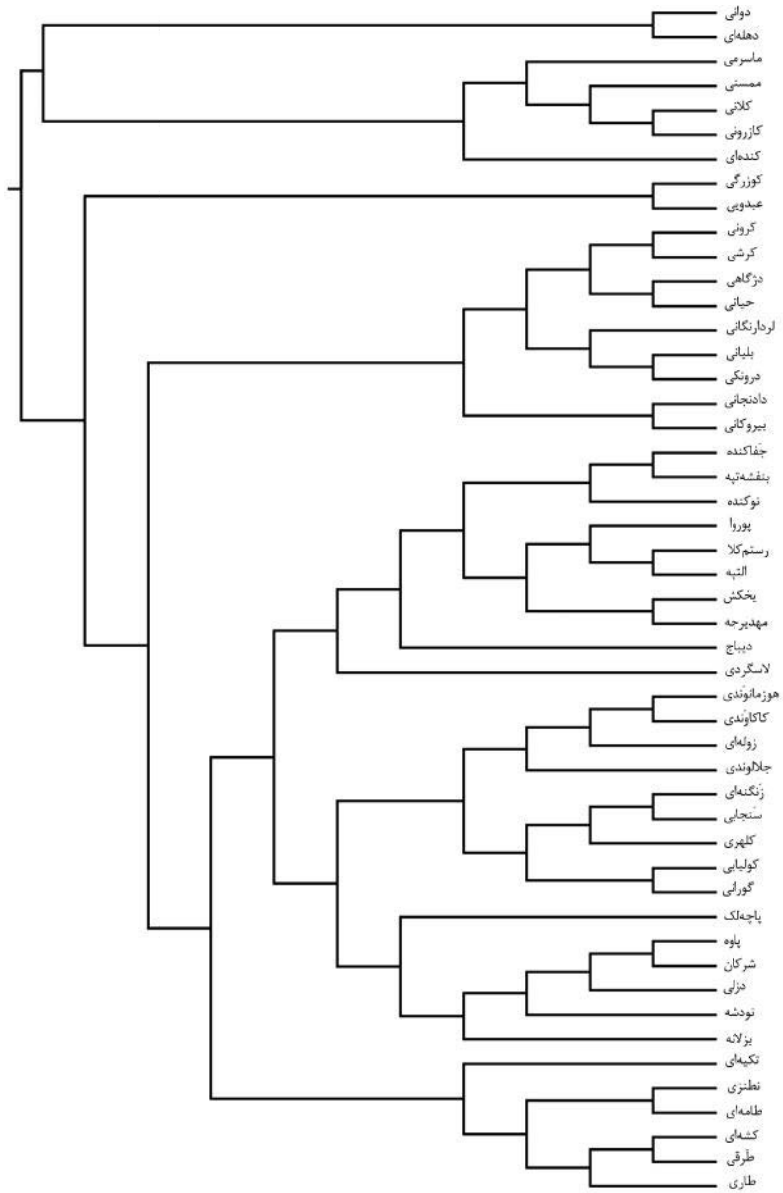
— چالش دیگر نداشتن برخی از واژه‌ها بود. واژه‌های «چه» و «فکر کردن» را به دلیل موجود نبودن در مجموعه داده‌ها، از انتخاب خود کنار گذاشتیم و به جای 200 واژه، 198 واژه را به کار بردیم.

— چالش دیگر در سطح آواها بود. برای صامت‌ها تفاوت‌ها را کنار گذاشتیم، به عنوان مثال، ñ و n را به n تبدیل کردیم. اما تفاوت در مصوت‌ها را حفظ کردیم.

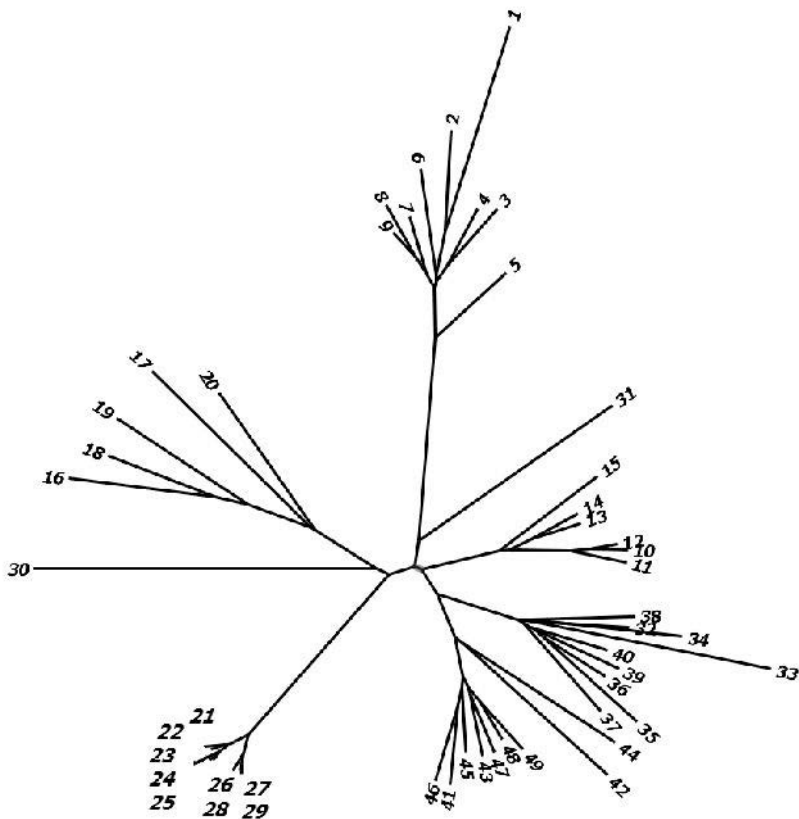
### نتیجه‌گیری

درخت به دست آمده مطابقت معناداری با جغرافیای زبان‌ها دارد. در شکل (4) دسته‌بندی زبان‌ها با شماره آنها بر روی نقشه ایران نشان داده شده است. در شکل (3)، در طرح‌بندی درخت شعاعی، زبان‌های 1 تا 9 در یک خوشه قرار گرفته‌اند که مطابق با زبان‌های استان مازندران هستند. همچنین زبان لاسگردی (شماره 31)، که در استان سمنان رایج است، از این زبان‌ها فاصله کمتری دارد.

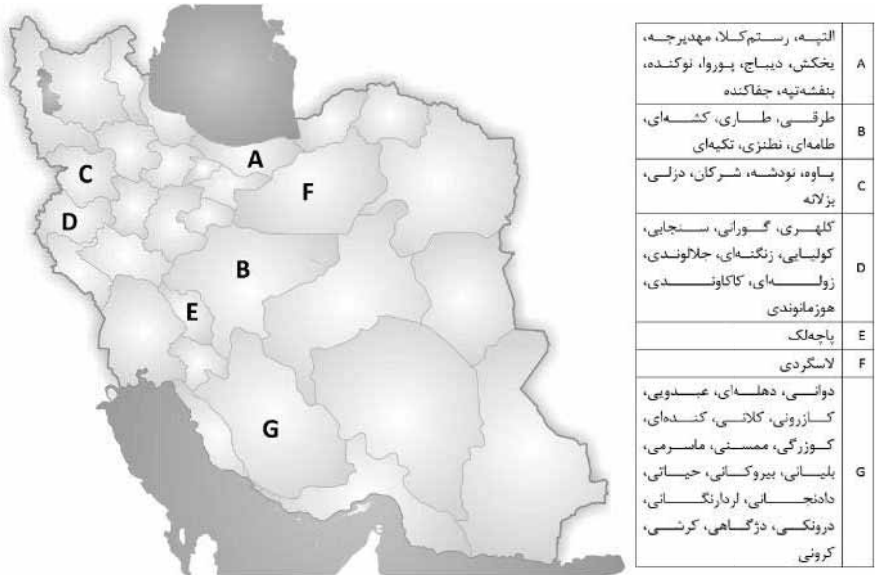
همان‌طور که در شکل (3) می‌توان مشاهده کرد، خوشه مربوط به زبان‌های شماره 21 تا 29 تراکم بیشتری دارد و زبان‌های این خوشه فاصله بسیار کمی از یکدیگر دارند. در واقع، می‌توان این‌گونه استنباط کرد که زبان‌های شماره 21 تا 29، نسبت به دیگر زبان‌های مورد مطالعه، کمتر دستخوش تغییرات شده‌اند.



شکل ۲. درخت خویشاوندی رسم‌شده برای ۴۹ زبان ایرانی با روش BioNJ (طرح‌بندی درخت مستطیلی)



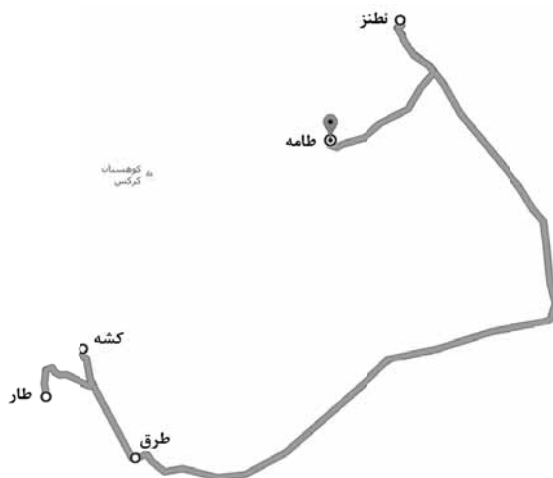
شکل ۳. درخت خویشاوندی رسم شده برای ۴۹ زبان ایرانی با روش BioNJ (طرح‌بندی درخت شعاعی). شماره رأس‌ها مطابق با شماره ارائه شده برای زبان‌ها در ابتدای بخش «روش کار» است.



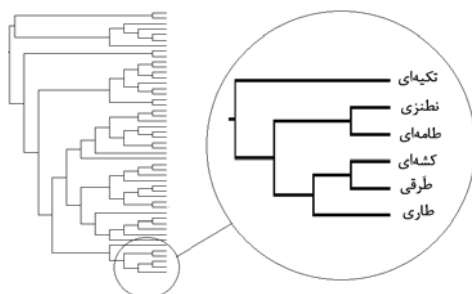
شکل ۴. نقشه ایران و دسته‌بندی زبان‌های مورد مطالعه (این زبان‌ها در استان‌های مازندران، اصفهان، کرمانشاه، کردستان، لرستان، سمنان و فارس رواج دارند).

در شاخهٔ مربوط به گروه B (زبان‌های طَرَقی، طاری، کُشه‌ای، طامه‌ای، نطنزی، تکیه‌ای) زبان‌های نطنزی و طامه‌ای رابطهٔ خویشاوندی نزدیک‌تری با یکدیگر دارند تا زبان طاری. همان‌طور که در شکل (۵)، نقشهٔ مربوط به استان اصفهان و شهر نطنز مشخص است، شهرهای نطنز و طامه، نسبت به طار، به یکدیگر نزدیک‌ترند. از طرف دیگر، بر روی نقشه، فاصلهٔ طار و کُشه کمتر از فاصلهٔ طرق و کُشه است ولی در درخت به‌دست‌آمده، که در شکل (۶) نمایش داده شده است، زبان‌های طَرَقی و کُشه‌ای، نسبت به طاری، در شاخهٔ نزدیک به هم قرار دارند. با کمی دقت در جادهٔ بین شهرها، می‌توان پی برد که جادهٔ وصل‌کنندهٔ کُشه به طار مسیری است که از نزدیکی حدفاصل طرق و طار می‌گذرد. البته این راه‌ها مربوط به سال‌های اخیر است و در قیاس با زمان شکل‌گیری و جدایی این زبان‌ها، زمان بسیار ناچیزی محسوب می‌شود اما نحوهٔ

شکل‌گیری جاده‌ها خود متأثر از عوامل دیگری مانند سادگی ایجاد مسیر (در نتیجه سادگی تردد)، الویت و حجم مراودات شهرها و... است که با معناست و نیاز به تحلیل مناسب دارد. از سوی دیگر، زبان تکیه‌ای از پنج زبان دیگر فاصله بیشتری دارد که کاملاً با فاصله روی نقشه و مسیر ارتباطی آنها مطابقت دارد.



شکل 5. نقشه بخشی از استان اصفهان، مسیر میان شهرهای نطنز، طامه، طرق، کشه و طار با استفاده از نقشه گوگل. مسیر میان این شهرها، با شکل درخت خویشاوندی زبان‌های این شهرها، همخوانی معناداری دارد.



شکل 6. بخشی از درخت خویشاوندی زبان‌های تکیه‌ای، نطنزی، طامه‌ای، کشه‌ای، طرقی، طاری (درخت خویشاوندی تمامی 49 زبان در شکل 2 نمایش داده شده بود، در اینجا تمرکز بر بخشی از درخت است.)

در بخش زبان‌های استان فارس هم درخت به‌دست‌آمده، معنادار است؛ به‌عنوان مثال، زبان‌های دهله و دوان در شاخه‌های نزدیک‌تری قرار دارند تا زبان ماسرمی (دهسروی) و بر روی نقشه نیز فاصله میان شهرها بیانگر همین نکته است. اما نکته جالب توجه زبان‌های عبدویی، کلانی و ممسنی است. با اینکه عبدویی و کلانی نسبت به نورآباد (ممسنی) فاصله بسیار کمی دارند، در درخت به‌دست‌آمده، زبان‌های ممسنی و کلانی به یکدیگر نزدیک‌ترند تا عبدویی. علت این امر این است که در کلان، به دو زبان لری و تاجیکی تکلم می‌شود که واژه‌های گردآوری‌شده مربوط به زبان لری است و به‌طور طبیعی با زبان لری ممسنی رابطه خویشاوندی نزدیکی دارد. یعنی از درخت به‌دست‌آمده، علاوه بر اطلاعات مربوط به جغرافیا، می‌توان اطلاعات تاریخی از جمله مهاجرت‌ها را نیز استخراج کرد.

درخت‌های فیلوژنی صرفاً ابزاری برای طبقه‌بندی داده‌ها نیستند؛ تحلیل کیفی و کمی این درخت‌ها می‌تواند در بررسی خویشاوندی دور یا نزدیک زبان‌ها و چگونگی انشعاب‌ها و در صورت مطالعه دقیق‌تر، تخمینی از زمان جدایی زبان‌ها، به کار آید و اطلاعات باارزشی درباره تکامل فرهنگی و اجتماعی جوامع در اختیار ما قرار دهد.

در پایان، لازم به یادآوری است که تحلیل درخت فیلوژنی مربوط به زبان‌ها نیاز به دانش‌های مختلفی از جمله زبان‌شناسی، تاریخ، جامعه‌شناسی و... دارد. هدف ما از ارائه این نوشتار تنها معرفی روش کار و ارائه نتیجه حاصل از پیاده‌سازی الگوریتم‌های ساخت درخت فیلوژنی بود. آنچه مسلم است ناهمخوانی‌هایی است که این درخت با برخی از دانسته‌های دانشمندان و محققان زبان‌شناسی ما دارد؛ به‌عنوان مثال، در کتاب *تاریخ زبان‌های ایرانی*، در بخش گویش‌های جنوب غرب ایران، گویش‌های دوانی و کازرونی در یک گروه و گویش لری ممسنی در گروه دیگری قرار دارند (رضائی باغبیدی ۲۰۰۹) اما در درخت ترسیم‌شده (شکل ۲) گویش‌های ممسنی و کازرونی رابطه خویشاوندی نزدیک‌تری دارند و گویش دوانی در شاخه دورتری جای گرفته است.

این ناهمخوانی‌ها را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. دسته نخست این ناهمخوانی‌ها اطلاعات جدیدی است که کمتر مورد توجه بوده و می‌تواند به‌عنوان



دستاوردی نوین در اختیار زبان‌شناسان قرار گیرد تا از منظری جدید به مقوله زبان‌شناسی نگریسته شود و محققان زبان‌شناس با دانش بیشتر و کار تخصصی‌تر به بررسی این موارد بپردازند. دسته دوم خطاهای مربوط به داده‌های ورودی برنامه رایانه‌ای ما است — که باتوجه به حجم بالای داده‌ها، امری محتمل است — و همچنین خطاهایی است که به دلیل نبود دانش کافی در مدل‌سازی دقیق به وجود آمده است، که امیدواریم با مطالعه بیشتر و در تحقیقات آتی، برطرف شوند.

### منابع و کتابنامه

- آذرلی، غلامرضا، 1387، فرهنگ واژگان گویش‌های ایرانی، تهران.  
ارانسکی، یوسیف، 1378، زبان‌های ایرانی، ترجمه علی‌اشرف صادقی، تهران.  
اسفندیاری، احمد، 1380، گویش بروجردی، بروجرد.  
رضائی باغبیدی، حسن، 2009، تاریخ زبان‌های ایرانی، اوساکا.  
شالچی، امیر، 1370، فرهنگ گویشی خراسان بزرگ، تهران.  
کیا، صادق، 1390، واژه‌نامه شصت‌وهفت گویش ایرانی، تهران.  
محمدی املشی، نصرالله‌پور و غلامی، حسین، 1391، فرهنگ واژگان تاتی شمال، تهران.  
مدرسی، یحیی، 1384، درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان، تهران.
- Blomberg, S. et al., 2003, "Testing for Phylogenetic Signal in Comparative Data: Behavioral Traits are More Labile", *Evolution: International Journal of Organic Evolution*, vol. 57, no. 4., pp. 717-745.
- Bouckaert, R. et al., 2012, "Mapping the Origins and Expansion of the Indo-European Language Family", *Science*, vol. 337, pp. 957-960.
- Gray, R. and Atkinson, Q., 2003, "Language-Tree Divergence Times Support the Anatolian Theory of Indo-European Origin", *Nature*, vol. 426, pp. 435-439.
- Windfuhr, G. and Perry, J. R., 2009, "Persian and Tajik", *The Iranian Languages*, ed. G. Windfuhr, London. pp. 416-544.

۲۰۰ واژه مجموعه سوادش

انگلیسی	فارسی
to breath	نفس کشیدن
to burn (intransitive)	سوختن
child (young)	بچه
cloud	ابر
cold (weather)	سرد
to come	آمدن
to count	شمردن
to cut	بریدن
day (not night)	روز
to die	مردن
to dig	کنند زمین
dirty	کثیف
dog	سگ
to drink	نوشیدن
dry (substance)	خشک
dull (knife)	کند
four	چهار
to freeze	یخ زدن
fruit	میوه
to give	دادن
good	خوب

انگلیسی	فارسی
all	همه
and	و (واو عطف)
animal	حیوان
ashes	خاکستر اجاق
back	پشت
bad	بد
bark (of a tree)	پوست
because	چون
belly	شکم
big	بزرگ
bird	پرنده
to bite	گاز گرفتن
black	سیاه
blood	خون
to blow (wind)	وزیدن
bone	استخوان
dust	خاک
ear	گوش
earth (soil)	زمین
to eat	خوردن
egg	تخم مرغ

انگلیسی	فارسی
grass	علف
green	سبز
guts	دل و روده
hair	مو
hand	دست
head	سر
to hear	شنیدن
heart	قلب، دل
heavy	سنگین
here	اینجا
to hit	زدن
hold (in hand)	گرفتن
how	چگونه
to hunt (game)	شکار
husband	شوهر
I	من
ice	یخ
if	اگر
new	تازه
night	شب
nose	بینی
not	نه
old	پیر

انگلیسی	فارسی
eye	چشم
to fall (drop)	افتادن
far	دور
fat (substance)	چرب
father	پدر
to fear	ترسیدن
feather (large)	پر
few	کم
to fight	جنگ
fire	آتش
fish	ماهی
five	پنج
to float	سر رفتن (سر ریز)
to flow	روان
flower	گل
to fly	پرواز کردن
fog	مه
foot	پا
in	در
to kill	کُشتن
know (facts)	دانستن
lake	دریاچه
to laugh	خندیدن

انگلیسی	فارسی
one	یک
other	دیگر
person	شخص
to play	بازیگوشی
to pull	کشیدن
to push	هل دادن
to rain	باریدن
red	قرمز
right (correct)	راست ≠ دروغ
right (hand)	راست
river	رودخانه
road	جاده
root	ریشه
rope	طناب
rotten (log)	پوسیده
rub	مالیدن
salt	نمک
sand	شن
to stand	ایستادن
to stab (or stick)	زدن
star	ستاره
stick (of wood)	چوب
stone	سنگ

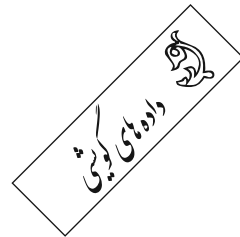
انگلیسی	فارسی
leaf	برگ
left (hand)	چپ
leg	پا
to lie (on side)	خوابیدن
to live	زنده
liver	کبد (جگر)
long	دراز
louse	شپش
man (male)	مرد
many	زیاد
meat (flesh)	گوشت
mother	مادر
mountain	کوه
mouth	دهان
name	نام (اسم)
narrow	باریک
near	نزدیک
neck	گردن
to say	گفتن
scratch (itch)	خارانندن
sea (ocean)	دریا
to see	دیدن
seed	تُخَم (بذر)

انگلیسی	فارسی
straight	راست
to suck	مکیدن
sun	آفتاب
to swell	ورم (آماس)
to swim	شنا کردن
tail	دم
that	آن
there	آنجا
they	ایشان
thick	کلفت
thin	نازک
to think	فکر کردن
this	این
thou	تو
three	سه
to throw	انداختن
to tie	بستن
tongue	زبان
white	سفید
who	چه کسی
wide	پهن
wife	زن (همسر)
wind (breeze)	باد

انگلیسی	فارسی
to sew	دوختن
sharp (knife)	تیز
short	کوتاه
to sing	آواز
to sit	نشستن
skin (of person)	پوست
sky	آسمان
to sleep	خوابیدن
small	کوچک
to smell (perceive odor)	بویدن
smoke	دود
smooth	صاف
snake	مار
snow	برف
some	کمی
to spit	تف کردن
to split	شکافتن
to squeeze	فشار دادن
tooth (front)	دندان
tree	درخت
to turn (veer)	پیچیدن
two	دو
to vomit	قی کردن

انگلیسی	فارسی
wing	بال
wipe	نظافت
with (accompanying)	با
woman	زن
woods	جنگل
worm	کرم
you	تو / شما
year	سال
yellow	زرد

انگلیسی	فارسی
to walk	گردش کردن
warm (weather)	گرم
to wash	شستن
water	آب
we	ما
wet	خیس
what	چه
when	چه وقت
where	کجا



## واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به دام و دامداری در گویش لری شهرستان لنده

سیدباقر خرّمی (دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی)

مرضیه مسیحی پور (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خوارزمی تهران)

### مقدمه

استان کهگیلویه و بویراحمد در جنوب غربی ایران واقع شده و از شمال با استان چهارمحال و بختیاری، از جنوب با استان‌های فارس و بوشهر، از شرق با استان‌های اصفهان و فارس، و از غرب با استان خوزستان همسایه است. این استان در سال ۱۳۴۳ از استان‌های فارس و خوزستان جدا و به عنوان فرمانداری کل، به مرکزیت یاسوج، مستقل گردید و در سال ۱۳۵۵ به استان تبدیل شد. براساس آخرین تقسیمات کشوری این استان شش شهرستان دارد. یکی از این شهرستان‌ها، شهرستان لنده، به مرکزیت شهر لنده است که در مجاورت شهرستان‌های کهگیلویه، بهمئی و بهبهان قرار دارد (جمالیان‌زاده ۱۳۹۲: ۲۱). عموم ساکنان این شهرستان را طایفه‌ها و شاخه‌های مختلف ایل طبیعی گرمسیری تشکیل می‌دهند که به دلیل دور بودن محل‌های اسکان و اتراق این طایفه‌ها از یکدیگر، گاه تفاوت‌های آوایی اندکی در کلام آنها دیده می‌شود. گویش تمامی این افراد لری است.

گویش لری را با توجه به تفاوت‌های داخلی، به سه گروه عمده می‌توان تقسیم کرد: الف) لری لرستان؛ ب) لری بختیاری؛ ج) لری کهگیلویه و بویراحمدی، از میان این سه گروه، گویش لری شاخهٔ کهگیلویه و بویراحمدی به دلیل داشتن ذخیرهٔ واژگانی و ساخت نحوی و آوایی مشترک با زبان فارسی میانه و فارسی امروزی، پیوندی بسیار نزدیک دارد. گویش ساکنان شهرستان لنده لری شاخهٔ کهگیلویه‌ای از شاخه‌های کهگیلویه و بویراحمدی است. از آنجا که معیشت مردم این شهرستان، تا پیش از شهرنشین شدن و روی آوردن به مظاهر شهریت، به زمین و دام وابسته بود، دو عنصر دام و زمین در ادبیات فولکلور این مردم جایگاهی بسیار خاص دارد تا آنجا که رکن و هستهٔ مرکزی بیش از پنجاه درصد مثل‌ها و کنایه‌های آنان یا یکی از عناصر دام و زمین یا یکی از ملحقات آنان است<sup>1</sup>. به همین جهت، نگارندگان در این مقاله تمامی واژگان موجود در حوزهٔ دامداری را گردآوری و دسته‌بندی کرده‌اند. شهرستان لنده در متناهی راه‌های کهگیلویه قرار دارد و فقط ساکنان خود این منطقه به آنجا رفت‌وآمد دارند. مردم این شهرستان به‌خوبی آداب و رسوم و میراث زبانی و فرهنگی پیشینیان خود را حفظ کرده‌اند؛ از این‌رو، گویش آنان در مقابل مظاهر دنیای مدرن چندان تغییر نکرده است و این مسئله ضرورت و اهمیت این تحقیق را بیان می‌کند<sup>2</sup>.

### گوسفند

بل /bal/: گوسفند یا بز که دارای گوش‌های درازی است و لبهٔ گوش‌هایش روی هم افتاده‌اند (گوش‌هایش پهن نیستند).

پشمینه /paʃmina/: گوسفند، قوچ، بره و هر حیوان دارای پشم را می‌نامند.

جلاب /dʒalab/: گوسفندانی که چوب‌دار (خریدار و فروشندهٔ بز و گوسفند) از جایی به جایی دیگر می‌برد.

چپش /tʃapeʃ/: گوسفند نر یک‌ساله یا دوساله که اخته شده است

1) نگارندگان زبانزدها (مثل‌ها)، واژگان بخش کشاورزی و نفرین‌ها را نیز گردآوری کرده و در حال تدوین نهایی آن هستند.

2) از آقای نوید مسیحی‌پور، که این یادداشت را خواندند و نکاتی را به نگارندگان یادآوری کردند، سپاسگزاریم.



خشک /xoʃk/: گاو، گوسفند یا بزى که زاييده ولى شير ندارد يا اصلاً تابه‌حال نزاييده است.

دایه /daja/: گوسفند، گاو یا بز ماده‌ای که مسن است و چندین بار زاييده است.

دبر /debor/: گوسفندی که پشم‌هایش را دوبار چیده باشند.

دولت /dowlat/: بز و گوسفند.

قسر /qaser/: گاو، گوسفند یا بزى که عقیم است.

کاوه /kava/: برّه نر.

کرچال /kortjal/: گوسفند یا بز سیاهی که پیشانی آن سفید باشد.

گوسند /gusend/: گوسفند.

اسب، استر، الاغ

بخته /baxta/: خر نر اخته.

بدرکو /bad-rekow/: بدرکاب، اسب و استر چموش و سرکش.

بور /bur/: اسب و استر سرخ و قرمز رنگ.

بور چال /bur-e-tjal/: اسب یا استری با پیشانی سفید و بدنی بور.

تنخا /tanxa/: چهارپا، مختص الاغ.

چارا /tjara/: چهارپا، اعم از اسب، استر و الاغ.

چرمه /tjarma/: الاغی که رنگ سفید متمایل به خاکستری دارد.

سرخن /sorxan/: اسب یا استر سفید.

سه(ه)ره /so(h)ra/: الاغی که رنگ آن قهوه‌ای مایل به سیاه است.

سم‌گردل /som-gerdel/: ماده الاغ.

سوزه /sowza/: الاغ، مادیان یا استر سفید.

قیطاس /qejtas/: قاطر، کره‌مادیانی که از تخمه الاغ باشد.

کرّه /kerra/: بچه مادیان، الاغ.

کمیت /kemit/: مادیان یا اسب قهوه‌ای رنگ.

کهر /kahar/: مادیان یا اسب سیاه.

گزه /gaza/: الاغی که رنگ بخشی از اندامش مایل به تیره باشد.  
نروک /naruk/: الاغ اخته‌نشدهٔ جوانی که جنب‌وجوش بسیار دارد و از آن برای  
جفت‌گیری استفاده می‌شود.  
نوپالون /now-palun/: کره‌خر مادینه که بزرگ شده است و می‌توان از آن برای بارکشی  
استفاده کرد.  
نوزین /now-zin/: کره‌مادیان یا کره‌اسبی که قابلیت زین‌کردن و سواری داشته باشد، کره  
تازه‌زین‌شده.  
نیله /nila/: اسب و استر کبودرنگ.  
هولی /howli/: کره‌خر، خر جوان و کم‌سن.

#### ماکیان

باز /baz/: مرغی که خال‌های سفید دارد.  
برنی /borni/: مرغ جوانی که هنوز جفت‌گیری یا تخم‌گذاری نکرده است.  
پاپری /papari/: مرغ یا هر پرندهٔ دیگری که پاهایش دارای پر بلند باشد.  
پپلیق /pepeliq/: جوجهٔ تازه‌متولدشده‌ای که بدن بسیار نرم و ضعیفی دارد.  
پرناال /pernal/: جوجه‌های نیمه‌بالغی که مرغ مادر می‌تواند آنها را رها کند.  
تیله /tila/: جوجه.  
جیجه /dʒidʒa/: جوجه.  
خرو /xero/: خروس.  
خصی /xasi/: خروس اخته‌شده.  
سرلی /sereli/: جوجهٔ مرغ یا پرندگان دیگر که هنوز پر در نیاورده یا بخشی از بدنش  
بی‌پر است.  
سهرالیک /sohralik/: ← سرلی.  
غرو /γero/: ← خرو.  
غروس /γerus/: ← خرو.  
غلیتی /γeliti/: مرغ یا خروسی که گردنی بی‌پر داشته باشد.

کرک /kerok/: مرغ کرچ.

گل‌باقله /gol-baqela/: هر حیوانی (به‌ویژه مرغ یا خروس) که پرهایش سفید همراه با خال‌های فراوان رنگی است.

بز

الوس /alus/: بزی که جز سر و گردن، بدنی سفید دارد.

اوزه /owza/: بز سیاه دارای گوش‌های سفید.

بل‌اوزه /bal-owza/: بز بل با گوش‌های دورنگ (زرد و سرخ با خال‌های سفید).

پازن /pazan/: بز نر بالغ.

پازن شش /pazan-e-faf/: بز نر شش‌ساله (عشایر برای بیان سن پازن، عدد را بعد از معدود ذکر می‌کنند. مانند پازن شش و...).

تال /tal/: بز یا الاغی که رنگ آن تیره‌ماییل به آبی کم‌رنگ است.

تیشتر /tjftar/: بز جوان ماده.

تیه‌بز /teja-boz/: بز ماده‌ای که یک‌بار بزاید و قوی باشد.

چله‌زا /tjela-za/: بزغاله‌ای که در نیمه فصل زمستان متولد می‌شود.

ریور /rivar/: بزغاله‌ای که در آغاز بهار متولد می‌شود.

سرموره /sor-mura/: بز قهوه‌ای‌رنگی که چند خط سفید در سر و گردنش باشد.

شکر /jakar/: بزی با رنگ سفید مایل به زرد.

کرچال /kortjal/: بزی پیشانی سفید که گوش‌هایش از یک انگشت کوچک‌تر است.

کرو /keru/: بزی که گوش‌های کوتاه‌تر از یک انگشت دارد.

کروزه /ker-owza/: بز اوزه با گوش‌های کوچک.

کره‌بسه /kerabesa/: بزی که بچه‌اش سقط شده است.

کله /kelar/: بزغاله یا بره‌ای که در پاییز متولد می‌شود.

کمری /kamari/: بزی که خط‌های روی کمرش به رنگی غیر از رنگ بقیه بدنش است.

ک(ه)ره /ka(h)ra/: بزغاله.

گره /garra/: بز سیاه با دو خط عمود سفید از پیشانی تا پوزه.

مندال /mandal/: بزغاله و بره.

مورا /mura/: بز سیاهی که چند خط سفید در سر و گردنش باشد.

وَرُون /varun/: بزغاله نر نسبتاً جوانی که اخته شده و برای حرکت جلوی گله پرورش داده می‌شود.

هل /hol/: بز بی شاخ.

## گاو

پورینه /porina/: گوساله نر.

پورینه‌دوش /porina-duf/: گاوی که گوساله نر آن یک‌ساله است و همچنان آن را می‌دوشند.

پل /pol/: گاو نر.

چال /tʃal/: گاو سیاه پیشانی سفید.

رش /raf/: گاو سیاه.

شنگل /ʃangol/: گوساله ماده‌ای که دو یا سه ساله است.

شول /ʃul/: گاو سیاه با دم یا پیشانی سفید.

غزغاو /ʔaʒʔav/: گاو میش کوهی.

گا /ga/: گاو.

گره /gere/a/: گوساله.

گور /gowar/: گوساله.

ماگا /maga/: ماده‌گاو مسنی که بیش از یک‌بار زاییده و یکی از گوساله‌هایش هم زاییده باشد.

نژدی /naʒdi/: گاو اسرائیلی.

نوند /nevand/: گاو نر جوان قدرتمندی که با گاوهای ماده جفت‌گیری کند.

ورزا /varza/: گاو نر اخته که در کارهای کشاورزی از آن استفاده می‌کنند.

## سگ

بی‌زوون /bi-zavun/: زبان‌بسته، سگ.

بی‌نم /bi-nom/: بی‌نام، سگ.

تيله کتو /tila-ketu/: نوزاد سگ یا سگ نوجوان.

پوسیل دز /pusil-doż/: سگی که وسایل چرمی یا پارچه‌ای (گاه پاپوش) را می‌دزدد.

چول /tʃul/: سگی که مچ دستش شکسته یا فلج است (مشترک بین انسان و حیوان).

دزگر /doż-ger/: سگی که کمین می‌کند و ناگهان به افراد حمله‌ور می‌شود.

قدله /qedela/: توله‌سگ.

قده /qeda/: (1) ← قدله؛ (2) با تغییر لحن، صوتی است برای دور کردن و راندن سگ.

کتو /ketu/: سگ.

لاس /las/: سگ ماده.

و فل /vafal/: سگ ماده آماده جفت‌گیری.

#### فراورده‌ها

اسپیدی /esbidi/: ماست.

اودولون /ow-dulun/: آبی که از کیسه تیور در ظرفی بزرگ می‌چکد و با پختن آن کرا به

دست می‌آید.

تود /tud/: لایه نازک چربی که در اثر گرم شدن شیر روی آن جمع می‌شود؛ سرشیر.

توگ /tug/: ← تود.

تیور /tiver/: دوغ پخته‌شده آب‌رفته که با آن کشک درست می‌کنند.

خاگ /xag/: تخم مرغ.

خایه /xaja/: تخم پرندگان و ماکیان.

دل /dal/: مجموعه محصولات لبنی.

دو /du/: دوغ.

روغن خش /ruqan-e-xaf/: روغن حیوانی.

ریچال /ritʃal/: نوعی دوغ که کاسنی تازه و کلوس در آن می‌ریزند و می‌پزند و می‌نوشند.

کرا /kara/: قره‌قوروت.

کراکری /kara-keri/: ← کرا.

لوی /levi/: آغوز، شیر احشامی که تازه زایمان کرده باشند.  
ماس /mas/: ماست.

### فراورده‌های پشمی

بنه /bana/: توری که از موی بز یا پشم گوسفند بافته می‌شود و برای حمل دسته‌های غلاتِ دروشده به کار می‌رود.

خولی /xoli/: قالی بافته‌شده از موی رنگ‌شده بز.

دول /dul/: ظرف آبخوری تهیه‌شده از پوست بزغاله که به وسیله سه چوب صاف و هم‌اندازه سر پا می‌ایستد.

کرس /kars/: طنابی به هم‌بافته از پشم گوسفند که رشته‌های آن در هم، گرد و مدور است و برای بستن و باربری ستوران به کار می‌رود.

کرن /keren/: رشته‌های مویی تابیده که آنها را روی هم گرد و مدور کرده باشند.

گله /gela/: پشم شسته، تابیده و گلوله‌شده آماده برای رشتن.

مشکول /majkul/: مشک کوچکی که اغلب از پوست بزغاله تهیه می‌شود.

نمد /named/: نمد.

هور /hur/: خورجینی برای نگهداری غلات و حبوبات که دهانه آن از عرض باز می‌شود.

وریس /veris/: طنابی بافته‌شده از موی بز که عرض آن از آوار کمتر ولی طول آن بیشتر است و از آن برای محکم کردن بار بر پشت چهارپایان استفاده می‌کنند.

### مکان‌های نگهداری

ارن /aren/: جایگاهی برای نمک دادن به گوسفندان.

جاخور /dʒaxur/: محل نگهداری احشام.

چال /tʃal/: آشیانه و لانهٔ ماکیان و پرندگان.

قاش /qaʃ/: محلی برای نگهداری حیوانات و دام‌ها که دیوارهٔ آن را از سنگ، هیزم یا تورهای سیمی کلفت می‌سازند.

هوشا /howʃa/: ← قاش.

کرکر /korkor/: قفس ماکیان که از ساقه‌های نازک بادام بافته می‌شود.  
کله‌بره /kela-bara/: اتاقی کوچک با دیوارهای کوتاه (عموماً یک متری) ساخته شده از سنگ و کاه‌گل که از آن برای نگهداری بره استفاده می‌شود.  
گله‌دونی /gala-duni/: محل نگهداری احشام در زمستان.

### آفات و بیماری‌ها

بارو /baru/: دانه‌ای که در پستان دام رشد می‌کند و در اثر آن، کم‌کم پستان دام کوچک می‌شود و دیگر شیر تولید نمی‌کند.

پیکک /pikak/: آنفولانزای مرغی.

توکه /tavaka/: تب برفکی، نوعی بیماری که دام در اثر ابتلای به آن، در فصل تابستان تب می‌کند و دست و پایش سست و کرخت می‌شود، و حتی ممکن است به مرگ حیوان منجر شود.

جیک /džik/: حشره‌ای خونخوار که تابستان‌ها به بدن گاوها می‌چسبد و خون آنها را می‌مکد.

دنه /dana/: دانه‌های کوچکی شبیه به مورچه که در بدن گوسفندان ظاهر می‌شوند و در اثر آن، گوسفند بیمار کم‌خوراک می‌شود. اگر این بیماری اندام‌های داخلی جانور را درگیر کند، باعث مرگ آن می‌شود.

ره /re/: اسهال حیوانی، به ویژه اسهال بره و بزغاله‌های شیرخوار.

ره‌زهلی /re-zahli/: بیماری‌ایی که دام، در اثر ابتلای به آن، دچار اسهال خفیف می‌شود و پس از آن می‌میرد.

سهه /saha/: بیماری که در اثر آن سم احشام از وسط ترک برمی‌دارد.

شو /ju/: اسهال حیوانی، به ویژه اسهال گاو.

شیربرکی /fir-beraki/: بیماری که بر اثر آن، دام تب می‌کند و شیرش بریده‌بریده می‌شود.

شیلوم /filom/: دانه‌های گوشتی شبیه به زگیل که در بدن و به‌خصوص در صورت انسان و حیوان پدیدار می‌شود.

کرنه /kerna/: جانوری که به بدن خر و شتر و گاو می‌چسبد و از خون آنها تغذیه می‌کند.

گری /gari/: ریزش موی حیوانات به دلیل نوعی قارچ پوستی.

### فضولات حیوانی

پشکل /peʃkel/: پشکل.

تسله /tesela/: سرگین الاغ و اسب.

تکه /taka/: سرگین گاو.

ترک /tark/: سرگین چهارپایان اعم از استر، اسب، الاغ و ...

قره /qara/: آمیخته‌ای از مدفوع و ادرار چهارپایان که در فصل زمستان در محل نگهداری آنان تولید می‌شود.

کوت /kut/: مدفوع حیوانات اهلی.

گاله /gala/: پهن پهن شده گاو که آن را با کاه مخلوط و به صورت گلوله خشک کرده و به جای سوخت از آن استفاده می‌کنند.

گمبیل /gambil/: اسهال گوسفندان در فصل بهار که باقی‌مانده آن روی پشم گوسفندان خشک می‌شود.

گمبیله /gambila/: ← گمبیل.

گی‌گا /gi-ga/: پهن گاو.

### خوارک اسب و استر و الاغ، دام‌ها و ماکیان

بریم /barim/: علف‌های هرز حاشیه زمین‌های کشاورزی.

بلی-بط (/bali(t)/: میوه درخت بلوط خشک و انبارشده (غذای زمستانی دام‌ها).

پرکونه /perkuna/: آرد خمیرشده‌ای که به جوجه‌ها می‌دهند.

پریکه /parika/: برگ درخت بلوط.

پوقه /puqa/: ساقه خشک و دروشده برنج.

جوشیر /dʒoʃir/: جاشیر.

سوزه /sowza/: علف‌های سبز خشک‌شده برای تغذیه تابستانی دام‌ها.



علیقه /aliqa/: خوراک ستوران از کاه، یونجه، علف و ... .  
قصیل /qasil/: جو سبز و نارس که برای چهارپایان بریده می‌شود.  
پر کنار /par-e-kenar/: برگ درخت سدر (خوراک بزغاله‌ها).  
که /ka/: کاه.

مسیس /masis/: جو خردشده برای خوراک احشام.  
یونجه /jondʒa/: یونجه.

#### اندام‌ها

آسنگ /aseng/: سنگ‌دان ماکیان و پرندگان.  
بت /bet/: گلو.

بله‌دم /bala-dom/: دُم بز.  
پشتیک /poftik/: پیشانی.

پلی /pali/: پهلو.

پن /pan/: زیر دُم احشام ماده.

پند /pend/: بیضه دام نر.

تره /tara/: پوزه حیوان.

جر /dʒer/: کمر.

جیله /dʒila/: چینه‌دان.

جیله‌غار /dʒila-qar/: ← جیله.

چل /tʃel/: زیر بغل.

چلو /tʃelu/: تاج خروس.

خایه /xaja/: بیضه انسان و حیوان نر.

خردم /xordom/: گوشت قرمز و آویزان زیر منقار خروس.

خس /xas/: استخوان.

دندر /dender/: دنده.

دیم /dim/: دُم.

دیمه /dima/: دنبهٔ گوسفند.

دیمه‌کون /dimakun/: برآمدگی بالای مقعد خارجی ماکیان.

روی-ک (ک) /ruji(k): روده.

روی‌گرگ‌نخر /ruji-gorg-naxar/: رودهٔ بزرگ که حتی حیوانات وحشی آن را نمی‌خورند.

زلی /zali/: کیسهٔ صفرا.

زونی /zuni/: زانو.

زَوون /zavun/: زبون.

سرو /serow/: شاخ.

سس /ses/: ریه، شش.

شیردون /firdun/: شیردان.

قردم /qordom/: ← خردم.

قره /qara/: شاخ حیوانات؛ گاه پاهای چهارپایان را نیز می‌گویند.

قلیت /qelit/: گردن.

کا /ka/: کفل حیوانات اهلی.

کرو /keru/: مفصل دست یا پای حیوانات.

کلم /kalm/: دندان سگ.

کله /kala/: فضای میان دو شاخ احشام.

کم /kom/: شکمبه.

گرده /gorda/: کلیه.

گلون /gelun/: پستان.

گند /gond/: بیضه، تخم.

گوک /guk/: تیزی استخوان کفل انسان یا حیوان.

گون /gun/: ← گلون.

گیر /gir/: دندان حیوانات اهلی.

لیوون /lejuvun/: جفت که هنگام زایمان از بدن حیوان خارج می‌شود.

مازه /maza/: ← جر.

نال /nal/: نعل پای اسب و الاغ و استر.

هس /has/: ← خس.

### ابزارهای مربوط به دامداری

آوار /avar/: طنابی پهن که از آن برای بستن و حمل بار استفاده می‌شود.

اوسار /owsar/: افسار، وسیله‌ای که معمولاً از طناب ساخته می‌شود و برای مهار حیوان، به سر چهارپایان انداخته می‌شود.

اوکشی /ow-kajfi/: پوششی عموماً تهیه‌شده از گونی یا موی بز که بر پشت الاغ می‌گذارند و مشک یا بشکه آب را درون آن می‌نهند. این وسیله برای حمل آب از چشمه به روستا استفاده می‌شود.

پشم(و)رچین /paʃm-a(va)rtʃin/: وسیله‌ای آهنی با لبه‌های بلند و تیز که با آن، پشم گوسفند و موی بز را قیچی می‌کنند.

پولیم /polim/: بند بافته‌شده کوتاهی که دو سر آن را به قسمت عقب اوکشی، هور و... می‌بندند و برای استحکام و حفظ تعادل الاغ، دم حیوان را از آن رد می‌کنند.

تنگ /tang/: طنابی بافته‌شده از موی بز که با آن بار، زین و یا اوکشی را بر پشت چهارپایان استوار می‌کنند.

تنگاسه /tangasa/: حلقه فلزی که به وسیله آن، دو سر تنگ به هم متصل می‌شود.

جر /dʒar/: یوغ چوبی که هنگام کشت بر گردن الاغ، استر یا گاو می‌بندند تا به وسیله آن، خیش را بکشند.

جفت /dʒoft/: ← جر.

خرج /xordʒ/: خورجین بافته‌شده از موی بز.

جل /dʒol/: پوششی که بر پشت حیوانات بارکش، زیر زین یا اوکش می‌اندازند تا کمر حیوان آسیب نبیند.

جون /dʒeven/: چوبی که زیر آن غلتک‌هایی نصب می‌کنند و بر گردن گاو می‌بندند و بر بالای غله‌ای که از کاه جدا نشده باشد می‌گردانند تا غله از کاه جدا شود.

چ(ه)ره /tʃa(h)ra/: قیچی بزرگی که با آن موی بزها و گوسفندان را می‌چینند.  
درا /dara/: زنگی که به گردن چهارپایان به‌خصوص گوسفندان می‌آویزند.  
رفیده /refida/: پوششی نرم که برای جلوگیری از خراشیدگی و جراحت، زیر دم الاغ می‌گذارند.

رونکی /runaki/: تسمه عقب پالان که بر ران چهارپایان بارکش قرار می‌گیرد.  
زنگل /zangol/: درا، زنگوله‌ای که به گردن گوسفند، گاو یا بز می‌آویزند.  
شله /ʃala/: ← اوکشی.

عرق‌گر /araq-ger/: جلی از موی بز یا پشم گوسفندان که برای جلوگیری از عرق کردن چهارپایان، زیر زین، بر پشت اسب، استر یا الاغ می‌اندازند.

قاش /qaʃ/: قسمت جلویی زین اسب که از چوب یا فلز ساخته می‌شود.  
قچه /qatʃa/: قلابی چوبی یا آهنی که به انتهای طناب وصل می‌شود و با استفاده از آن، دو سر طناب (اغلب وریس) را زیر شکم چهارپایان محکم می‌کنند.

کاور /kaver/: چوب کوتاه و نازکی که برای جلوگیری از شیر خوردن بزغاله از پستان بز، در دهان بزغاله می‌گذارند و سر آن را با ریسمان به سرش می‌بندند.

کشيله /keʃila/: پوششی نرم که هنگام شخم بر گردن ستوران می‌بندند و یوغ را بر آن قرار می‌دهند.

کولون /kulon/: پوششی ضخیم که بر الاغ و استر می‌نهند و اغلب از برگ درخت نخل یا کاه ساخته می‌شود.

لوی /lavi/: چوب‌هایی که از سوراخ‌های چهارگانه یوغ رد می‌کنند و دوبه‌دو زیر گردن گاو، الاغ یا استر می‌بندند.

لیسه /lisa/: سنگی که در آغل یا هر جای دیگری نصب می‌کنند و بر روی آن نمک می‌ریزند تا چهارپایان آن را بلیسند.

### فعالیت‌های اسب و استر و الاغ، دام‌ها و ماکیان

بر /bar/: جفت‌گیری گاو و گوسفند نر و ماده برای تولید مثل.

بل /bol/: پرش رو به جلو یا عقب.

پرتیفکه /*pertifka*/: خاک‌بازی مرغ، حالتی که مرغ با پاهای خود خاک را به هوا می‌پاشد.  
تسنیدن /*tosnidan*/: جفت‌گیری مرغ و خروس.  
تنگله /*tengela*/: بالا و پایین پریدن احشام بر اثر هیجان زیاد.  
فل /*fal*/: مادیان و ماده‌خر آماده برای جفت‌گیری.  
کرتیل /*keretil*/: جفت‌گیری (اغلب برای ماکیان به کار می‌رود).  
کره‌بسن /*kerabesan*/: سقط شدن و از بین رفتن کره‌الاغ یا مادیان قبل از تولد.  
گلو زیدن /*gelu-zejdan*/: غلت زدن (بیشتر برای چهارپایانی مانند الاغ و قاطر به کار می‌رود).  
لیز /*liz*/: پناه گرفتن ماکیان در جایی برای بیتوته.

#### فعالیت‌های انسانی در قبال دام‌ها

بر /*bor*/: چیدن پشم گوسفند.  
ترز(د)نیدن /*terz(d)anidan*/: کز دادن موی کله و پاچه گوسفند و بز برای طبخ کله‌پاچه.  
چارنیدن /*tfarnidan*/: نگهداری و مراقبت (بیشتر برای حیوانات اهلی به کار می‌رود)؛ نیز چوپانی.  
خونیدن /*xownidan*/: قرار دادن مرغ کرچ روی تخم‌ها برای جوجه‌کشی.  
دِدونه /*de-duna*/: دونوبتی، یعنی چوپان ظهر گله را به خانه بازگرداند و عصر دوباره آنان را به چرا ببرد.  
دش(ک)نیدن /*def(ka)nidan*/: جدا کردن رشته‌های پشم و موی بز و گوسفندان.  
د(ه)تن /*do(h)tan*/: دوشیدن گاو، گوسفند یا بز.  
شوکه /*show-ka*/: بردن گوسفندان و سایر احشام برای چرا در شب‌های مهتابی و نمک دادن به آنها.  
گلندن /*gelondan*/: کندن پوست حیوان پس از ذبح آن.  
وریس‌دراز /*veris-deraz*/: جلوگیری از جابه‌جایی حیوانات با استفاده از طناب به نحوی که یک سر طناب را به پای حیوان و سر دیگر آن را به میخ‌طویله، سنگ یا درختی می‌بندند.

### صدای دام‌ها

باکه /baka/: صدای پازن هنگام جفت‌گیری با ماده.

بورّه /burra/: صدای گاو و گوساله.

پاس /pas/: پارس سگ.

زاره /zara/: عرعر خر.

سگ‌سگله /sag-sagala/: سر و صدایی که سگ‌ها ایجاد می‌کنند.

ش(ه)نه /je(h)na/: شیهه اسب یا استر.

کاره /kara/: صدای بز.

گازگاز /gaz-a-gaz/: صوتی که مرغ قبل یا بعد از تخم‌گذاری تولید می‌کند.

لرنیدن /lernidan/: سر و صدای میش و بره.

ورنیدن /varnidan/: صدای بلند بز یا گوسفند هنگام جدا ماندن از گله.

### اصوات انسانی در برخورد با دام‌ها

بربری /bara-bari/: آوازی برای چرانیدن بره‌ها.

تيله تيله /tila-tila/: آوازی برای فراخواندن سگ.

چخ /tʃex/: صوتی برای راندن سگ.

چچ /tʃetʃ/: صوتی برای حرکت دادن یا تاراندن گوسفندان.

چش /tʃeʃ/: ← چچ.

رره /rre/: صوتی برای فراخواندن گاو.

ژه /ʒe/: صوتی برای تشویق گاو نر به جفت‌گیری با گاو ماده.

قده‌قده /qeda-qeda/: آوازی برای فراخواندن سگ برای خوردن غذا؛ با تغییر لحن، صوتی

است برای راندن سگ.

کچی کچی /ketʃi-ketʃi/: صوتی برای فراخواندن ماکیان به برچیدن دانه.

کش /keʃ/: آوازی برای دور کردن مرغ و خروس.

گره /gere/: آوازی برای دور کردن گوساله.

هژ /heʒ/: ← ژه.

وه گا /vah-ga/: صوتی برای راندن گاو هنگام زراعت یا برای دور کردن از مکانی.  
ووهه /vowha/: صوتی برای متوقف کردن یا برگرداندن گاو.  
هخ /hex/: صوتی برای به حرکت در آوردن بز.  
هش /hof/: صوتی برای حرکت دادن یا دور کردن الاغ.  
هشششش /hoffff/: صوتی برای متوقف کردن الاغ.  
هودرو /howdarow/: آوازی که هنگام شخم‌زدن زمین به وسیله گاو برای به حرکت درآوردن یا مهار حیوان، سر داده می‌شود.  
هوشه /howfa/: صوتی برای متوقف کردن گوسفند و الاغ.

#### منابع

جمالیان‌زاده، سیدبرزو و برومندی، ندا، 1392، بخشی از فرهنگ عامیانه و ادبیات شفاهی کهگیلویه، یاسوج.





## واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به دام و دامداری در گویش لری باوی

یاسمن رضایی (دانشجوی کارشناسی ارشد رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تبریز)

### 1. مقدمه

ایل باوی<sup>1</sup> از ایلات لری است که در جنوب استان کهگیلویه و بویراحمد در منطقه باشت و باوی سکونت دارند. منطقه باشت و باوی، در مجموع، حدود نوزده درصد از مساحت این استان را شامل می‌شود. قلمرو مذکور، از جنوب، به ماهور میلّاتی و از شمال، به بویراحمد علیا و چرام محدود می‌شود. رودخانه زهره مرزهای جنوبی، رودخانه فهلیان و پرین مرزهای شرقی، رودخانه شمس‌عرب بخشی از مرزهای غربی منطقه را تشکیل می‌دهند. از منظر ساختمان ایلی منطقه باشت باوی دارای پنج تیره و پنج طایفه مستقل و یکصد و هشت اولاد است (عسکری 1385). استان کهگیلویه و بویراحمد در جنوب غربی ایران واقع شده است.

گویشی که در منطقه باشت و باوی بدان تکلم می‌شود گویش لری باوی است. به لحاظ طبقه‌بندی زبان‌های ایرانی، این گویش زیرشاخه گویش‌های ایرانی نو

---

(1) مردم محلی خود را بابوئی و یا باوی می‌نامند. منشأ اصلی این ایل طایفه بابوئی در استان خوزستان است. ایل باوی، چهارصد سال پیش، از این طایفه جدا شد و به منطقه‌ای که امروز باشت و باوی نامیده می‌شود، مهاجرت کردند و سکنی گزیدند.

جنوب‌غربی است و در دسته لری جنوبی، شاخه کهگیلویه‌ای جای می‌گیرد (نک: آئنبه 2003: 176). گویش باوی در درون خود لهجه‌های گوناگونی دارد.

باوی ایلی نیمه‌کوچ‌رو است. رکن اصلی اقتصاد باویان دامداری است. هر خانواده باوی عموماً تعداد زیادی بز، تعدادی گوسفند و یک یا چند گاو دارد. از شیر این دام‌ها محصولاتی متنوع از جمله ماست، کره، دوغ، کشک و... برای مصرف خود و فروش در شهر، تهیه می‌کنند. همچنین وعده‌های غذایی اصلی آنان از شیر و محصولات آن تهیه می‌شود. از خر نیز برای حمل و نقل استفاده می‌کنند. در مسیرهای سنگلاخ و دشوار که از ماشین نمی‌توان استفاده کرد، به‌ویژه به هنگام کوچ، برای جابه‌جایی افراد و وسایل از خر استفاده می‌شود. تعداد کمی از خانواده‌ها هنوز هم اسب دارند. اما در گذشته، اسب وسیله اصلی جابه‌جایی افراد برای مسافت‌های طولانی بوده است. از این رو، دام نقش عمده‌ای در زندگی آنها ایفا می‌کند. واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به دامداری و انواع دام به تفکیک رنگ و سن و جنسیت جایگاه ویژه‌ای در این گویش دارد. کلمات و اصطلاحات خاصی در این حوزه وجود دارد که با دیگر مناطق لر نشین شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارد. متأسفانه تعداد بسیار زیادی از این واژه‌ها مختص دامداری از یادها رفته‌اند و کاربرد واژه‌های باقی‌مانده روزبه‌روز کمتر می‌شود و در واقع، به منزله کلماتی خاطره‌انگیز برای گویشوران میان‌سال و کهن‌سال، به مرور تکرار می‌شوند.

## 2. اهمیت و پیشینه پژوهش

پویایی گویش لری باوی به دلایل گوناگون درون‌قومی و برون‌قومی در معرض تهدید جدی قرار دارد. جایگزینی روزافزون واژه‌ها از زبان معیار از مهم‌ترین دلایل فاصله‌گیری این گویش از صورت کهن‌تر خود است، که باعث نابودی تعداد قابل‌توجهی از واژه‌های خاص این گویش شده است و بیم آن می‌رود که این گویش، در آینده‌ای نه‌چندان دور تبدیل به لهجه‌ای از فارسی شود. بنابراین به نوشتار درآوردن

این گویش، برای حفظ گنجینه و واژگانی آن، ضروری است، تا بتوان از زوال آن جلوگیری کرد و همچنین در آینده با تجزیه و تحلیل این داده‌ها، از آنها بهره برد. در زمینه گویش‌های مختلف لری پژوهش‌هایی انجام شده است؛ از جمله گزارش گویش‌های لری (حضور 1316)، «به‌روزرسانی لری: چند زبان» (آئینی 2003)، گویش بختیاری کوه‌رنگ (طاهری 1389)، «ریشه‌شناسی چند واژه از لری بویراحمدی» (همو 1391). در اثر اخیر تعدادی از واژگان لری مربوط به دام به چشم می‌خورد؛ همچنین پایان‌نامه‌هایی در سطح کارشناسی ارشد از جمله توصیف ساختمان گروه فعلی و اسمی در گویش لری بویراحمدی: لهجه باشتی (گرامی 1371) و توصیف گویش لری ممسنی (بهشتیان 1375). اما تا جایی که نگارنده آگاهی دارد، گزارشی از واژه‌های مختص دام و دامداری در گویش لری باوی ارائه نشده است.

### 3. روش پژوهش

با توجه به اینکه نگارنده خود گویشور باوی است، از روش میدانی بهره گرفته است. با سپری کردن اوقاتی در روستاهایی که به گویش لری باوی تکلم می‌کنند، واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به دام و دامداری استخراج شده و پس از دسته‌بندی، به ترتیب حروف الفبا ثبت شده‌اند. برای آوانگاری، از شیوه‌نامه ثبت گویش‌های ایرانی که در وبگاه رسمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی به ثبت رسیده (نک: [persianacademy.ir](http://persianacademy.ir))، استفاده شده است. ترجمه واژه‌ها با توجه به دیدگاه گویشوران انجام شده است، یعنی مانند آنچه در میان گویشوران رواج دارد، هر جا که صفتی به‌تنهایی به کار رفته، آن کلمه مختص بز است. اما در صورتی که آن صفت برای دام‌های دیگر نیز به کار رفته باشد با نام آن دام همراه خواهد بود؛ مانند پیسه. این واژه به‌تنهایی به معنی «بز سفید با خال‌های سیاه» است و گی پیسه یعنی «گاو سفیدی که خال‌های سیاه دارد».

#### 4. واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به دام و دامداری

##### 1.4. اصطلاحات مربوط به بز<sup>1</sup>

آخته /axta/: بز نری که آن را برای رهبری گله اخته کرده‌اند.

الوس /alus/: بز دو رنگ سیاه و سفید.

الوس گمری /alus-kamari/: بزى که نیمی از بدنش سفید و نیم دیگرش سیاه باشد.

اوزه /owza/: بزى که گوش‌های پهن بزرگ و سفید دارد.

بارکه /bârka/: صدای پازن.

بره /bara/: صدای بز.

بز تال /bæz-e tâl/: بزى که موهایش به رنگ تیره مایل به سبز است.

بله /bala/: بزى که گوش‌هایش بلند است.

پازن /pâzan/: بز نر.

پته /pæta/: بز خال‌دار سیاه و سفید.

پیسسه /pisa/: بز سفیدی که خال‌های سیاه دارد.

تیشتر /tištâr/: بز ماده‌ای که برای اولین بار آماده جفت‌گیری است.

جَبور /jabur/: بز یک‌رنگی که دو طرف گردنش قهوه‌ای است.

چَپش /čapos/: بز نر فحل.

چَپون /čapun/: چوپان، بزچران.

خار اوزه /xâr-owza/: گیاهی که بر روی برگ‌های سبز آن خارهای ریزی به رنگ سفید

وجود دارد. بز اوزه از آن خار تغذیه می‌کند.

ریش /riš/: موی زیر چانه بز.

ریش‌دار /riš-dâr/: بزى که زیر چانه‌اش موی بلند دارد.

سِرُو /serow/: شاخ بز.

---

(1) به این دلیل که دام اصلی باویان بز است؛ به نظر می‌رسد که واژه‌ها در این زمینه غنی‌تر هستند و برای هر حالت خاص بز اصطلاحی وجود دارد. اصطلاحات مربوط به انواع دیگر دام بر آن مبنا شکل گرفته است؛ به طوری که گویشوران، در توضیح انواع دیگر دام، از حالات مختلف بز بهره می‌گیرند.

سُر /sor/: بز قهوه‌ای.

سُرگردی /sor-gordi/: بز سیاهی که سینه‌اش سفید است.

سُر به شاخی /sor-yašâxi/: بزى که یک شاخش شکسته است.

سه‌أوزه /se:(h)-owza/: بزى که گوش‌های پهن و بلند سیاه دارد.

سه‌بله /se:(h)-bala/: بز سیاهی که گوش‌های بلند دارد.

سه‌سُر /se:(h)-sor/: بز سیاهی که گوش‌های پهن و بلند دارد.

سیل‌آذین /seyl-âzin/: بزى به رنگ سیاه که خطّ سفیدی بر روی گردن دارد.

شکر /šakar/: بزى به رنگ سفید مایل به زرد.

شهاز /šahâz/: بز نری که به گردنش دراع می‌اندازند و به عنوان رهبر جلوی گله حرکت

می‌کند و بزهای دیگر به دنبال آن می‌روند و با صدای دراع، راه را پیدا می‌کنند. معمولاً

برای این کار، بز اخته‌شده را انتخاب می‌کنند.

کاره /kâra/: صدای بزغاله.

کاوه /kâva/: بز نری که برای اولین بار آمادۀ جفت‌گیری باشد.

کچی /kači/: بز پیشانی سفید.

کره /ka:ra/: بز زیر یک سال، بزغاله.

کُرأوزه /kor-owza/: بزى با گوش‌های کوتاه سفید.

کُرَبَل /kor-bal/: بزى که گوش‌هایش نه بلند است و نه کوتاه.

کُرچال /kor-čâl/: بز پیشانی سفید با گوش کوتاه.

کُرَسُر /kor-sor/: بزى که گوش‌های کوتاه دارد.

کُرَسُرچال /kor-sor-čâl/: بز سفیدی که گوش‌های کوتاه دارد.

کُری /kori/: بز سیاه.

کُری‌قندی /ka:rey-qandi/: بزغاله خیلی سفید.

گِبرک /geberak/: بزغاله تازه به دنیا آمده که می‌خواهد روی پاهای خود بایستد.

گره /gara/: بز سیاهی که دور سر و گردنش موهای قهوه‌ای دارد.

گله‌گمبو /gala-gambu/: بز نری که در فصل جفت‌گیری در گله‌ای که به آن تعلق دارد جفت‌گیری نمی‌کند و وارد گله‌های دیگر می‌شود.  
گله‌دار /gala-dâr/: بزى که دو زاندهٔ آویزان زیر چانه‌اش دارد.  
هُل /hol/: بز بدون شاخ.

#### 2.4. اصطلاحات مربوط به گوسفند

بره /bara/: گوسفند زیر یک سال، بره.  
بورچال /bur-čâl/: گوسفندی که سرش حنایی‌رنگ است.  
پشگل /pešgel/: مدفوع گوسفند و بز.  
دُمبلان /dombalân/: بیضهٔ گوسفند.  
سُرچال‌گردی /sor-čâl-gordi/: گوسفندی که تمام بدنش به رنگ قهوه‌ای یا هر رنگ دیگر است، ولی پهلو و گردنش سفیدرنگ است.  
سُرخ /sorx/: گوسفند حنایی‌رنگ.  
سیسار /sisâr/: گوسفند سفید.  
شاخین /šâxin/: گوسفند شاخ‌دار.  
قوچ /quč/: گوسفند نر بالغ.  
کال‌چال /kâl-čâl/: گوسفندی که سرش سفیدرنگ است.  
کاو /kəow/: گوسفندی که رنگی خاص مایل به سبز دارد.  
کاوگه /kəowga/: گوسفندی که رنگ آن سبز پررنگ است.  
کُرسیسار /kor-sisâr/: گوسفند سفیدرنگی که گوش‌های کوتاه دارد.  
لره /ləra/: صدای گوسفند.  
مُل‌سه /mol-se(h)/: گوسفندی که گردنش سیاه است.  
میش /miš/: (1) گوسفند؛ (2) در تقابل با قوچ به معنی «گوسفند ماده» است.  
میش دوبره‌ای /miš do-bara-i/: گوسفندی که دو برهٔ زاییده است.  
میش کال /miš-kâl/: گوسفند سیاه.

وَرَنَدیل /varandil/: گوسفند مادهٔ بالغ که برای اولین بار آمادهٔ جفت‌گیری شده است.  
مسن ترها بَرَنَدیل /barandil/ تلفظ می‌کنند.

#### 3.4. اصطلاحات مربوط به گاو

بوره /bura/: صدای گاو.

تَپِه /tapa/: مدفوع گاو.

شَنگَل /šangol/: گاو مادهٔ جوان.

گا /gâ/: گاو.

گاپون /gâ-pun/: گاوچران.

گاخش /gâ-xeš/: گاو آهن.

گارون /gâ-run/: گاوران. به کسی که زمین را با گاو شخم می‌زند گارون می‌گویند.

گوئر /guar/: گوساله.

گی پیسه /gey-pisa/: گاو سفیدی که خال‌های سیاه دارد.

گی چال /gey-čâl/: گاو پیشانی سفید.

گی رَش /gey-raš/: گاوی که پوستش قهوه‌ای تیره است.

گی زرد /gey-zard/: گاو زرد.

گی سَز /gey-so:z/: گاو سفید.

گی سه /gey-se:(h)/: گاو سیاه.

گی کِل /gey-keł/: گاوی که گوشش بریده شده است.

ماگا /mâ-gâ/: گاو مادهٔ پیر.

نوبند /nu:band/: گاو نر جوان.

نوبند دوبهار /nu:band do-bahâr/: گاو نری که دو بهار را پشت سر گذاشته است.

ورزا /varzâ/: گاو نر پیر.

#### 4.4. اصطلاحات مربوط به خر

پهن /pehen/: سرگین.

تمخا /tamxâ/: چارپای باربر.

- جل /jɔl/: خورجین مخصوص خر.  
چرمه /čarma/: خری که رنگ آن سفید و خاکستری است.  
خرسُر /xar-so:z/: خر سفیدرنگ.  
دیوه /diva/: خر سیاه‌رنگ.  
زردّه /zarda/: خری که رنگ آن متمایل به زرد است.  
سُرّه /so:ra/: خری که رنگ آن بین قهوه‌ای و سرخ است.  
سُرّ /so:za/: خر سفیدرنگ.  
کاپولی /kâpuli/: جُل مخصوص خرهای بزرگ.  
کَنتر /kanator/: وسیله‌ای چوبی یا آهنی که روی خر می‌گذارند تا وسایل را روی آن بگذارند.  
گَزه /gaza/: خری که رنگ آن خاکستری است.  
هاره /hâra/: صدای خر.  
هولی /holi/: کره خر.  
5.4. اصطلاحات مربوط به اسب  
بور /bur/: اسبی به رنگ قهوه‌ای متمایل به سرخ.  
بورچال /bur-čâl/: اسب زردرنگ با پیشانی سفید.  
تَرَک‌اسب /tark-asb/: سرگین اسب.  
تَلمیت /talmit/: چیزی شبیه به زین که با پتو درست می‌کنند و به‌جای زین اسب استفاده می‌کنند.  
تیه‌بند /tiya-band/: چشم‌بند اسب. برای اینکه به هنگام حرکت اطراف را نبیند.  
چارّا /čârâ/: اسب نر.  
سُرّخَن /sorxan/: اسب سفید.  
شهنه /šehna/: صدای اسب.  
عرق‌گر /araq-ger/: پوششی نمدی که روی کمر اسب و زیر زین قرار می‌دهند.  
قَرّه‌جُل /qara-jol/: پوششی شبیه جُل برای اسب.



قزل /qezel/: اسب سفیدی که در بعضی نقاط بدنش مانند انتهای دست و پا و دیگر جاها، رنگش مایل به خاکستری و سیاه است.

کُره /kora/: کره اسب.

کَهَر /kahar/: اسب سرخ‌رنگ با یال و دم سفید.

کَهَر چال /kahar-čâl/: اسب سرخ‌رنگ پیشانی سفید.

ماذون /mâδun/: اسب ماده.

ماذون کِاو /mâδun-kæow/: اسبی که رنگی تیره مایل به سبز دارد.

نوزین /nozîn/: اسبی که به تازگی رام شده و آماده زین کردن و سواری دادن است.

وَزَنه /vazna/: اسب نری که از نژاد اصیلی نیست.

یابو /yâbu/: اسبی که از نژاد اصیل نیست.

#### 6.4. واژگان و اصطلاحات مشترک

آغل /âyol/: زمین بسیار کوچکی که با پرچین محصور شده باشد. گوسفندان و بزها را هنگام بازگشتن از چرا در آن جا می‌دهند و شیرشان را می‌دوشند.

آهر /âher/: آخور مستطیل‌شکل بلند و باریکی که با سنگ و سیمان می‌سازند و مخصوص علوفه یا آب دام است.

اُوله /owla/: آبله؛ نوعی بیماری دامی.

بَریدن /bæridan/: پشم‌چینی گوسفند یا موچینی بز در فصل بهار.

بَسَن /be:san/: بچه سقط کردن دام.

بَهَر گِرُوتن /bahr-gerowtan/: عمل جفت‌گیری دام.

پَخُو /pexow/: چیزی شبیه به دستبند که به دست و پای اسب و به‌خصوص خر می‌زنند، برای اینکه نتواند حرکت کند.

پوت /put/: ظرف مستطیل‌شکل بلند و باریکی که با فلز می‌سازند و در آن برای دام غذا یا آب می‌ریزند.

پوز /puz/: دهان دام.

پوس گوش /pus-guš/: جدا کردن پوست از گوشت.

تری /terri/: طنابی که در فواصل یک‌اندازه با گره جدا شده و، در طویله، بزغاله‌ها و بره‌ها را به وسیله آن جدا نگه‌می‌دارند که قبل از دوشیده شدن مادرهایشان شیر مادر را نخورند.

تَوَکَه /tavaka/: نوعی بیماری دام که باعث پدید آمدن زخم‌هایی در دست و پای آنها می‌شود.

چارپخو /čâr-pexow/: حالتی که به هر چهار دست و پای دام به‌خصوص اسب و خر پخو می‌زنند، طوری که امکان حرکت حیوان وجود نداشته باشد. این کار برای حیوانات بسیار سرکش که فرار می‌کنند انجام می‌شود.  
چَرَدَن /čardan/: چریدن.

چُمَتر /čomater/: مَشکِ مخصوص دوغ‌زنی. چُمَتر را بدین شیوه می‌سازند: پوست بز را درسته جدا می‌کنند و پوست قسمت چهار دست و پا و دم آن را بسته و از پوست گردن به‌عنوان دهانه استفاده می‌کنند. به هنگام دوغ زدن چهار قسمت دست و پا را به چوبی که میان ملار آویزان است می‌بندند و با حرکت دادن آن به جلو و عقب، دوغ می‌زنند.

خایشت آکندن /xâyešt-âkandan/: نشخوار کردن.  
دَتَن /do:tan/: دوشیدن.

دراع /derâ/: زنگوله بزرگ بیضی‌شکلی که به گردن پازن و بزهای پیشرو گله آویزان می‌کنند.

دری‌زرد /derey-zard/: زنگوله زرد بزرگ.  
دو /du:/: دوغ.

دوآ /du:â/: آش ماست.

دو بهر /do-bahr/: دام دورگه.

دو دی‌ین /du:-diyan/: دوغ زدن.

روغن خَش /ru:yen-xaš/: روغن حیوانی؛ روغن تهیه‌شده از کره حیوانی.

زَنگَلَه /zangola/: زنگوله، زنگوله خیلی کوچک ساخته شده از فلز برنج که به گردن بزغاله یا بره آویزان می‌کنند.

زیدن /zeydan/: زاییدن دام.

سرگَلَمبِه /sar-golomba/: قسمت جوانه گیاهی که تازه روئیده و مورد علاقه دام است.  
سُمب /somb/: سُم.

سَمب‌درازک /somb-derāzak/: رشد غیرعادی سم دام، که آن را مثل ناخن کوتاه می‌کنند.  
شَله‌شیری /šola-širi/: آش شیر.

شیرَوَرَه /šira-va:ra/: رسم مخصوص تعاون در امر استفاده از شیر بزها؛ به این صورت که در فصلی که شیر کم است، هر روز تمام شیر بزهای یک روستا را به‌نوبت، به یک خانواده می‌دهند تا از آن استفاده کند.

قاش /qâš/: پرچینی که با خار و چوب درختان درست می‌کنند و دری برای آن قرار می‌دهند و دام را در آن نگهداری می‌کنند.

کره /kara/: کره محلی که از ماست گرفته می‌شود و از باقیمانده آن دوغ تهیه می‌شود.  
کشک /kašk/: با جوشاندن دوغ، توده سفیدرنگی حاصل می‌شود که از آن کشک تهیه می‌کنند.

کُله /kola/: آغل دام که دیوار سنگ‌چین شده و پوششی از شاخ و برگ درختان دارد و بره‌ها و بزغاله‌ها را در آن نگه می‌دارند.

کوف /koowf/: سرشیر.

که /ka/: کاه.

گَل بِنیدن /gol-banidan/: دباغی کردن.

گَله /gala/: گله.

گوئن /guan/: پستان دام.

لوی /levi/: آغوز.

ماس /mâs/: ماست.

مشک /mašk/: ظرف مخصوص آب و مایعات که آنها را خنک نگه می‌دارد. مشک از پوست بز ساخته می‌شود؛ به این طریق که پوست قسمت پاها و دم بز را می‌برند و به چوبی می‌دوزند و دو دست را از قسمت ته آن گره می‌زنند و از گردن به عنوان دهانه استفاده می‌کنند.

مشکویل /maškavil/: مشک کهنه و خشک شده.

ملار /malâr/: سه پایه‌ای چوبی مخصوص دوغ‌زنی.

مندال /mandâl/: گلّه برّه و بزغاله تازه به دنیا آمده که جداگانه به چرا برده می‌شوند.

من کّمه /men-koma/: محتویات شکم دام.

ناکوس /nâkus/: دراع خیلی بزرگ؛ ناقوس.

نکار /nekâr/: چوب دوسر مخصوص اندازه‌گیری مقدار شیر تحویل داده شده در رسم شیروره.

و گوئن /va-guan/: دام آبستن.

هوشا /howšâ/: قطعه زمینی در حیاط خانه یا کنار در که با شاخ و برگ درختان محصور شده و دام را در آن نگه می‌دارند.

### منابع و کتابنامه

بهشتیان‌فر، قاسم، 1375، توصیف گویش لری ممسنی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه شیراز.

حصوری، علی، 1316، گزارش گویش‌های لری، تهران.

طاهری اسفندیار، 1389، گویش بختیاری کوهرنگ، تهران.

\_\_\_\_\_، 1391، «ریشه‌شناسی چند واژه از لری بویراحمدی»، *ادب‌پژوهی*، ش 20، ص 75-88.

عسکری، نادر، 1385، *باوی گوشه‌ای در سرای همایون*، یاسوج.

گرامی، شهرام، 1371، توصیف ساختمان گروه فعلی و گروه اسمی در گویش لری بویراحمدی: لهجه باشتی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران.

Anonby, E. J., 2003, "Updates on Luri: How Many Languages", *Journal of the Royal Asiatic Society*, vol. 13, no. 2, pp. 171-197.

<http://persianacademy.ir/UserFiles/File/Gouyesh.zip>

## واژه‌های ویژه لنج و لنج‌داری در گویش مینابی<sup>1</sup>

بهجت نجیبی فینی (دکتری زبان‌شناسی همگانی، مدرس دانشگاه پیام نور بندرعباس)  
سلیمان ذاکری (دبیر آموزش و پرورش میناب)

### 1. مقدمه

شهرستان بندری میناب در صدکیلومتری خاور استان هرمزگان قرار دارد. شهرستان میناب پس از بندرعباس، بزرگترین شهرستان استان هرمزگان است و قطب کشاورزی استان به حساب می‌آید. اگرچه در این منطقه دامداری هم رواج دارد، وجود سواحل، خورها و بندرگاه‌های متعدد، اقتصاد میناب را به سوی دریانوردی سوق داده و به صورت تجاری و صیادی از دریا استفاده می‌شود. خور بندر تیاب میناب، مأمن مناسبی برای ورود لنج‌هایی است که به این بندر می‌آیند و کار باربری، بارگیری، ماهیگیری و دادوستد دریایی انجام می‌دهند. از روزگاران کهن، در این بندر دادوستد و تجارت دریایی با کشورهای خلیج فارس به‌ویژه دبی رواج داشته است.

---

(1) از آقایان اسماعیل ناصری و علی درویشی نخل ابراهیمی در بندر تیاب و احمد درویشی و حسن درویشی در روستای نخل ابراهیمی که در انجام گفت‌وگوها و ثبت داده‌ها ما را یاری و همراهی کردند کمال سپاسگزاری را داریم، همچنین از دیگر گویشوران این دو منطقه بسیار سپاسگزاریم.

آنچه در این پژوهش آمده، واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به لنج و لنج‌داری در گویش مینابی است که منحصرأ از همین منطقه (تیاب) جمع‌آوری شده است. بندر تیاب در 20 کیلومتری میناب قرار دارد، شغل اصلی مردم ماهیگیری و تجارت دریایی است.

گویش مینابی یکی از گویش‌های منطقه هرمزگان است که از گویش‌های جنوب غربی زبان‌های ایرانی محسوب می‌شود. این گویش اگرچه با دیگر گویش‌های هرمزگانی مشابهت‌هایی دارد، به لحاظ زبان‌شناختی گویش مستقلی به حساب می‌آید. این گویش در روستاها و حتی مرکز شهر دارای تنوعاتی است، به طوری که مردم هر روستا را می‌توان با گونه‌زبانی آنها باز شناخت. به‌رغم اینکه در دو دهه اخیر گویش مینابی از فارسی معیار تأثیراتی پذیرفته، هنوز اصالت خود را حفظ کرده است.

## 2. روش پژوهش

داده‌های این پژوهش در محدوده جغرافیایی بندر تیاب و روستای نخل ابراهیمی، به روش میدانی و از طریق گفت‌وگو، گردآوری شده است. گویشوران این پژوهش صیادان، ملوانان، ناخداها و کسانی هستند که به طور مستقیم با لنج و دریا سروکار دارند. مواد این پژوهش واژه‌هایی هستند که به لنج و لنج‌داری مربوط می‌شوند و از آوردن واژه‌ها و اصطلاحات گوناگون درباره دریا و دریانوردی و انواع آبزیان خودداری شده است.

## 3. داده‌های پژوهش

واژه‌ها و اصطلاحاتی که در زیر فهرست شده‌اند، گزارش مختصری است از پژوهشی که به طور جامع بر روی این گویش انجام شده است. واژه‌ها آوانگاری شده و برای هر کدام معنی یا معانی اصلی ارائه شده است.

### 1.3. اجزای لنج

ابد /æbd/: چوبی کوتاه و عمودی در جلوی دکل.

- آتفه /ætfæ/: چوبی است که شلمن را به بدنه لنج وصل می‌کند.  
اسکی /eski/: برآمدگی کنار بیست قایق.  
البیس /elbis/: پایه‌ای فلزی که سکان روی آن نصب می‌شود.  
آنچ /æntʃ/: چوبی ضخیم بین سطحه و بُرد که این دو را به هم متصل می‌کند.  
بُرد /bord/: پهلو و کناره‌های لنج.  
بُرنال /bornāl/: محلی در سطحه لنج که آب‌های جمع‌شده از طریق آن به دریا سرازیر می‌شود.  
بُن‌خن /bonxæn/: قسمت انتهایی خن لنج.  
بندیره /bændeyræ/: چوب پرچم لنج.  
بیست /bist/: چوبی است دراز و محکم که در زیر لنج قرار دارد؛ بدنه و همه چوب‌های لنج به این چوب که شاسی لنج است، متصل می‌شود.  
پتان /pætān/: نام تخته‌ای است که برای جلوگیری از ورود آب به داخل لنج بر روی بیست نصب می‌کنند.  
پتّه /pættæ/: پروانه موتور لنج.  
پرمیل /pærmil/: چوبی که بر روی میل قرار دارد.  
پنکه /pankæ/: پروانه موتور لنج.  
پوش /puʃ/: تخته‌ای که بر روی شلمن قرار می‌گیرد و در حکم پوشش آن است.  
تالی /tāli/: نوعی چوب که در ساخت هلگوم لنج به کار می‌رود.  
ترم /tærm/ /tærm/: چوبی است که هنگام ساخت یا تعمیر لنج زیر بیست قرار می‌دهند تا لنج کاملاً از زمین جدا شود.  
تریج /terij/: لبه لنج. آخرین تخته بالای دیوار لنج.  
تفر /tæfær/: قسمت عقب لنج را گویند. لنج به سه قسمت تقسیم می‌شود که یک سوم آن تفر نام دارد.  
تلیس /tælbis/: تخته‌ای ضخیم که سور بر روی آن قرار می‌گیرد.  
تولر /towlær/: نوعی تخته سرخ‌رنگ که در لنج‌سازی به کار می‌رود.

تی چین /teyč'in/ : نام چوبی است در لنج.  
جاللی /jāli/ : قسمت جلو خن لنج. درپوش چوبی انبار و مخزن لنج.  
جامه /jāma/ : نوعی قرقره که در کنار دکل لنج قرار دارد و به وسیله چهار طناب به دکل متصل است.  
جَمّه /jāmma/ : مکانی در کنار دکل لنج که آب‌های نفوذی از دریا در آنجا جمع می‌شود.  
جولی /juli/ : مستراح لنج.  
چَبانی /čəbbāni/ : نام چوبی است که در ساخت لنج به کار می‌رود.  
چپتو /čəptow/ : نوعی تخته که در درون لنج بر روی بیست قرار می‌گیرد.  
چلپ /čəlp/ : تخته محکمی است در عرشه لنج که سینه را به دو قسمت تقسیم می‌کند.  
چوکی /čuki/ : تخته‌ای است بین بیست و ترم. محل اتصال پایه دول.  
چوکی کلب /čuki-kəlb/ : چوبی است عمودی که برای مهار لنج یا قایق به هنگام پهلو گرفتن در اسکله در سینه لنج یا قایق نصب می‌کنند.  
چُهکی /čohki/ : انتهای سینه لنج یا قایق.  
خَمّاس /xəmmās/ : چوبی در لنج که برای تعیین مسیر باد به کار می‌رود.  
خَن /xən/ : انبار لنج. بخش سطح زیرین لنج که در سینه، میان و عقب لنج قرار دارد. موتور لنج نیز دارای خن دیگری است که به آن خن موتور می‌گویند. خن به معنی «سوار» نیز است.  
داربندیره /dār-bāndeyræ/ : چوب پرچم  
دارگوشی /dār-guši/ : چوبی که در جهت طولی سینه لنج قرار دارد.  
دَبوسه /dəbbusæ/ : اتاقی در کنار کون که مواد غذایی در آنجا نگهداری می‌شود.  
دَجلی /dejeli/ : چرخ دنده‌ای که بر روی فرمان لنج نصب می‌شود.  
دَراب /dərāb/ : دَراب /dərāb/ : تخته‌ای به عرض تقریبی یک متر و طول تقریبی 6 تا 8 متر که به انتهای لنج وصل می‌کنند تا بتوانند بار یا کالای بیشتری حمل کنند.  
دِرک /dəræk/ : طنابی در لنج که به عنوان پله برای بالا و پایین رفتن از آن استفاده می‌شود.  
درمیت /dərmeyt/ : تخته‌ای ضخیم و محکم که بر روی شلمُن و آنفه قرار می‌گیرد.



دکل /dækæl/: چوبی قطور و بلند در وسط لنج که برای نگهداری بادبان و تعادل لنج کار گذاشته می‌شود.

دوار /dævār/: استوانه‌ای فلزی که با پیچ و مهره بر روی سطح لنج نصب می‌شود و با چرخاندن چوب، زنجیر لنگر به دور آن می‌پیچد و بالا می‌آید.

دوسیه /dusiyaē/: تخته‌ای تقریباً عریض و بلند که برای جابه‌جایی یا سوار شدن در لنج به کار می‌رود.

دول /dul/: دکل لنج.

دولاب /dulāb/: فرمان لنج که از جنس چوب است و برای سهولت در گرفتن آن، پره‌هایی در قسمت بیرونی دارد.

دولنگه /dolengæ/: چوبی است دارای دو شاخه که میل را در سینه به لنج وصل می‌کند.  
دوم /dum/: عقب لنج.

رُکن /rækon/: یکی از طناب‌های بادبان لنج.

رون /reven/: قسمتی از لنج؛ بین پایه تا بُرد.

رُویسی /roveysi/: طنابی در لنج که به وسیله آن بادبان را تنظیم می‌کنند.

زایت /zayet/: چوبی که در اسکلت‌سازی لنج کاربرد دارد.

زیره /zebræ/: یکی از قطعات لنج.

ساتور /satur/: تخته‌هایی لایه‌لایه که در قسمت سینه لنج بر روی هم کوبیده می‌شوند.  
نوک لنج.

ساج /sāj/: نوعی تخته مرغوب که در لنج‌سازی به کار می‌رود.

سبایی /sæbbāyi/: دو رشته طناب که از دول به سطح وصل است.

سطحه /sæthæ/: قسمت فوقانی لنج که مخصوص حمل بار و مسافر است. عرشه.

سُکن /sokon/: سکان لنج. تخته بسیار محکمی که در انتهای لنج و در قسمت بیرونی آن نصب می‌شود. بخشی از سکان که پهن‌تر است و در آب قرار می‌گیرد.

سلامه /sælāmæ/: طنابی در لنج که سکان را به میل تفر متصل می‌کند.

سِلنسر /selenser/: آگروز موتور لنج.

سَلیدان /seleydān/: آشپزخانه لنج.

سَلیفه /selifæ/: محلی در سطحه لنج که آب‌های جمع‌شده از طریق آن، به دریا سرازیر می‌شود.

سَن /sæn/: لنگر.

سَنگَل /sængæl/: نوعی زنجیر در لنج.

سَوَر /sovræ/: تخته‌ای محکم که در ساختن سقف خن لنج کاربرد دارد؛ این تخته‌ها در حکم تیر آهن سقف خانه هستند. این تخته‌ها در قسمت تفر و سینه لنج هم نصب می‌شوند.

سینه /sinæ/: قسمت جلویی لنج.

شافت /šaft/: لوله‌ای استوانه‌ای شکل که از طریق آن نیرو به پروانه منتقل می‌شود و آن را به چرخش در می‌آورد.

شَرا /šærā/: شراع، بادبان.

شِگَل /šegæl/: وسیله‌ای در لنج که دو زنجیر را به هم متصل می‌کند.

شِگَه /šeggæ/: سایه‌بان که از پارچه برزنتی ساخته می‌شود.

شَلْمَن /šælmon/: چوب‌های خمیده‌ای شبیه به دنده انسان که در بدنه لنج قرار دارند. این چوب‌ها به بیست متصل می‌شوند.

فالگه /falgæ/: قسمت اندرونی لنج.

فلس /fels/: چوبی ضخیم و بلند که دو سوراخ دارد و بر روی بیست قرار می‌گیرد.

فَنَه /fænnæ/: عرشه سرپوشیده جلو یا عقب لنج.

فَواره /fævāræ/: لنگر دوشاخه.

فَنَدَل /fændæl/: اگزوز لنج.

کاروا /kārṵā/: چوبی بسیار محکم که از طریق شافت به پروانه متصل می‌شود.

کاریه /kārīyæ/: چوبی ضخیم بین سطحه و بُرد که این دو را به هم متصل می‌کند.

کامره /kāmra/: انباری کوچک در سینه و تفر لنج.

کانه /kānæ/: چوبی که به سکان متصل است و با آن سکان را حرکت می‌دهند.

کرته /kertæ/: تخته‌ای ضخیم که در قسمت زیرین لنج به کار می‌رود.

کُروا /korvā/: چوبی منحنی‌شکل در عقب لنج که یک سر آن به بیست و سر دیگر آن به میل وصل است.

کُریا /koryā/: شاسی.

کشتیل /kæštil/: مکانی که لنگر و طناب را در آن می‌گذارند.

کشیل /kæšil/: محل جمع شدن آب‌های نفوذی از دریا.

کلهب /kælæhb/: چوبی در سینه لنج که برای نگهداری لنگر به کار می‌رود.

کُمره /komræ/: انباری کوچک در سینه لنج که ابزار و وسایل جزئی در آن نگهداری می‌شود.

کُنده /kondæ/: چوبی مدور که به دور پروانه موتور لنج نصب می‌شود.

کون /keven/: کابین لنج. اتاق مخصوص استراحت ناخدا و تجهیزات لنج از جمله سکان، قطب‌نما و... .

گدام /godām/: انبار لنج.

گویم /gowyem/: چارچوبی که در سینه در میان و در عقب لنج قرار دارد. از این چوب‌های عمودی به‌عنوان سایبان استفاده می‌شود.

لَنگر /lenger/: لنگر.

مالچ /māleč/: اولین تخته‌ای که در زیر لنج به بیست وصل می‌شود.

مَچ /mæč/: قلاب و شاخک‌های لنگر.

مَرزَاب /mærzāb/: سوراخ‌های تعبیه‌شده در کناره سطح رویه لنج که باعث تخلیه آب درون لنج می‌شود.

مِشاید /mešāyed/: چوبی ضخیم و محکم که بر روی سورها قرار می‌گیرد.

مُکُر /mokor/: سوراخ‌های ایجادشده در زیر بدنه لنج که هنگام شست‌وشوی لنج، آب از آنجا خارج می‌شود. چوبی کوتاه برای در گِل فرو کردن پایه‌های تور ماهیگیری.

مَکینه /mækinae/: موتور لنج.

میل /mil/: تخته اول و آخر در سینه و تفر لنج که به شکل عمودی اما کمی مایل بر روی بیست قرار دارد.

**نیم** /nim/: قسمت انتهایی لنج که کون در آن قرار دارد. این قسمت را دو طبقه می‌کنند. به طبقه پایین آن نیم می‌گویند و محل استراحت کارکنان و مسافران است.  
**ونج** /venč/: جرثقیل کوچک برقی که برای بالا کشیدن بار استفاده می‌شود.  
**هلکه** /hælkæ/: حلقه آهنی که طناب‌های کناره‌های عرشه به آن بسته می‌شود.  
**هلگوم** /hælgum/: چوبی است به شکل عدد هفت؛ انتهای آن در سینه لنج و در قسمت باریکه بدنه لنج قرار دارد و دوشاخه آن به تخته‌های اطراف متصل است.  
**هیاب** /heyāb/: نمای بیرونی عقب لنج.  
**هوخور** /how-xor/: آب‌خور. قسمت پایین لنج که در آب قرار می‌گیرد و معلوم می‌کند که لنج برای شناور شدن به این اندازه آب نیاز دارد.

### 2.3. واژه‌های وابسته به لنج

**استاپ** /estāp/: خلاص شدن موتور لنج یا قایق برای توقف.  
**استان** /estān/: حرکت لنج به سمت عقب.  
**آمار** /æmār/: طناب لنگر لنج.  
**بارز** /bārez/: به عمل آماده ساختن لنج برای انجام هر کاری، از جمله حرکت و تعمیر اطلاق می‌شود.  
**بُلت** /bolt/: وزنه قلاب ماهیگیری؛ وزنه اندازه‌گیری عمق آب دریا. این وزنه به طنابی متصل است و در جاهایی که احتمال می‌رود عمق آب کم باشد آن را به دریا می‌اندازند و هنگامی که وزنه به کف آب برسد نشانه‌های به‌کاررفته در طناب عمق آب را نشان می‌دهد.  
**بُویه** /bowyæ/: چراغ دریایی.  
**بی‌سیم** /bisim/: وسیله ارتباطی در لنج.  
**بیوارد** /bivārd/: دو رشته طناب که از دو طرف، دکل لنج را نگه می‌دارد.  
**پاره** /pāræ/: واحد شمارش لنج و قایق.  
**پاکشی** /pākæši/: یکی از روش‌های ماهیگیری است. صیادان در حالی که هرکدام گوشه‌هایی از تور را در دست گرفته‌اند، به داخل دریا می‌روند و برای مدتی تور را

در زیر آب نَگه می‌دارند. در این مدت ماهیانی که از مسیر تور عبور می‌کنند، در برخورد با آن گیر کرده و به دام می‌افتند. هرچه مدت نگهداری تور در زیر آب بیشتر باشد، احتمال صید ماهیان زیادتری وجود دارد.

پاوره /pāveræ/: نوعی لنگر مخصوص لنج.

پوره /puræ/: نوعی لنگر دوشاخه‌ای.

پی /pi/: چربی‌ای که آن را ذوب کرده و با نوره مخلوط می‌کنند و به بدنه لنج می‌مالند.

تابک /tābok/: پهلو گرفتن لنج در کناره اسکله یا لنج دیگر.

تانکی /tānki/: مخزن فلزی آب یا گازوئیل.

تبدال /tebdāl/: وسیله‌ای است فلزی که به آب می‌اندازند تا سرعت لنج یا قایق را مشخص کنند.

تری /tere:i/: حرکت آزمایشی لنج یا قایق پس از تعمیر و بازسازی.

تلباس /təlbās/: هنگامی که بار از دیواره لنج بالاتر رود، برای جلوگیری از نفوذ آب در آن، برزنت به دورش می‌کشند که به آن تلباس می‌گویند.

تلبال /təlbāl/: نوعی برزنت ضخیم که برای محافظت بار از آب و رطوبت استفاده می‌شود.

جَدّاف /jæddāf/: به عمل متعادل نگه‌داشتن لنج در خشکی، با چهارقطعه چوب، جهت تعمیر می‌گویند.

جَدّم /jæddem/: سبقت گرفتن دو لنج از هم؛ پهلو گرفتن دو لنج در کنار هم بدون برخورد با یکدیگر.

چالو /čālu/: روشن کردن موتور لنج یا قایق. این واژه در مفهوم «روشن» کاربرد عام دارد و در دیگر وسایل موتوری هم به کار می‌رود.

چَمپُلک /čəmpolæk/: جرثقیل دستی.

چِنه /čennaē/: زدودن لایه‌های رسوبی از بدنه لنج.

خایر /xāyer/: چرخاندن بادبان لنج هنگامی که باد شدید بوزد.

خش کردن /xeš kerden/: لنج یا قایقی را در بین لنج‌ها و قایق‌های دیگر به سختی و زحمت جا دادن.

خَنزیره /xænziræ/: پمپ تخلیه آب در لنج.  
خیت /xeyt/: ریسمان نایلونی محکمی که به قلاب ماهیگیری متصل است.  
دام /dām/: رسیدن سر دو تخته به هم.  
دامر /dāmar/: نوعی شیرۀ گیاهی که زردرنگ است. آن را ذوب کرده و به پنبه می‌مالند و پنبه آغشته را به دور میخ‌ها می‌پیچند تا آب از کنار میخ‌ها به درون لنج نفوذ نکند.  
داهن /dāhen/: عمل مالیدن روغن حیوانات دریایی مانند کوسه، وال و نهنگ با مخلوط چربی و آهک به بدنه لنج، برای محافظت چوب‌های لنج از آفات دریایی.  
دَبَر /dæbber/: حرکت لنج یا قایق در جهت حرکت باد یا موج.  
دَبَری /dæbberī/: حالت لنجی که در هنگام موج بودن دریا زیاد پهلو به پهلو می‌شود و کُنترل آن سخت است.  
دَفره /dæfre/: لاستیک یا بسته‌های طناب به هم بافته شده که به بدنه لنج می‌بندند تا هنگام قرارگرفتن کنار اسکله یا لنج دیگری، ضربه یا آسیبی به آن وارد نشود.  
دَفره کردن /dæfre kerdn/: جدا شدن لنج از اسکله یا از لنج دیگر.  
دیره /deyræ/: قطب‌نما.  
راگی /rāgi/: لنگر کشیدن لنج؛ شناور شدن لنج.  
رسته /restæ/: پارو.  
زام /zām/: نوبت نگهبانی ملونان.  
زانه /zāne/: نوعی قلاب ماهیگیری که هنگام حرکت لنج آن را به دریا می‌اندازند و ریسمان آن را به یکی از چوب‌های درون لنج می‌بندند.  
سَبّه /sæbbæ/: روغن مالی لنج‌های تخته‌ای (چوبی).  
سرهِیت /sær-heyd/: حرکت آرام و آهسته قایق.  
سِل /sel/: روغن کوسه یا نهنگ که به بدنه لنج می‌مالند. این روغن بدبو و قهوه‌ای‌رنگ است و علاوه بر محافظت از پوسیدگی، به لنج جلای خاصی می‌دهد.  
سَلَف /sælæf/: مبلغ پولی که به‌عنوان پیش‌پرداخت به جاشوها می‌دهند.  
سِلُو /selow/: حرکت کند و آرام قایق یا لنج.

سَلَوَه /sælvæ/: بستن دو سر طناب به هم.

سَلِی /sælli/: اشعاری که به صورت دسته‌جمعی هنگام به آب انداختن لنج خوانده می‌شود که معمولاً درود و صلوات بر پیامبر (ص) است.

سَمَر /semær/ sæmær/: به لنج یا قایقی اطلاق می‌شود که بر اثر تلاطم دریا بر روی آب سرگردان است.

سِم سِم /semsem/: نوعی روغن که در لنج‌سازی کاربرد دارد.

سِنَات /senāt/: حرکت منظم، آرام و مستقیم لنج بر روی آب.

سِنِگار /sengār/: دو یا چند لنج که در سفر همراه باشند.

سِیْفَه /sifæ/: ← سل.

سینه‌موج /sina-mowj/: حرکت لنج یا قایق به سمتی که موج می‌آید.

شاهن /šāhen/: پُر، سرشار. صفت لنجی است که بیش از حد ظرفیت، کالا یا بار حمل کرده است.

شَتَّان /šættān/: هنگامی که لنج یا قایق از دو جهت دارای لنگر باشد.

شِغَاژ /šeyāz/: شکستن یا سوراخ شدن قسمتی از بدنه لنج. در این مواقع، با مهارت تخته‌ای را به اندازه تخته شکسته شده می‌برند و به جای آن قرار می‌دهند.

شمال /šemāl/ šomāl/: بادی که از سمت مغرب می‌وزد.

غادوف /γāduf/: نوعی پاروی یک‌نفره.

غَرَّافَه /γærāfæ/: پارو.

فُرْزَه /forzæ/: اسکله.

فَرِگَد /færgæd/: فرقد. ستاره‌ای که در جهت یابی از آن استفاده می‌شود.

فَنِر /fenær/: چراغ فانوس دریایی.

فَنَس /fænæs/: نوعی چوب در ساخت لنج.

کَاغَر /kāγor/: قلاب ماهیگیری.

کَاغَرَسَر /kāγor-sær/: ← زانه.

کَپِی /kæpi/: نوعی قرقره در لنج‌های بادبانی.

کرت /kæraet/ kerat/: درختی بسیار مقاوم و محکم که از چوب‌های آن در لنج‌سازی استفاده می‌شود.

کلفات /kælfāt/: تعمیر و پرکردن سوراخ‌ها و رخنه‌های به‌وجودآمده در پایین تخته‌های بدنه لنج با پنبه‌های آغشته به روغن تا از نفوذ آب به درون لنج جلوگیری شود.

کَمبار /kæmbār/: نوعی طناب ضخیم از الیاف نارگیل.

گاویه /gāviyæ/: چسباندن دو تخته به گونه‌ای که هیچ‌چیز بین درز آنها نرود.

گاه /gāh/: از ستارگانی است که جهت شمال را نشان می‌دهد.

گِشِر /gešer/: نوعی گوش ماهی یا سنگ‌ریزه‌های دریایی که به بدنه لنج و گل‌های ساحل می‌چسبند. گشِر بسیار بُرنده است. هنگام شستن لنج که بعد از هر سفر دریایی انجام می‌گیرد، ابتدا گشِرها را از بدنه جدا می‌کنند.

گَفال /gæffāl/: از آب بیرون کشیدن لنج به منظور تعمیر یا شست‌وشوی بدنه لنج یا استراحت کارگران لنج.

گلاس /gællās/: لنجی که با طناب، لنج دیگری را یدک کشد.

گلس /gæls/: بستن لنج‌ها یا قایق‌ها با طناب به هم.

گلس کِردن /gæls kerden/: کشیدن یک لنج یا قایق توسط لنج یا قایقی دیگر.

گَلمه /gelæmæ/: لوله‌ای که بر سر لوله‌ای که شافت موتور لنج در آن قرار دارد وصل می‌شود تا مانع نفوذ آب به درون لنج شود.

گِمَت /gemæt/: آب جمع‌شده در ته لنج.

گوش /guš/: طنابی در لنج بادبانی. گوش در میان دریانوردان به معنی «بار» و «دفعه» نیز به کار می‌رود. یک سفر دریایی به صورت رفت و برگشت را اصطلاحاً یک گوش می‌نامند.

گول /gowl/: کارت شناسایی لنج یا قایق؛ مجوز لنج یا قایق.

گیم /gim/: طعمه قلاب ماهیگیری.

لامی /lāmi/: مخلوط رنگ و آهک که برای جلوگیری از زنگ‌زدگی میخ‌های لنج به سر آنها می‌مالند.



لاهم /lāhem/ : به گل نشستن لنج یا قایق.

لاهن /lāhen/ : ← لاهم.

لیه /lih/ : تور ماهیگیری.

لیه‌سِمِری /lih-semæri/ : توری که جهت ماهیگیری به قایق بسته می‌شود و همراه با قایق در دریا به حرکت در می‌آید.

لیه‌مُشْتِن /lih-mošten/ : یکی از روش‌های ماهیگیری. صیادان در حالی که هرکدام گوشه‌هایی از تور را در دست می‌گیرند، به داخل دریا می‌روند و برای مدتی تور را در زیر آب نگه می‌دارند. در این مدت ماهیانی که از مسیر تور عبور می‌کنند در برخورد با آن گیرکرده و به دام می‌افتند. هر چه مدت نگهداری تور در زیر آب بیشتر باشد، احتمال صید ماهیان زیادتری وجود دارد.

ماچله /māčelæ/ : (1) خواربار و آذوقه کارکنان لنج؛ (2) هزینه آذوقه کارکنان لنج؛ (3) پولی که صرف خرید و تهیه غذا و دیگر مایحتاج در لنج می‌شود.  
مته /mættæ/ : دریل دستی.

مگاشر /mogāšer/ : وسیله‌ای فلزی شبیه کاردک که برای کندن و پاک کردن گشرها از روی بدنه زیرین لنج به کار می‌رود.

منتینگ /mænting/ : نوعی چوب لنج‌سازی.

منچاف /menčaf/ : وسیله‌ای که با آن میخ‌های بزرگ را از تخته بیرون می‌کشند.

منفیس /mænæfis/ : صورت بار یا محموله موجود در لنج یا قایق.

میداف /midāf/ : پارو. چوب بلندی که برای حرکت دادن قایق در آب‌های کم‌عمق به کار می‌رود.

نالیه /nāliyæ/ : نقشه دریایی.

نخن /næxæn/ : سوار شدن بر لنج یا قایق.

نشیپیل /nešpil/ : نخ ماهیگیری.

نشیپولی /nešpuli/ : نوعی روش ماهیگیری که قلاب را به نخ می‌بندند و در آب می‌اندازند.

نگله /næglæ/: محموله و بار بسته‌بندی شده موجود در لنج.  
نگه /næ:gæ/: توقف‌گاه لنج یا قایق که آن را از توفان و امواج دریا مصون می‌دارد.  
نوره /nuræ/: پودری شبیه آهک که با چربی مایع شده مخلوط می‌کنند و به بدنه لنج می‌مالند.

نول /nowl/: کرایه بار لنج یا قایق.  
ووشار /vušar/: ساختن لنج نو یا تعمیر و بازسازی لنج.  
هلی‌مالا /heley-mālā/: آوازی که جاشوها هنگام حمل بار یا بالا کشیدن لنگر به صورت دست‌جمعی سر می‌دهند.  
هم‌سنگار /hæm-sengār/: ← سنگار.  
هواسه /hævvāsæ/: طنابی چندلایه در لنج برای بستن یا نگه داشتن چوب یا هر چیز دیگر.

هیئت /heyʔ/: حرکت لنج یا قایق به سمت جلو.  
یامال /yāmāl/: آواز دسته‌جمعی که ملوانان یا صیادان به هنگام کار یا کشیدن تور ماهیگیری می‌خوانند. این آواز هماهنگی و نیروی مضاعفی در آنان ایجاد می‌کند.  
اشعار آن درباره توحید و پیامبر اسلام (ص) است.  
یام‌لایل /yāmlejl/: نوعی آواز است که در لنج‌های باری و صیادی مدام تکرار می‌شود.

### 3.3. اصطلاحات دریایی

اوغار /owγār/: جزر آب دریا.  
بُن کل /bon-kæł/: گودالی در انتهای چور که در هنگام جزر، آب در آن باقی می‌ماند.  
بُن اوغاری /bon-owγāri/: هنگامی که آب دریا در جزر کامل باشد.  
پراوغار /por-owγār/: جزر و مد دریا.  
تیو /tiyow/: ساحل دریا.  
چرا /čærā/: مکان گود و پایین نسبت به جاهای دیگر خور که ماهی بیشتری در آن وجود دارد.

چربن /čarbon/: هنگامی که دریا آرام و بدون موج است.

چَلچَلوک /čælčæluk/: موج کوتاه و ملایم.

چَوَر /čæver/: خور کوچک.

خَاهَر /xāhær/: دریا، هنگامی که آرام است.

خَرَسَان /xærsān/: جلبکی که روی تور ماهیگیری یا بدنه لنج به وجود می‌آید.

خور /xur/: پیشرفت آب دریا به طرف ساحل باعث به وجود آمدن آبراه پهن و گاه باریک می‌شود که به آن خور می‌گویند. خور محل توقف لنج‌ها و قایق‌هاست. گاهی در اثر جزر، آب خور به اندازه‌ای کم می‌شود که امکان عبور و مرور در آن وجود ندارد. در ورودی خور پایه‌های بلند چوبی یا چراغ چشمک‌زن نصب می‌کنند تا امکان ورود به خور آسان شود.

خورتیو /xur-tiyow/: نام خوری است که در بندر تیاب میناب قرار دارد.

دِریا /deryā/: دریا.

دِهَنه /dehnæ/: دهانه یا ورودی خور.

راش /rāš/: آبی که بر اثر برخورد لنج یا قایق با امواج دریا به درون لنج یا قایق می‌ریزد.

راگه /rāgæ/: راه یا مسیری که بر اثر جزر در کنار ساحل به وجود می‌آید.

رُنگ /rong/: موج‌هایی که قبل از تلاطم دریا به صورت پراکنده به وجود می‌آیند.

سَرِاشکَن /sær-eškæn/: موجی سرکش که ممکن است لنج‌ها را غرق کند.

سیده /sidæ/: مسیر راست و مستقیم دریایی.

ضربه /zærbæ/: تلاطم شدن دریا بر اثر باد و باران شدید و برخاستن موج‌های سهمگین

که با شدت و حدت به قایق‌ها و لنج‌ها ضربه وارد می‌کنند. این قهر دریا امکان غرق

یا متلاشی شدن شناورها را فراهم می‌آورد. در چنین شرایطی، در صورت امکان

شناورها باید به ساحل امن هدایت شوند. گاهی نیز به جهت در امان ماندن از

آسیب احتمالی، قایق‌های کنار ساحل را هم از آب بالا می‌کشند.

عُبّه /yobbæ/: قعر دریا.

گَبِن /gæpon/: مدّ کامل دریا.

لاش /laš/: خشکی‌هایی که بر اثر پسرفت آب در خور به وجود می‌آید.

لیفه /lifæ/: اشیای شناور روی دریا که بر اثر موج به بیرون پرتاب می‌شوند، یا اشیایی که در اثر برخورد با مانعی جایی گیر می‌کنند و موج یا آب نمی‌تواند آنها را جابه‌جا کند.

مَنگ /mong/: تپه‌هایی در خور که در هنگام جَزَر آب نمایان می‌شوند، قایق به هنگام مَد می‌تواند از این تپه‌ها عبور کند، البته گاهی ممکن است قایق با این تپه‌ها برخورد کند و به آن آسیب برسد.

ماجرا /majerā/: مسیر حرکت لنج در دریا، مجرا.

ناخاھر /nāxāħær/: ناآرام بودن دریا.

هُواشکن /how-eškæn/: جزر آب دریا که از هجدهم ماه قمری شروع می‌شود و تا بیست و چهارم ماه ادامه دارد.

هُوزا /howzā/: مَد دریا. بالا آمدن آب دریا که دو بار اتفاق می‌افتد. یک‌بار از نهم تا هجدهم هر ماه قمری و بار دیگر، از بیست و چهارم ماه که تا دوم یا سوم ماه بعد ادامه دارد.

#### 4.3. انواع لنج و وسیله‌های دریایی

بَغله /bæγælæ/: لنج بزرگ.

بَلَم /bælæm/: قایق پارویی کوچک.

بوم /bum/: نوعی لنج بزرگ و تقریباً مدور که مخصوص باربری است.

پاکستونی /pākestoni/: نوعی موتور لنج ساخت کشور پاکستان.

تَرّاده /tærrādæ/: نوعی قایق کوچک موتوری.

تَرتری /tærtæri/: نوعی قایق موتوری که صدای ترتر /tær-tær/ تولید می‌کند.

تَشاله /tešālæ/: نوعی قایق که بار را بین اسکله و گمرک جابه‌جا می‌کند.

جالبوت /jālbut/: نوعی قایق پارویی. نوعی موتور لنج.

جهاز /jāhāz/: جهاز. اسم عمومی لنج چوبی.

زاروگه /zārugæ/: نوعی قایق صیادی.

زورگه /zorgæ/: نوعی قایق چوبی که سینه آن پایین است.

- سَفَّاری /sæffāri/: لنج مسافربری.  
سَمَاج /sæmmāč/: نوعی لنج ماهیگیری.  
سَمبوک /sæmbuk/: نوعی لنج چوبی.  
شاهوف /šāhuf/: نوعی قایق تخته‌ای.  
شی‌یوف /šiyuf/: نوعی قایق موتوری.  
غراب /γorāb/: کشتی.  
کِچّی /kečči/: نوعی موتورلنج، لنج بزرگ.  
گیگ /gig/: نوعی قایق موتوری.  
لَنج /lænč/: شناور موتوری چوبی که هم برای صید ماهی به کار می‌رود و هم کاربرد مسافربری دارد و دارای انواع مختلف است.  
ماشووه /māšuvæ/: نوعی قایق چوبی کوچک که برای رفتن به داخل لنج و سوار شدن از آن استفاده می‌شود.  
مَنشووه /mænšuvæ/: ماشووه. ← ماشووه.  
وَرّه /værræ/: لنج مسافربری که بین دو بندر یا دو جزیره رفت‌وآمد می‌کند و ممکن است برای تکمیل بار یا مسافر چند روزی در اسکله پهلو بگیرد.  
هوری /huri/: نوعی قایق کوچک.  
5.3. واژه‌های مربوط به خدمه لنج  
پاموتوری /pāmotori/: مسئول موتورخانه لنج.  
جاشو /jāšu/: ملوان؛ کارگر لنج.  
جَلّاف /jællāf/: لنج‌ساز.  
دِلور /delever/: ← شوفر.  
سَرَتندِل /særtendel/: سرکارگر لنج.  
سَرهنگ /særhæng/: سرپرست کارگران در لنج.  
سُگنی /sokoni/: سگان‌دار. کسی که عهده‌دار نگاه‌داشتن سگان است و از سود حاصله از لنج، سهم خوبی به او تعلق می‌گیرد.

شوفر /šufer/: مسئول موتورخانه لنج.

طبّاخ /tæbbāx/: آشپز.

کپتان /kæptān/: ناخدا.

کَرَانی /kærrāni/: حسابدار لنج.

موتورچی /motorči/: مسئول موتورخانه لنج.

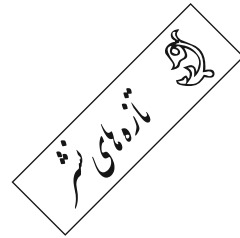
مولی /muli/: جاشوی دائمی.

ناخدا /nāxodā/: ناخدا.

نکیب /nækib/: سرکارگر اسکله.

وکیل /vækil/: نماینده ناخدا در لنج.

وَلید /voleyd/: نوجوانانی که در سفر به ناخدا خدمت می‌کردند.



فارسی بودند که معادل آنها در ترکی قشقایی وجود داشت.

مؤلف در این کتاب، بدون پرداختن به تاریخ ترک‌ها و قشقایی‌ها در ایران، به معرفی گلچینی از اصطلاحات و ضرب‌المثل‌هایی می‌پردازد که تا حد امکان از فارسی گرفته‌برداری نشده‌اند و امروزه نیز نزد گویشوران این قوم بزرگ کاربرد دارند. اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها از گفتار افراد بالای ۵۰ سال که کمتر با زندگی شهری درآمیخته‌اند، برگزیده شده است و نوشتار این مجموعه گویای لهجه دره‌شوری آن است.

در این کتاب، پس از پیشگفتار، جدول نشانه‌های نوشتاری با ذکر مثال‌هایی از ترکی به همراه معنای فارسی آنها آمده است. سپس ذیل ده عنوان، آوانویسی فارسی، لاتین و معنای

استوار، نوز، برگزیده اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های ترکی قشقایی (با برگردان فارسی)، انتشارات قشقایی، شیراز، ۱۳۹۲، ۱۳۴ صفحه.

زبان ترکی قشقایی یکی از گویش‌های شاخه جنوب غربی زبان ترکی است که قشقایی‌ها بدان تکلم می‌کنند. کوالسکی<sup>۱</sup> این زبان را نزدیک‌ترین گویش به ترکی آذربایجان دانسته است، اما منگز<sup>۲</sup> این زبان را بیشتر شبیه به ترکی عثمانی می‌داند.

انگیزه انتشار این اثر، یافته‌های پژوهشی‌ای است که مؤلف ضمن گذراندن واحدی با عنوان «اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های فرانسه» جمع‌آوری کرده بود. این اندوخته‌ها شامل ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات فرانسوی و

1) Kowalski

2) MENGES

فارسی ضرب‌المثل‌های مربوط به هر عنوان ذکر شده است. این عناوین عبارت‌اند از حیوانات، اعضای بدن، طبیعت، گیاهان، اشخاص، اقوام و خویشان، خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها، ابزار، و واژگان متفرقه.

مریم رضایی

استوار، نوذر، دستور زبان مختصر ترکی قشقایی، انتشارات قشقایی، شیراز، ۱۳۹۳، ۱۵۲ صفحه.

ترکی قشقایی زیرشاخه‌ای از زبان‌های ترکی از خانواده زبان‌های اورال-آلتایی است. زبان‌های اورال-آلتایی به دو بخش اورالی و آلتایی تقسیم می‌شود و زبان‌های آلتایی شامل سه شاخه ترکی، مغولی و تونقوزی است. ترکی قشقایی در پنج استان کشور (فارس، اصفهان، کهگیلویه و بویراحمد، چهارمحال و بختیاری و خوزستان) گویشور دارد و در حدود ۱/۵ میلیون نفر به این گویش تکلم می‌کنند.

زبان‌شناسان تقسیم‌بندی‌های متفاوتی را برای زبان‌های ترکی ارائه کرده‌اند، از جمله رادلف<sup>۱</sup> در ۱۸۸۳، براساس پراکندگی اقلیمی؛ نِمِت<sup>۲</sup>، در ۱۹۱۶، تقسیم‌بندی به ترکی چوواشی و یاقوتی و ترکی غیرچوواشی و یاقوتی؛

1) Radloff

2) NEMETH

سامویلوویچ<sup>۳</sup>، در ۱۹۲۱، براساس ویژگی‌های آوایی؛ جین دنی<sup>۴</sup>، در ۱۹۵۵، گروه‌بندی چهارگانه شمال، شرق، غرب و گروه‌های دیگر؛ لیگتی<sup>۵</sup> بر اساس دستور زبان تاریخی؛ رامشتت<sup>۶</sup>، در ۱۹۴۹، تقسیم‌بندی به شمال شرق شامل آلتای، جنوب شرق شامل آسیای مرکزی، شمال غرب شامل گروه قبیچاق و جنوب غرب شامل گروه اوغوز و زینالزاده که زبان‌های ترکی را به دو شاخه هون شرقی و هون غربی تقسیم کرده است. بنا بر تصریح مؤلف (ص ۱۷) تقسیم‌بندی لارس یوهانسون<sup>۷</sup> به نوعی همه تقسیم‌بندی‌های فوق را دربرمی‌گیرد. او شش شاخه اصلی برای زبان‌های ترکی در نظر گرفته است: ۱) گروه جنوب غربی شاخه اوغوز یا غوز؛ ۲) گروه شمال شرقی شاخه کیپچک یا قبیچاق؛ ۳) گروه جنوب شرقی شاخه اویغور؛ ۴) گروه شمال شرقی شاخه سبیریایی؛ ۵) گروه چوواش شاخه اویغور یا بلغار؛ ۶) گروه خلیج شاخه ارغو. ترکی قشقایی به گروه جنوب غربی متعلق است که به اوغوز غربی، شرقی و جنوبی تقسیم می‌شود.

3) Samyolovich

4) Jean DENEY

5) LIQETI

6) RAMSTEDT

7) Lars JOHANSON



مجموعه که خود از گویشوران این استان به شمار می‌آید، پژوهش‌های خود را به شیوه‌ی میدانی به انجام رسانده و به تدوین این دو مجموعه براساس پرسشنامه فرهنگستان مبادرت کرده است.

دفتر نخست مشتمل است بر نه گویش از چند روستا و شهرستان استان مازندران که از این قرار است: آلتپه‌ای، رستم‌کُلائی، مهدی‌رجه‌ای، یخکشی، چاردی (دیباچی)، پوروی، نوکنده‌ای، بنفشه‌تپه‌ای و جفاکنده‌ای.

این دفتر با مقدمه‌ای از دکتر حسن رضائی باغبندی آغاز می‌شود که در آن طرح «تدوین گنجینه گویش‌های ایرانی» در فرهنگستان به اختصار معرفی شده است و پس از پیشگفتار مؤلف، سرفصل‌های زیر را دربرمی‌گیرد: معرفی مناطق مورد مطالعه، اسامی گویشوران، جدول آوانگاری، نکات دستوری گویش‌های مورد مطالعه و واژه‌نامه موضوعی. در پیوست این دفتر، همه نمونه‌های صرفی برابره‌ای گویشی فعل‌های دیدن و نگاه کردن که دو ریشه جداگانه دارند ولی در بسیاری موارد به‌جای یکدیگر به کار می‌روند آمده است. در ادامه، معادل یکصد جمله فارسی مطابق پرسشنامه فرهنگستان به گویش‌های مورد مطالعه آوانگاری شده است. در بخش بعدی، سه داستان از روستاهای آلتپه، مهدی‌رجه و چارده آوانویسی و به فارسی

این کتاب از پیشگفتار و نه فصل تشکیل شده است. پس از پیشگفتار، مؤلف در فصل اول به مباحث ریشه‌شناسی ترکی قشقایی، نظام نوشتاری، سابقه تاریخی، مهاجرت ترکان قشقایی به فارس، موقعیت سیاسی، موقعیت جغرافیایی، سازماندهی و نظام ایلی، و اقتصاد ایل قشقایی پرداخته است. عنوان فصل دوم کتاب با عنوان «دستگاه آوایی ترکی قشقایی» به شرح همخوان‌ها و واکه‌ها، واکه‌های مرکب و ساختمان هجا در این زبان اختصاص دارد. در فصل سوم، به نحو، و در فصل چهارم به گروه صفتی شامل صفت‌های بیانی، اشاره، شمارشی، پرسشی، تعجبی، مبهم با ذکر مثال پرداخته شده است. مباحث فصل‌های پنجم تا نهم کتاب شامل گروه قیدی، گروه اسمی، ضمیر، گروه حرف اضافه، گروه فعلی و ساخت جمله است.

یلداشکوهی

اکبرپور، جعفر، گنجینه گویش‌های ایرانی (استان مازندران ۱-۲)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۳۹۴، دفتر نخست: ۴۰۲ صفحه، دفتر دوم: ۴۰۰ صفحه.

این نخستین‌بار است که گویش‌های روستاهای استان مازندران به صورتی منسجم گردآوری و مورد مطالعه قرار می‌گیرد. مؤلف این دو

کردی، ترکی و فارسی تکلم می‌شود که زبان اخیر زبان اصلی و مشترک مردم این منطقه است. موضوع پژوهش این کتاب زبان ترکی رایج در درگز است.

در این کتاب، به ترتیب، پیشگفتار؛ روش پژوهش؛ معرفی شهرستان درگز، جایگاه و شرح پیشینه تاریخی منطقه؛ موقعیت جغرافیایی و طبیعی درگز، از جمله همسایه‌ها، کوه‌ها، رودخانه‌ها، جلگه‌ها، آب و هوا، پوشش گیاهی، محصولات کشاورزی، جغرافیای طبیعی و ریخت‌شناسی؛ جاذبه‌های طبیعی؛ جاذبه‌های تاریخی: بنای بندیان، آب‌انبار قدیمی لطف‌آباد، آرامگاه علامه شهرستانی، امامزاده دیباج، تپه‌های باستانی؛ موقعیت فرهنگی درگز (شرحی درباره صنایع دستی و محلی و ابزارهای سنتی کشاورزی، دین و زبان و اقوام) درج شده؛ و به دنبال آن حدود سیصد مثل و زبانزد؛ صد جمله به گویش ترکی درگز؛ واژه‌نامه موضوعی فارسی به درگزی و درگزی به فارسی گنجانده شده است. در پایان کتاب نیز تصاویری رنگی از نقشه جغرافیایی منطقه، بازی‌های رایج در درگز، سازهای موسیقی، ابزارها و صنایع دستی آمده است.

مؤلف (ص ۱۹) بر آن است که زبان ترکی درگز تحت تأثیر زبان فارسی بوده و گواه آن پیکره داده‌های زبانی این گویش است. امانی

ترجمه شده است. در انتها نمایه فارسی درج شده که بر اساس واژه‌نامه موضوعی تنظیم شده است.

دفتر دوم شامل هفت گویش از دیگر مناطق استان مازندران است که اسامی آنها از این قرار است: سید میرانی، کوهستانی (کوسانی)، اواردی، خلیل‌محله‌ای، جام‌خانه‌ای، خورشیدی، مهترکلاته‌ای (مترکلائی). سرفصل‌های این دفتر نیز همانند دفتر نخست است. در بخش مقابل آخر این مجموعه نیز هفت داستان از مناطق نامبرده آوانویسی و به فارسی ترجمه شده است.

جمیله حسن‌زاده

**امانی، عفت، در درگز (واژه‌نامه، زبانزد، آداب و آیین محلی)، انتشارات کویر، تهران، ۱۳۹۴، ۲۵۵ صفحه.**

شهرستان درگز، با وسعتی حدود ۴۳۰۹ کیلومتر مربع در ۱۳۰ کیلومتری شهر مشهد، در شمال شرق استان خراسان رضوی واقع شده است. درگز از شمال به جمهوری ترکمنستان، از شرق به کلات و مشهد، از جنوب به قوچان و چناران، و از غرب به قوچان محدود می‌شود. بیشتر اهالی درگز مسلمان شیعه یا سنی‌اند و شمار اندکی زردشتی و مسیحی نیز در آن منطقه ساکن‌اند. در درگز به سه زبان

رودسر، با دیدگاه هم‌زمانی، پرداخته است. محتوای کتاب بر دو محور متمرکز شده است: (۱) توصیف گویش گیلکی رودسر، شامل آواشناسی، فرایندهای واجی، صرف و نحو؛ (۲) واژه‌نامه این گویش. در ابتدای کتاب، مطالبی با عناوین «سخن‌ناشر»، «سپاسگزاری و سخن آغازین»، «پیشگفتار»، «درباره گویش گیلکی»، «درباره گیلان» و «درباره رودسر» آمده که در هر قسمت، به فراخور عنوان و به اجمال، توضیحاتی داده شده است. پس از آن، مؤلف درباره پیکره زبانی و روش بررسی داده‌های خود، به خواننده اطلاعاتی داده و در ادامه، جدول نشانه‌های همخوان‌ها، واکه‌ها و دیگر نشانه‌ها را ارائه کرده است. ذیل عنوان «درباره پیکره زبانی» می‌خوانیم که پیکره زبانی این پژوهش براساس شیوه‌نامه راهنمای گردآوری گویش‌ها (تهیه و تنظیم گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی فرهنگستان زبان و ادب فارسی) و از طریق پژوهش میدانی گردآوری شده است.

بخش نخست کتاب به «آواشناسی» اختصاص دارد. نویسنده در این بخش، پس از آوردن تعاریف کلی آواشناسی، به توصیف آواهای گویش گیلکی رودسر، هجا و ساختمان آن و نیز تکیه در این گویش پرداخته است. بخش دوم با عنوان «فرایندهای واجی»، شامل

زبان ترکی درگز را نه از نگاه رده‌بندی زبانی بلکه به لحاظ جغرافیایی و ایرانی‌تبار بودن گویندگان آن، با همان رویکردی که گویش‌های ایرانی گردآوری و بررسی می‌شود، تدوین کرده است.

پژوهش و گردآوری واژه‌های گویش درگزی به روش میدانی انجام شده است. بنا بر تصریح مؤلف (ص ۲۱)، «راهنمای گردآوری گویش‌های فرهنگستان زبان و ادب فارسی» الگوی کار بوده، اما به سبب گستردگی و متفاوت بودن برخی از حوزه‌ها از جمله کشاورزی و آداب و آیین‌ها، واژه‌های بسیار دیگری به پیکره افزوده شده است.

یلدا شکوهی

امانی، عفت، گویش گیلکی رودسر (آواشناسی، صرف، نحو، واژه‌نامه)، انتشارات کویر، تهران، ۱۳۹۴، ۲۵۶ صفحه.

گویش گیلکی از جمله گویش‌های پرگوینده زبان‌های ایرانی و از شاخه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو غربی، در ناحیه حاشیه دریای خزر است که گونه‌ای از آن در رودسر، (یکی از شهرهای شرقی استان گیلان) نیز گویشور دارد.

این اثر پایان‌نامه کارشناسی ارشد عفت امانی است که در آن، به بررسی گویش گیلکی

زبان و ادب فارسی به چاپ رسید. این دفتر دربرگیرندهٔ نه گویش خویشاوند از اصفهان و آبادی‌های پیرامون آن است که بازماندهٔ زبان قدیم اصفهان هستند و در تقابل با زبان «شهری»، یعنی فارسی، عموماً «ولایتی» خوانده می‌شوند. به‌علاوه، این گویش‌ها جزئی از گروه بزرگ‌تری از زبان‌های ایرانی هستند، که عموم آنها را «گویش‌های مرکزی» می‌نامند و در پهنهٔ میان کاشان، اصفهان و یزد پراکنده‌اند.

تدوین این کتاب گام ارزشمند دیگری است در جهت ثبت و ضبط گنجینهٔ عظیم گویش‌های ایرانی که در راستای طرح گنجینهٔ گویش‌های ایرانی و در قالب پرسشنامهٔ گردآوری گویش‌ها (الگوی پیشنهادی گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی فرهنگستان) تدوین شده و دربرگیرندهٔ شواهد زبانی مربوط به نه گویش استان اصفهان است. این نه گویش عبارت‌اند از شش گویش شرقی استان اصفهان (جرقویی مربوط به روستای ینگ‌آباد، مرکز بخش جرقویهٔ سفلی، که به تصریح نویسنده، نیمی از قرای آن، آخرین مرحلهٔ گذار از گویش بومی به فارسی را طی می‌کند؛ زفرهای متعلق به روستای زفره؛ سگزوی، که در یکی از شهرک‌های اصفهان گویشور دارد؛ قهوی، از روستای قهوی؛ کمندانی، مربوط به روستای کمندان؛ و کوپایی متعلق به شهرک کوپا)؛ دو

بررسی مقوله‌های مربوط به دگرگونی در واحدهای آوایی این گویش است که در قیاس با فارسی معیار مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. «صرف» و «نحو»، عناوین بخش سوم و چهارم کتاب را تشکیل می‌دهد؛ در این دو بخش مؤلف دستور زبان این گویش را بررسی کرده است. بخش پنجم با عنوان «نتیجه‌گیری» به نتایج اختصاص دارد که از بررسی گویش گیلکی رودسر در بخش‌های قبلی کتاب به دست آمده است. بخش ششم با عنوان «ملحقات» شامل برگردان صد جملهٔ فارسی به گویش گیلکی رودسر و نیز واژه‌نامه‌ای دوسویه است که یکی موضوعی و به ترتیب الفبای فارسی به گویش مورد نظر و دیگری به ترتیب الفبای این گویش به فارسی تنظیم شده است. کتاب با کتابنامه پایان می‌یابد.

لیلا نوری کشتکار

برجیان، حبیب، *گنجینهٔ گویش‌های ایرانی، (استان اصفهان ۲)*، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۳۹۴، ۳۶۶ صفحه.

پس از انتشار دفتر اول گنجینهٔ گویش‌های ایرانی (استان اصفهان ۱)، در سال ۱۳۹۰، به کوشش محمدمهدی اسماعیلی، دفتر دوم این مجموعه نیز به اهتمام حبیب برجیان گردآوری و تدوین شد و از سوی انتشارات فرهنگستان

در زمره این خانواده زبانی هستند، اختصاص دارد. «فهرست منابع» و «گویشوران این دفتر» همراه با ذکر نام، سن، تحصیلات و شغل گویشوران، محتوای دو بخش بعدی کتاب را تشکیل می‌دهد. پس از آن، مؤلف در «واژه‌های موضوعی» و «جمله‌ها»، که در حقیقت اصلی‌ترین بخش‌های کتاب هستند، شواهد زبانی مربوط به گویش‌های مورد مطالعه خود را می‌آورد. واژه‌های موضوعی در هفده موضوع طبقه‌بندی شده که در پی هم آمده‌اند و پس از آن، در بخش «جمله‌ها» آوانویسی صد جمله از زبان فارسی به گویش‌های مورد مطالعه را داریم. پایان‌بخش کتاب «نمایه فارسی» است که در آن، واژه‌ها به ترتیب الفبایی مرتب و به همراه شماره صفحه یا صفحات به‌کاررفته در آنها درج شده‌اند.

لیلا نوری کشتکار

ثابت، عبدالرحیم، خوشا تفرّج شیراز (جستارهایی در فرهنگ مردم)، بنیاد فارس-شناسی، شیراز، ۱۳۹۱، ۳۳۳ صفحه.

شهر شیراز به شهر شعر در ایران معروف است. شیراز، از قدیم، به داشتن باغ‌های فراوان و زیبا مشهور بوده است. اولین اشاره به نام شیراز، بر روی الواح گلی ایلامی، به ۲۰۰۰

گویش غربی اصفهان (سده‌ی، متعلق به شهر سده، که از ترکیب سه روستا به نام‌های خوزان (خیزان) و پریشان (فروشان) و ورنوسفادان به وجود آمده است؛ و گویش کلیمی اصفهانی که کانون تکلم آن در جوباره واقع است)؛ و یک گویش از نواحی شمالی اصفهان به نام خورزوقی متعلق به روستای خورزوق.

این پژوهش با «پیشگفتار» مؤلف، درباره نحوه تدوین کتاب، گردآوری گویش‌ها و همچنین گویشوران این دفتر آغاز می‌شود و سپس با «نقشه مناطق» مورد مطالعه و «کلیات» ادامه می‌یابد. برجیان در کلیات به بررسی موضوعاتی چون گویش‌های مرکزی ایران و جایگاه آنها در زبان‌شناسی ایرانی، سرزمین و مردم، پراکندگی گویش‌های ولایتی اصفهان، جغرافیای تاریخی و زبان اصفهان (و سه قطب مادی، پارتی، پارسی آن)، اطلاعات تاریخی از فهلوی اصفهان و دیگر موارد می‌پردازد. پس از آن، ذیل عنوان «معرفی مناطق مورد مطالعه»، اطلاعات تاریخی، جغرافیایی، کشاورزی، اقلیمی و... مربوط به هر منطقه را می‌خوانیم.

در ادامه، «ملاحظات اشتقاقی» آمده که به ذکر مهم‌ترین شاخص‌های تحول آوایی بین دو گروه خانواده زبان‌های ایرانی یعنی جنوب غربی، که زبان فارسی متعلق به این گروه است، و شمال غربی، که گویش‌های ولایتی اصفهان

سال پیش از میلاد بازمی‌گردد، که در سال ۱۹۷۰ در هنگام کندن زمین برای ساخت کوره آجرپزی در گوشه جنوب غربی شهر یافت شده است. نام شیراز بر روی سفال‌های پیدا شده از ویرانه‌های دوره ساسانی در سده دوم پس از میلاد نیز دیده شده است.

دست‌مایه اهل هنر و فضیلت در شناخت شیراز، پژوهشی در پیشینه فرهنگی و ثبت ویژگی‌های اجتماعی، انسانی و زبان‌شناسانه این دیار پُرهنر است. تاکنون، به یاری پژوهشگران و محققان، برگ‌های بسیاری از اسناد فرهنگی شیراز به ثبت رسیده است، ولی گنجینه‌های غنی بسیاری هنوز در سینه این شهر مدفون است که نامکشوف باقی مانده است.

در این اثر، مؤلف پس از سخنی در باب تفاوت معنایی تفرّج و تماشا - که تفرّج به معنی «سیر و گلگشت» است؛ اما تماشا تنها کار دیده نیست، کار دل و دیده است در هفت بخش، به معرفی عبارات و اصطلاحات مختلف شیرازی پرداخته است. عناوین و محتوای این هفت بخش به قرار زیر است: (۱) «خوشا تفرّج شیراز»: معرفی بسیاری از بزرگان و چهره‌های سرشناس که زمانی را میهمان شهر شیراز بوده‌اند و نیز معرفی برخی از گردشگاه‌های شهر شیراز؛ (۲) «طنز و مطایبه در زبان عامه»:

اشاره به جنبه‌های کاربردی برخی از عبارات طنزآمیز؛ (۳) «عبارت‌ها و تعارف‌های رایج در بین زنان شیرازی»؛ (۴) «اصطلاحات باغداری متداول در مسجد بردی شیراز»: معرفی اصطلاحات و اسامی ابزارهای ویژه باغداری رایج در میان اهالی محله قصرالدشت، که یکی از قدیمی‌ترین محله‌های شیراز است و در قدیم به «مسجد بردی» مشهور بوده و مردم آن معیشت خود را از راه باغداری تأمین می‌کرده‌اند؛ (۵) «فرهنگ باغداری در مسجد بردی شیراز»: توضیحاتی درباره فرهنگ باغداری در مسجد بردی شیراز و نیز معرفی شماری از میوه‌های باغ‌های دیروز این سرزمین؛ (۶) «واژه‌ها و اصطلاحات نقره‌کاران شیرازی»؛ (۷) «قصه فقدان یک کتیبه»: معرفی کتیبه‌ای به ابعاد ۸۰×۸۵ سانتی‌متر به خط ثلث، که قرن‌ها بر دیوار مسجدجامع قصرالدشت نصب بود. در پایان هر کدام از این بخش‌ها نیز فهرست منابع مورد استفاده ذکر شده است.

این کتاب حاصل تلاش مؤلف برای معرفی فرهنگ و تاریخ شیراز و ثبت بسیاری از رسوم و اصطلاحات این شهر تاریخی است.

مریم رضایی

ثابت، عبدالرحیم، خوان خنده: فرهنگ تعبیرها و عبارت‌های طنزآمیز متداول در لهجه

عبارات را بیان کرده است. بنا به گفته مؤلف (ص ۱۲)، طنزآفرینی و طنزاندیشی یکی از ویژگی‌های ذهن آدمی است و چاشنی طنز نه تنها در زبان عوام و در فرهنگ شفاهی بلکه در زبان خواص و در فرهنگ مکتوب هم کام‌نواز است.

متن فرهنگ، که به ترتیب الفبای فارسی تنظیم شده، با مدخل «آ» آغاز می‌شود و با مدخل یه نون بخور سیر پشی پایان می‌یابد. در فرهنگ، پس از ذکر هر مدخل، نخست تعریفی از مدخل ارائه شده و سپس به کاربرد آن عبارت در جایگاه طنز اشاره شده است؛ برای مثال:

اجل جواب کردند. از چنگ بیماری سختی به سلامت جستن و تندرستی خود را بازیافتن. به کسی که پس از بیماری سختی بهبود یافته باشد به قصد مزاح می‌گویند: انگار اجل جواب کردی؟ یعنی مرگ تو قطعی بود اما اجل را به خود راه ندادی و او را نامراد برگرداندی.

در پایان کتاب، فهرست منابع با عنوان «فهرست منابع کتبی»، شامل حدود هفتاد منبع که مؤلف برای شرح و تحلیل مدخل‌ها از آنها بهره برده، آمده است.

یلدا شکوهی

جناب، میرسید علی، فرهنگ مردم اصفهان (گویش‌ها، ضرب‌المثل‌ها، بازی‌ها و تصنیف‌ها)، تصحیح و تدوین: رضوان پورعصّار،

شیرازی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد جهرم با همکاری بنیاد فارس‌شناسی، شیراز، ۱۳۹۳، ۳۳۴ صفحه.

این اثر حاصل پژوهش عبدالرحیم ثابت درباره زبان محاوره‌ای مردم شیراز است. بنا بر تصریح مؤلف (ص ۱۷)، گرچه بیشتر این عبارت‌ها و تعبیرهای طنزآمیز از زبان مردم شیراز ضبط و ثبت شده است، اما شماری از این عبارت‌ها و اصطلاح‌ها در شهرهای دیگر ایران و نیز در خارج از مرزهای ایران مانند افغانستان و تاجیکستان رایج است. او در توضیح هر مدخل، گاه، به همانندی این عبارات در شهرها و سرزمین‌های دیگر اشاره کرده است. مؤلف برخی از عبارت‌های طنزآمیز را که مختص گویش شیرازی نبودند نیز در این دفتر درج کرده است. میزان کاربرد این عبارات میان مردم متفاوت است؛ برخی بسیار پرکاربرد و برخی دامنه کاربرد وسیعی ندارد و برخی از این عبارات نیز منسوخ شده است. عبارات طنزآمیز در این دفتر به میزان یکسانی از عنصر طنز برخوردار نیستند؛ برخی از این تعبیرها، هنگام قرار گرفتن در موقعیت و نوع بیان، معنای طنزآمیزی به خود می‌گیرد.

این کتاب شامل مقدمه مؤلف، متن فرهنگ و فهرست منابع است. مؤلف در مقدمه، با نثری شیرین و آمیخته با طنز، روش کار و شیوه ثبت

سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان،  
۱۳۸۵، ۳۶۶ صفحه.

این کتاب گنجینه ارزشمندی است که به همت و تلاش زنده‌یاد میر سیدعلی جناب (۱۲۴۹-۱۳۰۹ش) گردآوری شده و شامل لغات، اصطلاحات، ضرب‌المثل‌ها، تصنیف‌ها و بازی‌هایی است که در زمان او، در میان مردم اصفهان کاربرد داشته است. گفتنی است اصفهان زمان مؤلف در محدوده‌ای کم و بیش برابر با اصفهان کنونی دارای گویش ویژه‌ای بوده است که علاوه بر گویش خاص شهر اصفهان، گویش روستاهای اطراف آن از جمله وینشون (وانشان)، قهرود، کشه، زفره، سده، جرقویه، گز، کفرون (کفران)، محلات، خوانسار، سو و... را نیز شامل می‌شده است.

مصحح و مدون این اثر، که به انتشار دست‌نوشته‌های مؤلف همت گمارده، خود اذعان داشته که آگاهی ندارد واژه‌ها و اصطلاحات مندرج در این کتاب منحصراً مربوط به شهر اصفهان یا آمیزه‌ای از گویش‌های روستاهای اطراف بوده است. او هدف و انگیزه خود را از انتشار این مجموعه، در مقدمه کتاب، حفظ آن واژه‌ها و اصطلاحات به عنوان میراث زبانی و در اختیار نهادن آن برای گویش‌پژوهان و زبان‌شناسان ذکر کرده و

بررسی و تحلیل محتوای آن را به متخصصان  
وا نهاده است.

بخش‌های کتاب به شرح زیر است:

- مقدمه مصحح، که در آن، به ذکر مطالبی پیرامون زبان مردم اصفهان پرداخته است؛
- فهرستی از واژه‌های گویشی، به ترتیب الفبای فارسی با اعراب‌گذاری و آوانگاری و معادل فارسی (شایان ذکر است که اعراب‌گذاری واژه‌ها برعهده مؤلف بوده و آوانگاری آنها را مصحح انجام داده است)؛
- اصطلاحات و ضرب‌المثل‌ها با برگردان فارسی (برخی از این ضرب‌المثل‌ها نامفهوم بوده و مؤلف آنها را معنا نکرده بود، این نقیصه به کوشش مصحح و با مراجعه به منابع تا حدودی رفع شده است)؛
- فهرستی از لغات و اصطلاحات فارسی با معادل‌های گویشی آن به همراه آوانگاری؛
- اسامی و توصیف بازی‌هایی که در زمان حیات مؤلف در میان کودکان، نوجوانان، مردان و شاید زنان رایج بوده است؛
- تصنیف‌های متداول در اصفهان.

جمیله حسن‌زاده



«دست‌نوشته JA»، «دست‌نوشته MU2»،  
«دست‌نوشته S»، «واژه‌نامه» و «کتابنامه».

پیشگفتار نوشته کوتاهی است در باب معرفی مجموعه متن‌های ایرانی پایان دوره باستان و پشتیبان مالی این طرح. در مقدمه با چگونگی شکل گرفتن گزارش شطرنج و نهش نیو-اردشیر، هویت تاریخی شخصیت‌های ایرانی و هندی این گزارش و نیز اهمیت شطرنج و نرد در دوره ساسانیان آشنا می‌شویم. افزون بر این، مؤلف به دیگر متن‌های فارسی میانه، که ذکر این بازی‌ها در آنها آمده، اشاره‌ای کوتاه کرده و به مباحث دیگری همچون گزارش شطرنج در مقایسه با ترجمه‌های عربی و فارسی آن، شطرنج و نرد در هنر و فرهنگ مادی و بازی‌های شطرنج و نرد در بیرون از ایران ساسانی نیز پرداخته است. پس از آن، پژوهش‌های دیگری که درباره متن گزارش انجام شده و همچنین دست‌نویس‌های آن ارائه شده است. سه بخش بعدی کتاب به آوانویسی، ترجمه و تصاویر سه دست‌نویس متن گزارش شطرنج، که پیش از این ذکر آن رفت، اختصاص دارد. در ادامه، واژه‌نامه کتاب آمده که به ترتیب الفبای انگلیسی مرتب شده است. در این بخش، در مقابل آوانویسی هر واژه، حرف‌نویسی، معنای واژه و نیز شماره سطر یا سطریایی که در آنها به کار رفته نیز درج شده

دریابی، تورج، گزارش شطرنج و نهش نیو-اردشیر، ترجمه شهرام جلیلیان، توس، تهران، ۱۳۹۳، ۹۳ صفحه.

گزارش شطرنج و نهش نیو-اردشیر، که اغلب از آن با عنوان گزارش شطرنج یاد می‌شود، یک متن فارسی میانه، درباره پیدایش بازی‌های شطرنج و نرد، در دوره پادشاهی خسرو یکم (۵۳۱-۵۷۹م)، شاهنشاه بزرگ ساسانی، است. در این دوره تاریخی، مجموعه‌ای از نامه‌نگاری‌ها بین دربار ایران و هند، درباره اینکه کدام شاهنشاهی، مردمان و سنت‌های آن، برتر و شکوهمندتر از دیگری هستند، مبادله می‌شده است. در همین راستا، هندی‌ها برای نمایاندن خردمندی خود، بازی شطرنج را به وجود آوردند؛ اما بزرگمهر، فرزانه ایرانی، نه فقط راز و معمای بازی را گشود بلکه همچنین در مقابل آن بازی نرد را به وجود آورد و برای مبارزه‌طلبی آن را به دربار هند فرستاد.

این اثر جلد نخست از مجموعه‌ای با عنوان متن‌های ایرانی پایان دوره باستان است که هدف از تدوین آن انتشار متن‌های کوتاه پهلوی است. مندرجات کتاب، به ترتیب، عبارت‌اند از «پیشگفتار»، «مقدمه»، «پژوهش‌های پیشین درباره متن گزارش شطرنج»، «دست‌نویس‌های گزارش شطرنج»، «آوانویسی متن گزارش شطرنج»، «ترجمه متن گزارش شطرنج».

است. در پایان، کتابنامه فارسی و انگلیسی آمده است.

#### لیلا نوری کشتکار

زوندردمان، ورنر، اندرز منوهمد - روشن: *آموزه‌ای از مانویت خاوری؛ متن‌های ویراسته پهلوانیگ و سغدی، ترجمه رحمان بختیاری، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۹۳، سیزده + ۴۲۳ صفحه.*

این کتاب ترجمه‌ای است از زبان آلمانی دربارهٔ ایزد آفرینش سوم مانوی به نام اندیشهٔ روشن، منوهمد-روشن یا بهمن بزرگ، که یکی از انتزاعی‌ترین ایزدان مانوی و در واقع سرشت عقلانی و گوهر اندیشهٔ خدای جهان نور است. در این باره، دست‌نویس‌هایی به زبان‌های متعدد (ایرانی و غیرایرانی) وجود داشته و از آن میان، قطعات پراکندهٔ پارسی، سغدی، ترکی اویغوری و نیز یک روایت نسبتاً سالم چینی باقی مانده است.

این اثر متن انتقادی یکپارچه‌ای است از نسخه‌های پارسی مانوی و سغدی اندرز منوهمد - روشن که ورنر زوندردمان، دانشمند برجستهٔ آلمانی و پژوهشگر حوزهٔ مانی‌شناسی و زبان‌شناسی ایرانی، در آن، به بررسی نقش اساسی این ایزد به طور دقیق و موشکافانه پرداخته است. او در این پژوهش، قطعات

ازهم‌گسیختهٔ پارسی و سغدی را جداگانه تصحیح انتقادی کرده و سپس آنها را در یک پیکره تدوین و با یادداشت‌های عالمانه و تحلیل مسائل زبان‌شناختی و تاریخی به آلمانی ترجمه کرده است. افزون بر این، برای روشن‌تر کردن بحث، سه متن دیگر سغدی را، که محتوای آنها با موضوع اصلی ارتباط داشته، بررسی و ترجمه کرده است. در پایان کتاب، چند نمودار قیاسی برخی از مفاهیم مانوی مربوط به «اندیشهٔ روشن»، واژه‌نامه‌های مجزای متن‌های پارسی و سغدی، مآخذ کتاب‌شناسی و عکس دست‌نویس‌ها آمده، که به جامعیت اثر افزوده است.

رحمان بختیاری این اثر ارزشمند را به فارسی ترجمه و در ده بخش به چاپ رسانده است. عناوین بخش‌های کتاب، به ترتیب، عبارت‌اند از «پیشگفتار»، «ملاحظات»، «کلیات»، «متن انتقادی اندرز»، «یادداشت‌هایی برای ترجمهٔ اندرز»، «پیوست»، «جدول مقایسه‌ای پنج‌گانه‌های انسان‌شناختی و دوازده‌گانه‌های تفکیک‌شده در اندرز منوهمد - روشن»، «واژه‌نامه»، «راهنمای کتاب‌شناختی» و «نگاره‌های متن‌های بررسی‌شده به ترتیب شماره‌هایشان».

«پیشگفتار» شامل «پیشگفتار نویسنده برای ترجمهٔ فارسی» و «پیشگفتار مترجم» است که

ترجمه این اثر تا اندازه‌ای ثقیل و نزدیک به متن اصلی است در مواردی فهم جملات را با دشواری روبه‌رو می‌کند.

لیلا نوری کشتکار

سبزعلیپور، جهاندوست، گنجینه گویش‌های ایرانی (تاتی خلخال)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۳۹۴، ۴۸۲ صفحه.

گویش‌های تاتی ایران و جهان را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: (۱) تاتی شمالی، که گویشوران آن خارج از ایران، در داغستان (دریند)، منتهالیه شمال شرقی جمهوری آذربایجان در قفقاز، شبه جزیره آپشرون، باکو، سوراخانی، بالاخانی، ماشتاغا، بوزونا، امیرخان، داغستان افروجه و دربند آبه‌شوران زندگی می‌کنند و شامل تات‌های مسلمان، تات‌های کلیمی (که خود را "داغ جوودی"، یهودی کوهستان می‌نامند) و تات‌های مسیحی ارمنستان و شمال شرقی آذربایجان؛ (۲) تاتی جنوبی، که در ایران رواج دارد و در حال حاضر در مناطقی در جنوب غرب قزوین؛ اشتهارد کرج؛ خلخال؛ زنجان در خویین در شصت کیلومتری جنوب غربی استان زنجان و طارم علیا؛ آذربایجان شرقی؛ رودبار، الموت و کوهپایه؛ شمال خراسان، جلگه شوغان و منطقه چهارده سنخواست رایج است. درباره مناطق

در آن مختصراً در باب متن اندرز منوهمد-روشن و ترجمه اثر سخن رفته است. مؤلف در «ملاحظات» از کسانی که او را در نوشتن کتاب یاری رسانده‌اند، تشکر کرده، و در بخش «کلیات» که خود زیربخش‌های متعددی را شامل می‌شود به ارائه مطالبی چون پیشینه کار، ساختار و محتوای نسخه پارتی اندرز منوهمد-روشن، خاستگاه‌ها و متن‌های همتا، توصیف جزئیات دست‌نوشته‌ها و قطعه‌ها و... پرداخته است. در بخش بعدی، ابتدا متن انتقادی پارتی و سغدی اندرز و سپس متن تکمیلی به همراه ترجمه آنها آمده است. در ادامه، و پس از یادداشت‌هایی که برای ترجمه این متن ارائه شده، پیوستی شامل سه متن ak, al و am، از متن‌های هم‌خانواده ایرانی میانه اثر، به انضمام یادداشت‌های آن آمده است. جدول‌های مقایسه‌ای برخی مفاهیم مانوی مربوط به متن اندرز منوهمد-روشن و سه متن دیگر محتوای بخش بعدی است. از دیگر مندرجات کتاب واژه‌نامه‌های پارتی و سغدی است. در پایان نیز، راهنمای کتاب‌شناختی، فهرست اختصارات و تصاویر دست‌نویس‌ها گنجانده شده است.

درباره ترجمه کتاب باید گفت، با اینکه به نظر می‌رسد مترجم کوشیده است تا به هدف خود در انتقال صحیح مطالب دست یابد، اما

دروی، شالی، کجلی، کرنقی، کرینی، کُوری، گیلوانی، لردی است. بخش‌های کتاب به شرح زیر است:

- پیشگفتار، که در آن به شرح زبان تاتی، پراکندگی و جایگاه آن، معنا و کاربرد واژه

تاتی و زبان آذری پرداخته شده است؛

- معرفی مناطق مورد مطالعه، که شامل بخش شاهرود خلخال، روستای آسکستان، روستای درو، روستای شال، روستای کجلی، روستای کرنق، روستای کرین، کُور، روستای گیلوان، روستای لرد است، سپس معرفی گویشوران این دفتر، که در مجموع شامل ۹۷ گویشور است. مؤلف در این جستار بر آن بوده که در جمع‌آوری و ثبت تلفظ واژه‌ها از چندین گویشور پرسش کند و پس از اطمینان از وجود آن لغت در آن زبان، شکل درست تلفظ واژه را ثبت کند.

- کلیاتی درباره نکات دستوری گویش‌های مورد مطالعه، شامل شناسه افعال لازم و متعدی در زمان‌های گذشته ساده، استمراری، نقلی، بعید، التزامی و شناسه‌های حال اخباری و التزامی؛ همچنین پیشنهادهای افعال لازم در زمان گذشته استمراری و حال اخباری و افعال متعدی، شامل وند حال اخباری و آینده و

اخیر، بنا بر تصریح مؤلف (ص ۱۰)، گویش‌های آنها تاتی نامیده می‌شود اما با تاتی مناطق دیگر یکی نیست و نمی‌توان آنها را تاتی شمرد، و نیاز به پژوهش بیشتری است تا شباهت‌های آنها اثبات شود.

به گفته مؤلف (ص ۹)، زبان تاتی خلخال در دو بخش شاهرود و خورش‌رستم رایج است و به سبب کوهستانی بودن منطقه و شرایط خاص آن، ویژگی‌های زبانی کهن خود را حفظ کرده و در برابر نفوذ سایر زبان‌ها به‌ویژه ترکی و فارسی مقاوم مانده است. اما در بخش واژه (ص ۱۵)، به سبب ارتباط تات‌زبانان خلخال با ترک‌زبانان، زبان تاتی از زبان ترکی تأثیر گرفته و از آنجا که جمعیت تات‌زبانان کمتر از بقیه است این مراد به سود زبان تاتی نبوده است. احتمالاً ورود لغات تاتی به زبان ترکی در گذشته صورت گرفته، اما لغات ترکی موجود در تاتی به سبب ارتباط دهه‌های اخیر وارد این زبان شده است. زبان‌های دیگری که بر تاتی تأثیر بسیار داشته‌اند، تالشی و با یک واسطه، زبان گیلکی است. مؤلف در این پژوهش کوشیده است واژه‌های اصیل را که در راهنمای گنجینه گویش‌های ایرانی مد نظر بوده، ثبت کند.

این پژوهش به نه گویش زبان تاتی خلخال اختصاص دارد که شامل گویش‌های آسکستانی،

سلامی، عبدالنّبی، گنجینه گویش‌شناسی فارسی (دفتر هفتم)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۳۹۳، ۴۷۳ صفحه.

داده‌های دفتر هفتم گنجینه گویش‌شناسی فارسی به همت عبدالنّبی سلامی (پوردوان) با حضور در منطقه گردآوری و تدوین شده است. این دفتر با مقدمه استاد احمد سمیعی (گیلانی) آغاز می‌شود و به الگوی دفترهای پیشین، نه گویش، این‌بار از شرق و شمال شرقی استان فارس به مرکزیت دریاچه بختگان و دریاچه آبادۀ تشک، را در بر دارد. این گویش‌ها به ترتیب عبارت‌اند از آرسنجانی، امیرسالاری، ایگی (ایچی)، خواجه‌جمالی، سرچاهانی (حسامی / کُره‌ای)، سیجیل‌آبادی / خیرامه‌ای، غوری، مُنگی (مُنجی) و میان‌دهی.

با انتشار این دفتر، تعداد گویش‌های گردآوری شده رایج در استان فارس به ۶۳ می‌رسد. بدنه اصلی کتاب را «واژه‌های موضوعی» و «جمله‌های فارسی و معادل آنها در گویش‌ها» تشکیل می‌دهد و در کنار آن، نقشه منطقه، «معرفی مناطق مورد مطالعه»، نکات دستوری گویش‌های مورد مطالعه «نمایه فارسی» بر غنای کتاب می‌افزاید، اما بخش تصاویر در پایان هر دفتر، که صفحات در خور توجهی را به خود اختصاص داده اغلب تکراری است و غیرضروری به نظر می‌رسد.

حال التزامی؛ سپس پیشوندهای قاموسی یعنی پیشوندهای فعلی یا پیشوندهایی که در آغاز فعل‌ها می‌آیند و اغلب جهت فعل را مشخص می‌کنند. در ادامه این بخش، درباره فعل مجهول، فعل امر، مطابقت فعل با اسم، نشانه‌های مصدری، اسم، مضاف و مضاف‌الیه، صفت و موصوف و تمایز جنس مؤنث و مذکر در تاتی توضیحاتی درج شده است.

- گنجینه واژگان، و در پایان، مجموع یکصد جمله و نه متن آوانویسی و ترجمه‌شده به فارسی از نه گویش مطرح شده در کتاب آمده است.

تا کنون، آثار بسیاری در حوزه زبان تاتی مناطق مختلف ایران منتشر شده است. مؤلف کتاب، پیش از این، در قالب مقاله و کتاب، پژوهش‌هایی را در این حوزه به چاپ رسانده است که می‌توان زبان تاتی: توصیف گویش تاتی رودبار (۱۳۸۹)؛ فرهنگ تاتی (۱۳۹۰)؛ و بررسی تطبیقی ساخت فعل در گویش‌های تاتی، تالشی و گیلکی (۱۳۹۱) را نام برد. این کتاب یکی دیگر از آثار ارزشمند جهان‌دوست سبزعلیپور در پژوهش‌های زبان تاتی است، که برای تحقیقات زبانی می‌توان از آن بهره برد.

یلدا شکوهی

مؤلف در این دفتر، ضمن ارائه توصیفی از شرایط طبیعی و جغرافیایی و نیز اوضاع تاریخی و اجتماعی، به گویش‌های مهاجران و جزایر زبانی هم می‌پردازد و خود در پیشگفتار کتاب اذعان دارد که گویش‌های این بخش از فارس همگی دارای ساخت ساده زبان فارسی‌اند و در هیچ‌یک از آنها اثری از ساخت کُنایی (ارگنیو) نیست.

در جای‌جای پیشگفتار، مؤلف محترم، به توصیف و تبیین مطالبی درباره برخی گویش‌ها می‌پردازد که از مبانی زبان‌شناختی یا آواشناختی برخوردار نیست؛ و جا دارد ثبت و بیان این قبیل اظهارنظرها بر اساس ملاحظات تخصصی زبانی و دقت علمی صورت گیرد.

امروزه در مراکز تحقیقاتی معتبر دنیا، در این قبیل گردآوری‌های گویشی، یک لوح فشرده (CD) از گفتار گویشوران ضمیمه کتاب می‌گردد که جای آن فایل صوتی در دفترهای هفتگانه‌ای که تاکنون منتشر شده همواره خالی بوده است.

علی مصریان

علی‌یاری بابلقانی، سلمان، *تحریر ایلامی کتیبه داریوش بزرگ در بیستون*، نشر مرکز، تهران، ۱۳۹۴، یازده + ۲۶۲ صفحه.

کتیبه بیستون مهم‌ترین کتیبه‌ای است که به فرمان داریوش و درباره چگونگی به سلطنت رسیدن و غلبه او بر بردیای غاصب و شورشیان، در نزدیکی کرمانشاه، بر پیکره کوه بیستون نگاشته شده است. این کتیبه در پنج ستون، به خط میخی و سه زبان ایلامی، بابلی و فارسی باستان به نگارش درآمده و ظاهر آن گویای این مهم است که تحریر ایلامی دو بار نوشته شده بوده است: تحریر نخست در زمان ساخت یادمان، در چهار ستون و ۳۲۳ سطر و تحریر دوم، سمت چپ تحریر فارسی باستان و زیر تحریر بابلی، در سه ستون و ۲۶۰ سطر.

در این اثر ارزشمند، که در واقع رساله دکتری علی‌یاری است و زیر نظر دکتر حسن رضائی باغبیدی به انجام رسیده، پس از پیشگفتار، در دو بخش با عناوین «دستور زبان ایلامی هخامنشی»، «حرف‌نویسی، ترجمه و اختلاف تحریرها»، به همراه «پادداشت‌ها» و «واژه‌نامه» به بررسی تحریر ایلامی کتیبه بیستون پرداخته شده است. علی‌یاری، قبل از پیشگفتار، در «سخنی با مخاطب»، به اختصار اطلاعاتی درباره تاریخ هخامنشی، نگاره‌ها، کتیبه‌های بیستون، تحریر ایلامی و نیز محتوای آن به مخاطبان عام ارائه می‌کند و پس از آن کوتاه‌نوشت‌ها، نشانه‌ها و برابره‌های انگلیسی اصطلاحات فنی را می‌آورد. او در پیشگفتار،

بخش دوم کتاب را حرف‌نویسی، ترجمه و اختلاف تحریرها شکل می‌دهد. نویسنده برای خوانش متن کتیبه، علاوه بر پژوهش‌های پیشین و تصاویری که در جریان دیدار خود از بیستون تهیه کرده و آنها را اساس کار خود در قرائت کتیبه قرار داده، از نوع دیگر تصویر کتیبه، که به شیوه فوتوگرامتری تهیه شده، نیز در سنجش تعداد و نوع نشانه‌هایی که در یک فاصله ناخوانا از هم قرار داشتند، بهره برده است. بنا به گفته مؤلف در پیشگفتار، برای حرف‌نویسی متن‌های ایلامی، هنوز یک شیوه معیار فراگیر، مورد اجماع نبوده و در شیوه نگارش سرده‌نشان‌ها، اختلاف نظر وجود دارد. با این حال، از بین دو شیوه نگارش سرده‌نشان‌ها، (۱) نشان دادن آنها با کوتاه‌نوشت مثل h (horizontal) برای جای‌نام‌ها، v (vertical) برای نام انسان و مردم و...؛ ۲. نمایش آنها با استفاده از ارزش هجایی مثل <sup>AS</sup> به جای h، <sup>DIS</sup> به جای v و...، در این کتاب روش دوم برای حرف‌نویسی انتخاب شده است. سه ستون متن اصلی، با توجه به تغییر موضوع، به چند بخش و هر بخش به بندهایی تقسیم شده است که برابر با تقسیم‌بندی معمول در تحریر فارسی باستان کتیبه است. در متن حرف‌نویسی، شماره بخش و بند، به صورت پیوسته از آغاز تا پایان کتیبه

به صورتی کامل‌تر، درباره یادمان بیستون، پیشینه پژوهش و روش کار خود توضیحاتی ارائه می‌کند و ضمن آن، یادآور می‌شود که یکی از اهداف نگارنده در نگارش این کتاب فراهم آوردن فرصتی برای آموزش زبان ایلامی (دست‌کم ایلامی هخامنشی) بوده که طی این سال‌ها در خاستگاه خود سخت مهجور مانده و کمتر مورد توجه پژوهشگران حوزه زبان‌های کهن ایران قرار گرفته است.

در بخش نخست کتاب، که خود زیربخش‌های متعددی را شامل می‌شود و به تصریح نویسنده، با بررسی همه پژوهش‌های مهم و معتبر در این باره به انجام رسیده، به همه مقوله‌های دستوری و بحث‌های زبانی مربوط به این زبان پرداخته شده است. شیوه کار در این بخش به گونه‌ای است که نظرات مهم ذکر شده و به نظراتی که اعتبار یا ارتباط کمتری داشته‌اند ارجاع داده شده است؛ سپس شواهد و استدلال‌های زبانی، منتخب از کتیبه‌های شاهی هخامنشی و گل‌نوشته‌های دیوانی تخت جمشید، در تأیید یا رد این نظرات ارائه شده است. شایان ذکر است که آوانویسی و ترجمه لفظی این شواهد در متن، و حرف‌نویسی و نشانی آنها در پانوشته آمده است.

و با عددهای رومی آمده است. نشانه‌های بازسازی شده و نیمه‌خوانا به ترتیب درون [ ] و [ ] می‌آیند؛ از «<sup>۳</sup>» برای نشانه‌های تصحیح شده، و از «<sup>۴</sup>» برای نشانه‌هایی که در بازسازی آنها تردید وجود دارد، استفاده شده است؛ نیز مواردی که بازسازی نشده‌اند با [x] نشان داده شده‌اند. در ترجمه جمله‌ها و واژه‌ها نیز، پیکره اصلی کتاب را تشکیل می‌دهد، تلاش بر آن بوده تا ترجمه‌ای روشن و درعین حال نزدیک به متن ارائه شود. علاوه بر این، اختلاف تحریرهای دیگر با تحریر ایلامی نیز در پانویس آمده است که در اینجا، اساس کار برای تحریر فارسی باستان، Schmitt 1991؛ 2009؛ برای تحریر بابلی، Von Voigtlander 1978؛ و برای تحریر آرامی، Greenfield and Porten 1982 بوده است. صورت فارسی باستان نام‌های خاص (شامل نام اشخاص، اقوام و مکان‌ها) نیز، در پانویس ترجمه ذکر شده است. بخش سوم و چهارم کتاب، به ترتیب، به یادداشت‌ها و واژه‌نامه کتاب اختصاص دارد. بخش یادداشت‌ها بر مسائل زبانی متمرکز شده و به بحث‌هایی مجزاً درباره بخش‌هایی از کتیبه پرداخته است که یا حرف‌نویسی، ترجمه و تفسیر آن مورد اجماع پژوهشگران نبوده و یا نگارنده نظر مورد اجماع را نپذیرفته است. در واژه‌نامه نیز همه صورت‌های یک واژه، با ذکر

بسامد و شماره بند و سطر آن، ذیل یک مدخل و به ترتیب الفبای انگلیسی آمده است. کتاب با فهرست منابع و چکیده فارسی و انگلیسی به پایان رسیده است.

لیلا نوری کشتکار

**فخرو، علی‌اکبر، فرهنگنامه سرخه‌ای (فارسی - سرخه‌ای)، انتشارات حبله‌رود، سمنان، ۱۳۹۴، ۲۷۷ صفحه، مصور.**

مؤلف که خود از گویشوران سرخه<sup>۱</sup> است، شیوه تدوین این فرهنگ را در سرآغاز کتاب خود شرح داده است. کتاب از چهار فصل تشکیل شده است. مقدمه به ذکر تاریخچه‌ای از زبان فارسی و جایگاه گویش سرخه‌ای در میان گویش‌های ایرانی نو، واژه‌های دخیل در این گویش و قرابت‌های آن با سایر گویش‌ها اختصاص دارد. در ادامه این بخش جدولی از واژه‌های مشترک میان زبان پهلوی و گویش سرخه‌ای ارائه شده است. فصل اول به ذکر موقعیت تاریخی و جغرافیایی سرخه و وجه تسمیه این شهر پرداخته است. فصل دوم اشاره‌ای است مختصر به دستور گویش

(۱) برای آگاهی از وضعیت جغرافیایی شهرستان سرخه و جایگاه گویش سرخه‌ای در میان گویش‌های ایرانی نو، رک: معرفی کتاب بررسی و توصیف گویش سرخه‌ای نوشته حسن یعقوبی در همین بخش.



گردنهٔ پاسخند (آخرین مرز بین راه شهرستان بندر لنگه و لار) را به وجود آورده است. این منطقه روستاهای متعددی را در بر می‌گیرد از جمله ایلود، برکه‌لاری، فتویه، آنوه، بیسه، دهتل، مرذنو، بسته‌قلات، کُنچی، زنگارد و سید احمدی.

دریارهٔ گوده ناگفته‌ها و نانوشته‌ها فراوان است. تاریخ و فرهنگ آن غریب، ناشناخته و فراموش شده است. سنگ‌نگاره‌های وسیع آن مهجور و آیین‌های شگفت آن مغفول مانده است. بناهای شگرف، کلات‌ها و ارگ‌هایش در حال فرو ریختن است. واژه‌ها، مثل‌ها و اصطلاحاتی که ریشه در هزاره‌ها دارد و میراث زبانی این منطقه را تشکیل می‌دهد در حال فراموشی است. همچنین به باور مؤلف کتاب گویش گوده‌ای در معرض آسیب‌های جدی قرار دارد. او در این پژوهش — که سه سال به طول انجامیده و کوششی است پرشور و مسئولانه برای ثبت و زنده نگه‌داشتن بخش مهم و آسیب‌پذیر این فرهنگ کهن — به گردآوری و بررسی مثل‌ها، کنایات و اصطلاحات گوده‌ای در روستای ایلود (یکی از روستاهای منطقه) پرداخته است.

مثل‌ها اشعار بزرگان یا سخنان عبرت‌آموزی هستند که به دلیل زیبایی و اختصار، در طول تاریخ، مردم آن را به کار

سرخه‌ای و ذکر شواهدی از مقوله‌های فعل و صرف آن، مصدر، شناسه، پیشوندهای فعلی، صفت و نقش‌نماها. فصل سوم به آواشناسی و واج‌شناسی اختصاص دارد و در آن، ضمن توصیف فرایندهای آوایی، به تفاوت‌های آوایی گویش سرخه‌ای و زبان فارسی اشاره شده است. فصل چهارم که بخش اصلی کتاب را تشکیل می‌دهد، فهرستی است القبایی از لغات، اصطلاحات، کنایات و مصادر مربوط به پیشه‌های مختلف از جمله کشاورزی، باغداری، دامداری، کوزه‌گری و بنایی و نیز نام ابزارآلات، پوشاک، جانوران، گیاهان و... با ذکر نقش دستوری و معادل آنها در گویش سرخه‌ای. نکته قابل توجه آنکه ذیل برخی مداخل شاهد مثالی از معادل گویشی آنها از متون کهن نظم و نثر آمده است. کتابنامه بخش پایانی کتاب را تشکیل می‌دهد.

جمیله حسن‌زاده

محمودی، محمود، *مثل‌ها کنایات و اصطلاحات در گویش گوده‌ای*، انتشارات گل آفتاب، مشهد، ۱۳۹۴، ۳۲۶ صفحه، مصوّر.

منطقهٔ گوده یکی از دهستان‌های شهرستان بستک است که در استان هرمزگان قرار دارد. این منطقه دره‌ای است تقریباً به طول یکصد کیلومتر که از غرب به شرق امتداد دارد و شمال‌غرب آن به وسیلهٔ کوه‌ها مسدود شده و

گرفته و وصف‌الحال خود یا دیگران کرده‌اند. در گویش اهالی دهستان گوده مَثَل‌های فراوانی وجود دارد که بیشتر آنها در روستاهای دورنزدیک آن یکسان است و اندک تفاوتی که گاه در آنها مشاهده می‌شود ناشی از متفاوت بودن لهجه‌هاست.

مؤلف در تدوین این مجموعه، به دلیل در دست نبودن منابع مکتوبِ مختص این گویش، بیشتر از منابع شفاهی استفاده کرده و کوشیده است، تا حد امکان، به همراه هر مَثَل یا اصطلاح، برگردان فارسی نیز آورده شود و برای فهم بهتر آنها، به باورهای عامیانه، و اشعار و سخنان بزرگان (متناسب با مَثَل یا اصطلاح) استناد شود. مَثَل‌ها به ترتیب الفبای فارسی تنظیم و آوانگاری شده و منابع مورد استفاده و توضیحات ضروری درباره آنها در پانویست آمده است. ضمیمه بخش فوق فهرستی است از واژه‌ها و اصطلاحات در گویش گوده‌ای به همراه معانی و توضیحات ضروری.

در بخش پایانی کتاب تصاویری از اسباب و وسایل قدیمی به همراه شرح مختصری از آنها ارائه شده است تا علاقه‌مندان با نوع زندگی، تاریخ و گذشته منطقه آشنا شوند.

جمیله حسن‌زاده

مرشدی، سیاوش، *زبان زازا (دیملی)*، نشر کتاب سبز، تهران، ۱۳۹۳، ۱۰۰ صفحه.

زبان زازا، که به آن دیملی هم گفته می‌شود، از گویش‌های ایرانی و بخشی از زیرشاخه زبان‌های هندواروپایی است که در بخشی از ترکیه بدان تکلم می‌شود و حدود یک میلیون نفر گویشور دارد. ترک‌ها و کردهای کرمانج که در همسایگی دیملی زبان‌ها زندگی می‌کنند، به این زبان «زازا» می‌گویند. زازا شامل مجموعه‌ای از گویش‌هاست که نزد گروه‌هایی کم‌وبیش همگون کاربرد دارد. این گروه‌ها در ناحیه‌ای زندگی می‌کنند که به ناحیه زازا (استان سیواس) در شمال غربی، ارزنجان در شمال شرقی، روستای گِریگر (استان آدی‌یامان) در جنوب غربی و موتکی (استان بتلیس) در جنوب شرقی محدود می‌شود. به طور کلی، تخمین زده می‌شود که زازاها حدود یک ششم جمعیت کرد ترکیه را تشکیل می‌دهند. جوامع زازا در تمامی شهرهای مهم ترکیه و در باتوم پراکنده هستند. به لحاظ آیینی، نیمی از دیملی‌ها علوی و بقیه سُنی هستند که علویان در مناطق شمال شرقی و اهل سنت در مناطق جنوب شرقی زندگی می‌کنند. برخی بر این باورند که زازاها شاخه‌ای مستقل از اقوام ایرانی هستند و نام اصلی زازاها یعنی دیملی را گونه دگرگون‌شده واژه دیلمی می‌دانند و خاستگاه این

هیچ اشاره‌ای به مشخصات کامل این منبع نکرده است. ضمن معرفی انتشار ۴۰ صفحه از متون دیملی به همراه متون کرمانجی نیز به اثر پیتر لِرچ (۱۸۵۸: ۴۹-۸۷) ارجاع داده شده، که در کتاب‌نما مشخصات کامل این اثر نیز ذکر نشده است.

مریم رضایی

وزیری، ذبیح‌الله، فرهنگ واژگان فارسی به سمنانی، انتشارات آبرخ، سمنان، ۱۳۹۴، دو جلد، ۱۱۹۰ صفحه.

این اثر مجموعه‌ای از واژه‌ها و اصطلاحات فارسی به سمنانی است. جلد نخست، شامل مقدمه، پیشگفتار، راهنمای آوانگاری، و واژه‌نامه از حرف «آ» تا پایان حرف «ژ» است، و جلد دوم ادامه واژه‌نامه، واژه‌های هم‌نشین، و فهرست منابع و مآخذ را دربردارد. در مقدمه، که به قلم دکتر مصطفی جباری است، سمنان‌پژوهان، گویش‌پژوهان سمنان، و نیز هم‌ت‌والای ذبیح‌الله وزیری ستوده شده و از ضرورت تألیف چنین اثری در تکمیل آثار پیشین سخن رفته است.

وزیری در پیشگفتار، انگیزه تألیف این کتاب را درخواست دکتر منوچهر ستوده از وی، برای تکمیل کتاب فرهنگ سمنانی،

قوم را منطقه دیلمستان در غرب رشته‌کوه البرز و جنوب گیلان حدس می‌زنند ولی زازاکی زبانی دیملی است.

این کتاب در ۱۰۰ صفحه تنظیم شده و با مقدمه‌ای درباره زبان زازا، مردم زازا، ریشه‌های تاریخی زازاها، آیین مردم زازا و زبان آنها آغاز می‌شود. در بخش دوم، اصطلاحات روزمره، شمارش، ساعت، روزهای هفته، ماه‌های سال و رنگ‌ها؛ و در بخش سوم، واژه‌های طبقه‌بندی‌شده شامل خانواده، حیوانات، فصل‌ها، اندام‌ها، زمان، آب و هوا، و طبیعت آمده است. در بخش چهارم، با عنوان «ساختار جمله‌ها»، به آوانویسی جملات گوناگون پرداخته شده؛ در بخش پنجم، به ترتیب حروف الفبا، واژه‌های زازایی با آوانگاری لاتین و فارسی و نیز معنای فارسی آنها آمده؛ و بخش ششم، به جدول صرف افعال در زبان زازا اختصاص یافته است. پایان بخش کتاب «کتاب‌نما» و نیز زندگی‌نامه مختصر نویسنده و آثار منتشرشده یا در دست انتشار وی است.

تذکر دو نکته برای ارتقای کیفیت این اثر شایسته به نظر می‌رسد: در بخش مقدمه، نویسنده پس از معرفی زبان زازا، ارجاع (مان - هادانک ۱۹۳۲: ۱) را آورده و دو سطر پایین‌تر، مجدداً به این منبع بدون ذکر شماره صفحه ارجاع داده، در حالی‌که در «کتاب‌نما»

سرخه‌ای، لاسگردی، سنگسری و شهمیرزادی<sup>۱</sup> ذکر کرده است. بنای تألیف این اثر در دی‌ماه ۱۳۸۹، زمانی که گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی در فرهنگستان زبان و ادب فارسی، پرسش‌نامه «راهنمای گردآوری گویش‌ها برای گنجینه گویش‌های ایرانی» را برای تکمیل و ثبت برابرای سمنانی واژه‌ها و اصطلاحات به آقای وزیر تقدیم کرد، گذارده شد؛ چراکه اقدام به تکمیل این پرسش‌نامه، وزیر را متوجه نقص‌های واژه‌نامه‌های سمنانی موجود و از دست رفتن بسیاری از واژه‌های اصیل سمنانی کرد.

در نگارش این اثر، مؤلف، که خود گویشور زبان سمنانی است، روش‌های کتابخانه‌ای و میدانی را به کار برده و از کتاب‌هایی چون *واژه‌نامه گویش باستانی سمنانی*<sup>۲</sup>؛ فرهنگ سمنانی، سرخه‌ای، لاسگردی، سنگسری و شهمیرزادی؛ آداب و رسوم مردم سمنان<sup>۳</sup>؛ فرهنگ واژگان گویش‌های ایرانی<sup>۴</sup>

(۱) ستوده، منوچهر، فرهنگ سمنانی، سرخه‌ای، لاسگردی، سنگسری و شهمیرزادی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۲.

(۲) جواهری، محمدحسن و پژوم شریعی، پرویز، *واژه‌نامه گویش باستانی سمنانی*، دو جلد، آبرخ، سمنان، ۱۳۸۷.

(۳) پناهی، محمداحمد، آداب و رسوم مردم سمنان، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴.

(۴) آذری، غلامرضا، فرهنگ واژگان گویش‌های ایرانی، هزار، کرمان، ۱۳۸۷.

بهره گرفته است. در گزینش واژه‌های فارسی و عربی مصطلح در زبان سمنانی، به مجموعه هشت‌جلدی فرهنگ بزرگ سخن<sup>۵</sup> رجوع شده، و واژه‌هایی که در این فرهنگ نبوده اما در سمنانی رواج داشته یا دارد از فرهنگ‌های فارسی دیگر و با کمک گویشوران سمنانی افزوده شده است. آن دسته از واژه‌های فارسی که معادل سمنانی آنها تفاوتی ندارد مدخل نشده‌اند، جز در مواردی که تلفظ متفاوت بوده، یا مدخل‌هایی که با واژه‌های دیگر این واژه‌نامه مرتبط بوده‌اند، و یا واژه‌هایی که امروزه منسوخ شده‌اند. از میان واژه‌های فارسی که معادل سمنانی‌شان در نگارش و آوا با آنها یکسان‌اند، تنها نمونه‌هایی آمده است. در مدخل‌هایی که بیش از یک معنا وجود داشته، تفکیک‌های معنایی با شماره مشخص شده‌اند و چنانچه تعدد معنایی زیاد بوده، دو یا سه معنی پرکاربردتر در زبان سمنانی ذکر شده است. برخی از واژه‌های سمنانی که در فارسی معادلی نداشته‌اند، به منظور ضبط صورت‌های سمنانی، همراه با توضیح، ذیل واژه اصلی که در زبان فارسی موجود است آمده‌اند.

مدخل‌نگاری این فرهنگ، به ترتیب الفبایی هجایی است. شش مصوت فارسی به ترتیب

(۵) فرهنگ بزرگ سخن، به سرپرستی حسن انوری، سخن، تهران، ۱۳۸۱.

آوانگاری، دستور زبان سمنانی را نیز معرفی می‌کرد.

پس از واژه‌نامه، واژه‌های هم‌نشین در سه بخش، به ترتیب الفبایی مرتب شده‌اند، که البته گاهی نظم الفبایی رعایت نشده است. در بخش نخست، واژه‌های هم‌نشین فارسی به سمنانی؛ در بخش دوم، واژه‌های مذکور از سمنانی به فارسی؛ و در بخش سوم، واژه‌هایی که در فارسی کاربرد ندارند یا کاربرد آنها در زبان فارسی متفاوت است فهرست شده‌اند. تبدیل واژه‌های هم‌نشین از فارسی به سمنانی و بالعکس همیشه ممکن نیست، که مؤلف به این نکته توجه داشته است.

وزیری تلاش کرده که میراث و فرهنگ شفاهی سمنان را تا حد امکان در این اثر مکتوب کند. هرچند برای داده‌های زبانی تحلیل زبان‌شناختی داده نشده، مؤلف نکات مهمی را در تألیف این اثر و برگزیدن مدخل‌ها و معادل‌ها لحاظ کرده است. البته بهتر بود که در پیشگفتار، به ویژگی‌های گویش سمنانی اشاره می‌شد و محدوده دقیق جغرافیایی آن نیز مشخص می‌شد. همچنین ذکر معادل واژه‌ها در گویش‌های دیگر سمنان می‌توانست در تکمیل واژه‌نامه مفید واقع شود. به علاوه، در شهر سمنان، تفاوت‌هایی در گفتار و تلفظ وجود

«آ، ا، او، ای» قرار گرفته‌اند و صامت‌ها بر اساس مصوت همراهشان تفکیک شده‌اند. به عنوان نمونه، مدخل‌هایی که با حرف «ب» آغاز می‌شوند، بر اساس مصوت‌های همراه «ب»، به ترتیب در بخش‌های «با»، «ب»، «بِ»، «بُ»، «بو»، «بی» قرار گرفته‌اند.

در برابر هر مدخل فارسی، معادل سمنانی به دو صورت، نخست با الفبای فارسی و اعراب‌گذاری شده، و سپس در قالب آوانگاری لاتینی داده شده است. البته، آوانگاری تلفظ دقیق‌تری از واژه سمنانی به دست می‌دهد و نیازی به استفاده از الفبای فارسی و اعراب‌گذاری نبوده است.

مؤلف اظهار می‌کند که برای درست نشان دادن آوای واژه‌های سمنانی همچون «شیوه» تدریس الفبای فارسی در کلاس ابتدایی» نخست واژه را بخش کرده و سپس حروف و مصوت‌های هر بخش را نوشته، حروف مشدّد را نیز تشدیدگذاری کرده، و در آوانگاری لاتینی واژه‌های سمنانی، حروف و مصوت‌های لاتینی را که «به چشم آشنا و شناخته شده» هستند به کار برده است. شرحی از علائم آوانگاری به‌کاررفته در این اثر، پیش از واژه‌نامه آمده است. باید گفت که بهتر بود مؤلف در پیشگفتار، و در کنار شیوه نگارش و توضیحات

دارد، که متأسفانه در این اثر به آنها پرداخته نشده است.

میناسلمی

یعقوبی، حسن، بررسی و توصیف گویش سرخه‌ای، انتشارات حبله‌رود، سمنان، ۱۳۹۲، ۱۸۶ صفحه.

سرخه واقع در استان سمنان و در فاصله بیست کیلومتری جنوب‌غربی شهر سمنان در حاشیه کویر نمک قرار دارد و از جنوب با کویر نمک، از شمال با مهدی‌شهر و فیروزکوه، از غرب با گرمسار، و از شرق با سمنان همسایه است. وجه تسمیه این شهر را وجود کوه‌های سرخ در اطراف آن ذکر کرده‌اند؛ اما اقوال دیگری هم مطرح است که بیشتر به افسانه شباهت دارد. ابن‌رسته از اولین جغرافی‌نویسان جهان اسلام، بیش از هزارویکصد سال پیش، در کتاب *اعلاق‌النفیسه* نام این دیار کهن را در کنار شهر سمنان ثبت کرده است. سرخه یکی از شهرهای کهن منطقه قومس است؛ منطقه‌ای که آن را جزیره لهجه‌ها و کانون گویش‌های اصیل ایران خوانده‌اند.

گویش سرخه‌ای در گروه گویش‌های حاشیه دریای خزر قرار دارد و زیرمجموعه گویش‌های ایرانی نو غربی به شمار می‌رود. گفتنی است که گویش روستاهای سرخه از جمله لاسجرد، آفتَر، بیابانک، صوفی‌آباد،

مؤمن‌آباد، اسدآباد و آروانه با یکدیگر متفاوت است.

این کتاب در سه فصل، به ترتیب، به بررسی نظام آوایی، دستگاه صرفی، و ویژگی‌های نحوی گویش سرخه پرداخته است. در فصل نخست، صامت‌ها و مصوت‌ها بررسی شده‌اند. سپس برخی واژه‌ها در گویش سرخه‌ای با فارسی معیار سنجیده شده است. در فصل دوم به مقوله اسم، ضمیر، صفت، قید، عدد و اقسام آنها، شبه جمله، ندا، حرف ربط، حرف اضافه، حرف نشانه، وندهای فعلی و غیرفعلی، فعل و اقسام آن پرداخته شده است. در فصل سوم، که به نحو اختصاص دارد، ساختار جمله، انواع گروه‌ها در جمله (اسمی، قیدی، حرف اضافه‌ای)، کارکرد نحوی حرف ربط، کارکرد نحوی ضمیر و تطابق نهاد و فعل، و انواع جمله (از نظر فعل، از نظر ساختمان، جمله معترضه، جمله پایه و پیرو، جمله شرطی، تطابق زمان در جمله‌های پایه و پیرو، منفی‌سازی جمله، حذف و تأکید در جمله) در گویش سرخه‌ای بررسی شده است. بخش‌های بعدی کتاب به شرح زیر است:

- گزیده‌ای از ضرب‌المثل‌های سرخه‌ای و ترجمه آنها به فارسی؛

۲۰۰۰، نیز کتیبه‌های نقش رستم و تخت جمشید را به چاپ رساند.<sup>۲</sup> در حرف‌نویسی این دو اثر، اشمیت تطابق سطرهای کتیبه را با اصل رعایت کرده است. او در سال ۲۰۰۹م، اثر دیگر خود را با عنوان کتیبه‌های فارسی باستان هخامنشی<sup>۳</sup> به آلمانی منتشر کرد. در این کتاب، همه کتیبه‌های فارسی باستان (به جز نوشته‌های ظروف، مهرها و وزنه‌ها) بررسی شده‌اند و دو کتابنامه مهم و روزآمد نیز دارد. تا پیش از چاپ این اثر، همواره کمبود واژه‌نامه‌ای کامل و جامع از کتیبه‌های فارسی باستان احساس می‌شد، تا اینکه اشمیت، براساس حرف‌نویسی و آوانویسی متون بررسی‌شده در کتیبه‌های فارسی باستان هخامنشی، کتیبه‌های موجود بر گلدان‌ها، مهرها و وزنه‌ها را نیز بررسی کرد و حاصل کار را در این اثر به چاپ رساند. کتاب شامل مقدمه، فهرست اختصارات، کتابنامه، حرف‌نویسی و آوانویسی واژگان همراه با شواهد است. همچنین، این اثر فهرست‌های

- واژه‌نامه که در آن فهرستی از واژه‌های سرخه‌ای به ترتیب الفبایی و معادل فارسی آنها ارائه شده است؛  
- فهرست منابع.

جمیله حسن‌زاده

SCHMITT, Rüdiger, *Wörterbuch der altpersischen Königsinschriften*, Wiesbaden, 2014, 330 pages.

اشمیت، رودیگر، *واژه‌نامه کتیبه‌های شاهی فارسی باستان*، ویسبادن، ۲۰۱۴، ۳۳۰ صفحه.

رودیگر اشمیت، به واسطه آثار متنوع و متعددی که درباره زبان‌شناسی و نام‌شناسی زبان‌های ایرانی به‌ویژه ترجمه‌هایی که از کتیبه‌های فارسی باستان به دست داده، از حسن شهرت بسیاری برخوردار است.

از سال ۱۹۹۰، حرف‌نویسی، آوانویسی و ترجمه روایت فارسی باستان کتیبه‌های هخامنشی همواره مورد توجه بوده است. رودیگر اشمیت، که از سال ۱۹۷۰، پژوهش‌های بسیاری در زمینه فارسی باستان کرده بود، در سال ۱۹۹۱، کتیبه بیستون داریوش را با حرف‌نویسی، آوانویسی و ترجمه انگلیسی همراه با یادداشت‌ها و تصاویر در مجموعه پیکره کتیبه‌های ایرانی در لندن منتشر کرد.<sup>۱</sup> در سال

---

of Darius the Great: Old Persian Text, London, 1991.

2) SCHMITT, Rüdiger, *Corpus Inscriptionum Iranicarum I/1/Texts II: The Old Persian Inscriptions of Nagsh-e Rostam and Persepolis*, London, 2000.

3) SCHMITT, Rüdiger, *Die altpersischen Inschriften der Achaimeniden*, Editio minor mit deutscher Übersetzung, Wiesbaden, 2009.

---

1) SCHMITT, Rüdiger, *Corpus Inscriptionum Iranicarum I/1/Texts I: The Bisitun Inscriptions*

پژوهشگران عرصه فرهنگ و تاریخ هخامنشی اهمیت ویژه‌ای دارد.

مریم رضایی

NOURZAEI, Maryam et al., *Koroshi, Acta Universitatis Upsaliensis, Studia Iranica Upsaliensia* 13, Uppsala, 2015, 315 pages.

نورزائی، مریم و همکاران، *کروشی، دانشگاه اوپسالا، اوپسالا، ۲۰۱۵، ۳۱۵ صفحه.*

همان‌طور که از عنوان کتاب پیداست، موضوع این تحقیق بررسی گویش کُروشی است. طایفه کروش در پهنه جنوبی فلات ایران، از استان هرمزگان تا خوزستان، پراکنده‌اند. اکثر جمعیت این طایفه در سه منطقه اصلی در بندرعباس، اطراف شیراز و نواحی جنوبی استان فارس متمرکزند. محل زندگی کروش‌ها، اغلب، روستاها و حومه شهرهای بزرگ و کوچک است و همین پراکندگی باعث شده آمار دقیقی از تعداد آنان در دست نباشد. اما جمعیت این طایفه، به تخمین، ده هزار نفر برآورد می‌شود. از سه منطقه یاد شده، بیشترین تعداد جمعیت در بندرعباس ساکن‌اند. روستاهای بین بندرعباس و میناب، شهر میناب، و شمال غربی رودبار در جنوب استان کرمان محل اسکان این طایفه است. گروه دیگر، در دسته‌های کوچک و بزرگ، در بخش‌هایی از جنوب استان فارس

معکوس حرف‌نویسی، آوانویسی، ریشه‌های فعلی، ستاک‌های اسمی، ضمایر و اسامی غیر قابل تصریف، به همراه پیوستی مشتمل بر اصلاحات حرف‌نویسی و آوانویسی متون کتاب کتیبه‌های فارسی باستان هخامنشی را در بردارد.

ترتیب واژه‌ها در پیکره واژه‌نامه براساس حروف الفبای لاتینی است. پس از مدخل، نوع واژه (صفت، قید، حرف اضافه، صفت مفعولی و...) ذکر شده و در مواردی که مدخل اسم است، مذکر، مؤنث یا خنثی بودن آن قید شده است. سپس صورت‌های مختلف شواهد مداخل به صورت آوانوشت آمده (بخش F) و اگر مدخل فعل بوده، به صورت‌های مختلف صرفی آن نیز اشاره شده است. در ادامه نیز توضیحات مربوط به کاربرد نحوی هر واژه (بخش V)، مباحث مربوط به ریشه‌شناسی و صورت‌های کهن هر واژه (بخش E)، و معرفی منابع پژوهشی جدید مربوط به هر مدخل (بخش L) ذکر شده است. مؤلف، جز در موارد خاص، به منابع قدیمی‌ای چون فارسی باستان (کنت، ۱۹۵۳) و *دستنامه فارسی باستان* (برندنشتاین و مایرهرفر، ۱۹۶۴) اشاره نکرده است.

از آنجا که برخی مباحث تاریخی بر مبنای ترجمه واژه‌ها بنا شده‌اند، این اثر برای



بلوچ‌ها باور دارند؛ برخی دیگر، از میان جوامع جنوبی، برای این طایفه هويت مستقل قائل‌اند و دسته‌ای در شمال غربی استان فارس خود را شاخه‌ای برآمده از ایل قشقایی بر می‌شمارند.

دامداری، به‌ویژه شترداری، اساس معیشتی طایفه کروش بوده است، هرچند قالی‌بافی و جاجیم‌بافی نیز در میان آنان رونق دارد. اکنون با کم‌رنگ شدن شترداری در بین اعضای این جامعه، عده‌ای به کشاورزی مشغول شده‌اند و آنانی که به شهرها روی آورده‌اند از راه کسب‌وکار و صنعت‌گری گذران می‌کنند. جامعه کروشی را مسلمانان شیعی مذهب تشکیل می‌دهند.

کاربرد گویش کروشی منطقه به منطقه تفاوت دارد. در نواحی جنوبی، که اکثر جمعیت کروشی در آن سکنا گزیده‌اند، کروشی بر سر زبان‌ها جاری است؛ اما به وقت لزوم، به بندری و تا حدودی هم به فارسی صحبت می‌کنند و البته هنگام برقراری ارتباط با بلوچ‌ها به همان کروشی تکلم می‌کنند. آن دسته که در شمال غربی استان فارس زندگی می‌کنند چندزبانه‌اند: کروشی، قشقایی، فارسی و در جوامع نزدیک کازرون و گچساران، لری. کروشی زیرشاخه‌ای متمایز از خانواده بلوچی است، هرچند بسیاری از ویژگی‌های گویش جنوبی بلوچی را در خود دارد.

در نواحی لار، لامرد، خنج، مهر، قیر و کازرین، جهرم، فسا و فیروزآباد به سر می‌برند. قسمت اعظم این جمعیت در روستای گله‌دار در نواحی مهر زندگی می‌کنند و البته حضور آنان در خط ساحلی بندر کنگان در جنوب استان بوشهر تا بندر بوشهر و برازجان هم به چشم می‌خورد. گروه سوم در شمال مرکزی استان فارس ساکن‌اند. حومه شیراز، اطراف مرودشت و کازرون، نزدیکی گچساران (دوگنبدان) در استان کهگیلویه و بویراحمد و، اندکی فراتر، آغاجاری در استان خوزستان و شهرضا در استان اصفهان از دیگر مناطق اسکان این طایفه است.

خاستگاه طایفه کروش، همان‌گونه که از نام آن پیداست، از یک سو به کورش کبیر و از سوی دیگر به قبیله عرب قریش باز می‌گردد. روایت است چند صد سال پیش قبیله کروش از بمپور، دلگان، ایرندگان و لاشار (همگی در نزدیکی ایرانشهر واقع در استان سیستان و بلوچستان) حرکت کردند و پس از طی خط ساحلی مکران، به بندر عباس رسیدند. هرچند خاستگاه این طایفه بلوچستان بوده است و زبان آن با گونه‌های جنوبی بلوچی قرابت دارد، اما نزد اهل زبان روایات مختلفی در خصوص خاستگاه این طایفه در دست است. در این میان، برخی به ارتباط تنگاتنگ این طایفه با

مقدمه؛ ۲) طایفه کروش؛ ۳) بررسی زبان‌شناختی کروش شامل واج‌شناسی، ساخت واژه و نحو در سطح گروه و ساخت‌های نحوی در سطوح جمله‌واره و جمله؛ ۴) پیکره زبانی (متن)؛ ۵) واژه‌نامه فرهنگ‌گونه کروش به انگلیسی. بخش پایانی کتاب، به رسم معمول، به منابع اختصاص دارد. یک لوح فشرده (CD) حاوی فایل‌های صوتی و تصویری نیز ضمیمه کتاب است.

علی مصریان

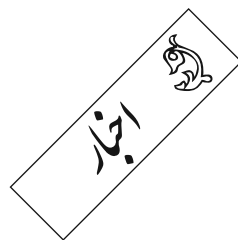
کروشی گونه‌های متفاوتی دارد، مانند کروش استان فارس (گویش شمالی) که تا حدودی با گونه‌های کروش جنوب شرقی اطراف بندر عباس (گویش جنوبی) تفاوت دارد. گفتنی است مبنای توصیف‌های واج‌شناختی و صرف - نحوی که در این کتاب بدان پرداخته شده گونه شمالی است.

عنوان کامل کتاب حاضر کروش (توصیف دستوری پیکره‌بنیان) و زبان کتاب انگلیسی است و این کتاب حاصل کار چهار پژوهشگر است که هر یک در تحقیق و نگارش بخش‌هایی از کتاب سهم بوده‌اند.

پیکره زبانی این تحقیق از گفتار گویشوران کروش زن و مرد ۴۰ساله یا بیشتر در حوالی شیراز گردآوری شده است و هدف آن مستندسازی زندگی و ثبت و ضبط روایات و میراث قومی - زبانی طایفه کروش است.

از منظر زبان‌شناسی، این اثر یک توصیف دستوری پیکره‌بنیان از کروش به دست می‌دهد که در آن از واج‌شناسی تا نحو بررسی شده است.

این کتاب پنج فصل دارد. در ابتدا، پس از فهرست مطالب، فهرست جداول و نقشه‌ها آمده و به دنبال آن، اختصارات معرفی شده است و پس از پیشگفتار مؤلفان، پنج فصل اصلی با موضوعات زیر آغاز می‌شود: ۱)



نخستین همایش بین‌المللی «زبان‌ها و گویش‌های ایرانی در کرانه جنوبی دریای خزر» دانشگاه گیلان، در روزهای ۱۴ و ۱۵ اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۵، میزبان برگزاری نخستین همایش بین‌المللی «زبان‌ها و گویش‌های ایرانی در کرانه جنوبی دریای خزر» بود. در این همایش دوازده، ۶۹ سخنرانی در ۱۸ نشست علمی با حضور دانشمندان و محققانی از کشورهای مختلف مانند روسیه، آمریکا، آلمان، هند، بنگلادش، ارمنستان، آذربایجان و نیز استادان و پژوهشگرانی از داخل کشور برگزار شد. حدود ۸۰ عنوان مقاله نیز در مجموعه مقالات همایش منتشر خواهد شد. دست‌اندرکاران هدف از برگزاری این همایش را آشنایی با آخرین تحقیقات در زمینه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی کرانه جنوبی دریای خزر، ایجاد انگیزه پژوهشی در محققان جوان برای شناخت بهتر و بیشتر میراث زبانی، ثبت و ضبط مواد و مصالح زبان‌های در حال انقراض، شناخت بهتر زبان‌های ایرانی و امکانات آنها برای توسعه و تقویت زبان فارسی بیان کرده‌اند.

دبیر علمی همایش دکتر محرم رضایتی کیشه‌خاله و دبیر اجرایی دکتر جهان‌دوست سبزه‌علی‌پور بودند. این همایش با همکاری علمی و اجرایی دانشگاه گیلان، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، انجمن علمی زبان‌شناسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، بنیاد ایران‌شناسی و نیز دانشگاه آزاد اسلامی رشت، استانداری گیلان، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان گیلان در تالار حکمت دانشگاه گیلان برگزار شد.

فهرست گزیده‌ای از مقالات به این شرح است: «فعل در گویش تاتی کلاسور» (چنگیز مولایی)؛ «تأثیر تماس زبانی بر ویژگی‌های صرفی-نحوی گویش تاتی رودبار» (راحله ایزدی‌فر)؛ «زبان رمزی یا میانجی قرقه‌دیلی (qarqa dili) در مناطق تات‌نشین خلخال» (راحله دلگرم، جهان‌دوست سبزه‌لیپور)؛ «حالت غیرفاعلی در تالشی: موردی از هم‌آیندی، چندمعنایی و دستوری‌شدگی» (شادی داوری، مهرداد نغزگوی کهن)؛ «ریشه‌شناسی چند نام قدیم دیلمی، گیلانی و طبری» (علی‌اشرف صادقی)؛ «بررسی ورود واژه‌های علمی و آموزشی فارسی به زبان تالشی» (کیومرث خان‌بابازاده، محرم رضایتی کیشه‌خاله)؛ «جای‌نام‌های حاشیه جنوبی دریای مازندران منبع غنی گویش‌شناسی تاریخی» (گارنیک آساطوریان)؛ «ویژگی‌های وزنی ترانه‌ها در تصنیف‌های گیلکی» (مائده‌السادات میرطلائی، امید طبیب‌زاده)؛ «بررسی گرایش‌های نام‌گذاری و تغییرات آوایی نام‌واژه‌های انسانی در دهستان خرجگیل (ناو) اسالم» (لطف‌الله شایسته راد، محرم رضایتی کیشه‌خاله)؛ «نوعی خاص از ساخت امر در تالشی شمالی و برخی از زبان‌ها و گویش‌های ایرانی» (محرم رضایتی کیشه‌خاله)؛ «برخی از ویژگی‌های صرفی-نحوی تالشی و شه‌میرزادی: منظری توصیفی، نظری و در زمانی» (محمد دبیرمقدم)؛ «نشان‌دار کردن هسته یا وابسته؟ وضعیت مازندرانی در مقایسه با زبان‌های ایرانی شمال غربی» (محمد راسخ‌مهند)؛ «بررسی نام جانوران در زبان گیلکی» (محمود جعفری دهقی)؛ «بیان مالکیت در تالشی» (مهرداد نغزگوی کهن)؛ «بررسی ریشه‌شناختی چند واژه طبری» (میثم محمدی، ابوالقاسم اسماعیل‌پور)؛ و «نظام حالت زبان‌های ایرانی نو غربی در چشم‌اندازی رده‌شناختی و تاریخی»<sup>1</sup> (لودویک پاول).

مریم رضایی

برگزاری یازدهمین دوره مدرسه تابستانی زبان و زبان‌شناسی در دانشگاه لایدن

(11-22 جولای 2016 / 21 تیر - 1 مرداد 1395)

برنامه آموزشی این دوره از کلاس‌ها شامل دستور تاریخی فارسی، اوستی، پارتی و مقدمه‌ای بر عیلامی هخامنشی بود.

1) "The Case System of Modern West Iranian languages in Typological and Historical Perspective"

محور آموزش در کلاس دستور تاریخی فارسی واج‌شناسی و مسائل واژی-نحوی<sup>1</sup> فارسی از دوران آغازین ایرانی تا عصر جدید بود. در این دوره، با نگاهی خاص به موضوعاتی از قبیل نظام آوایی، حالت و انواع فعل، این موارد با دیگر زبان‌های ایرانی مقایسه و همچنین تغییرات این مقوله‌ها در طول دوره طولانی تاریخ فارسی توصیف شد. تدریس این درس برعهده آگنس کورن<sup>2</sup> بود.

در کلاس اوستی، که اولگ بیلایف<sup>3</sup> آن را تدریس کرد، دانشجویان با ویژگی‌های دستوری این زبان و دو گویش اصلی آن ایزونی و دیگوری آشنا شدند. در این دوره علاوه بر تحلیل‌های درزمانی و هم‌زمانی، تأثیرپذیری چارچوب دستور زبان اوستی از عوامل خارجی نیز مورد بحث قرار گرفت. در این کلاس، متون مختلفی از جمله بخش‌هایی از حماسه نارت خوانده شد. منابع مورد استفاده در این کلاس دستور زبان اوستی اثر واسیلی آبایف<sup>4</sup>، اوستی<sup>5</sup> و مطالعات دستوری اوستی<sup>6</sup> هر دو از فریدریک توردارسون بوده است.

در کلاس درس پارتی، دانشجویان، پس از آشنایی با واج‌شناسی، صرف و نحو زبان پارتی، متون مختلفی از زبان پارتی را مطالعه کردند. منبع مورد استفاده در این کلاس، دستور زبان ایرانی میانه غربی (پارتی و فارسی میانه) اثر دزموند دورکین مایسترارنست<sup>7</sup> بود که خود تدریس این دوره را نیز بر عهده داشت.

دکتر ووتر هنکلن<sup>8</sup>، در کلاس درس مقدمه‌ای بر زبان عیلامی هخامنشی، دانشجویان را با دوره میانه و نو زبان عیلامی آشنا کرد و چارچوب خاص زبان عیلامی هخامنشی را شرح داد. در این دوره، همچنین متونی از جمله بخش‌هایی از کتیبه

1) morpho-syntax

2) Agnes Korn

3) Oleg Belyaev

4) Abaev, Vasilij, *A Grammatical Sketch of Ossetic*, Herbert H. Paper (ed), translated from Russian by Steven P. Hill, Bloomington, 1964.5) Thordarson, Fridrik, "Ossetic", *Compendium Linguarum Iranicarum*, Rüdiger Schmitt (ed.), Wiesbaden, 1989, pp. 456-479.6) Thordarson, *Ossetic Grammatical Studies*, Wien, 2009.7) Durkin-Meisterernst, D., *Grammatik des Westmitteliranischen* (Parthisch und Mittelpersisch), Wien, 2014.

8) Wouter Henkelman

بیستون داریوش مورد بررسی قرار گرفت. منبع مورد استفاده در این دوره مدخل «عیلامی» اثر استالپر<sup>1</sup> بود.

نشانی وبگاه: [www.hum.leiden.edu/summerschool/programmes-2016](http://www.hum.leiden.edu/summerschool/programmes-2016)

مریم رضائی

### یازدهمین همایش دوسالانه «مطالعات ایرانی»

انجمن بین‌المللی مطالعات ایرانی (ISIS)<sup>2</sup>، یازدهمین همایش بین‌المللی «مطالعات ایرانی» را از تاریخ 2-5 آگوست 2016 (12-16 مردادماه 1395) برگزار کرد. دبیر علمی همایش فلورین شوارتس<sup>3</sup> از فرهنگستان علوم اتریش و دبیر اجرایی همایش کامرون میشل امین<sup>4</sup> از دانشگاه میشیگان بودند.

فهرست برخی از مقالات ارائه‌شده در این همایش به این شرح است: «مطالعاتی بر نام‌های ایرانی میانه در کتیبه‌های یونانی پیش از میلاد مسیح در گرجستان»<sup>5</sup> (هلن جوناشوویلی)<sup>6</sup>؛ «شناسایی دستخط‌ها: یادداشت‌هایی چند بر دست‌نوشته‌های سغدی مسیحی تورفان»<sup>7</sup> (کیارا بربتی)<sup>8</sup>؛ «معنای (نا)معین در زبان‌های ایرانی. برخی ویژگی‌های دستوری و معنایی»<sup>9</sup> (کتوان گادیلیا)<sup>10</sup>؛ «نفوذ عقاید زردشتی بر رمان موبی‌دیک اثر هرمان ملویل»<sup>11</sup> (مهوش شاهق)؛ «آیا گاهان توصیف یک طریق آئینی است؟»<sup>12</sup> (امیر احمدی)؛ «دهما آفریتی، ایزد دعای خیر زردشتی»<sup>13</sup> (انریکو جی رافائلی)<sup>14</sup>؛ «انواع بدعت و بدعت‌گذاران بر اساس اوستا و متون فارسی میانه

1) M.W. Stolper, "Elamite", *The Cambridge Encyclopedia of the World's Ancient Languages*, R. Woodard (ed), Cambridge, 2004, pp. 60-94.

2) International Society for Iranian Studies

3) Florian Schwarz

4) Camron Michael Amin

5) "Studies on Middle Iranian Onomastics in Greek Inscriptions of (Pre)-Christian Georgia"

6) Helen Giunashvili

7) "Identifying Scribal Hands: A Few Notes on Christian Sogdian Manuscript Fragments Coming from Turfan"

8) Chiara Barbati

9) "Meaning of (In)definiteness in Iranian Languages. Some Semantic and Grammatical Features"

10) Ketevan Gadilia

11) "The Influence of the Zoroastrian Doctrine in Herman Melville's *Moby Dick*"

12) "Do the Gāthās Describe a Ritual Course?"

13) "Dahmā Āfriti, a Zoroastrian Prayer-Deity"

14) Enrico G. Raffaelli

زردشتی»<sup>1</sup> (شیما جعفری)؛ «ماه فروردین روز خرداد: نگاهی دیگر به اساطیر باستانی»<sup>2</sup> (پوریا علیمزادی)؛ «واژگان موروثی و ترتیب شاعرانه در اوستا و ودا»<sup>3</sup> (ولیزار زادوفسکی)؛ «منشور کورش و مسئله حقوق»<sup>5</sup> (محمد توکلی طرقی)؛ «فهرست‌بندی در نظام متنی کتیبه‌های سلطنتی هخامنشی»<sup>6</sup> (آدریانو روسی<sup>7</sup> و اِلا فیلیپونه<sup>8</sup>)؛ «در میان نحو، عبارت‌پردازی و ساخت واژه»<sup>9</sup> (ولیزار زادوفسکی)؛ «رویکرد ساختی به ساختار موضوعی فارسی باستان»<sup>10</sup> (ماریا کارملا بنونوتو)<sup>11</sup> «مرگ کورش کبیر»<sup>12</sup> (دانیل بکمن)<sup>13</sup>.

مریم رضایی

### کارگاه گزاره‌های مرکب

دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران در شهریور ماه 1395 اقدام به برگزاری کارگاهی آموزشی کرد؛ این کارگاه با هدف بررسی گزاره‌های مرکب در زبان‌های ایرانی از نقطه نظر نحوی، معنی‌شناسی، کاربردی، صرفی و واج‌شناسی در روزهای 20-21 شهریور ماه 1395 برگزار شد. این کارگاه به همت غلامحسین کریمی‌دوستان، نگین ایلخانی‌پور و وحیده تجلی از دانشگاه تهران برگزار شد. در این کارگاه دوره‌مقالاتی به زبان‌های انگلیسی و فارسی ارائه شد که عناوین برخی از آنها به شرح زیر است:

- 1) "Kinds of Heresy and the Heresiarch according to Avesta and Middle Persian Zoroastrian Texts"
- 2) "Māh ī Frawardīn Rōz ī Hordād: Alternative Insights to Ancient Myths"
- 3) "Inherited Lexicon and Poetical Collocation in the Avesta and Veda"
- 4) Velizar Sadovski
- 5) "The Cyrus Cylinder and the Rights Question"
- 6) "The Strategy of the List in the Textual Organization of the Royal Achaemenid Inscriptions"
- 7) Adriano Rossi
- 8) Ela Filippone
- 9) "Between Syntax, Phraseology and Word Formation"
- 10) "Constructional Approach to Old Persian Argument Structure"
- 11) Maria Carmela Benvenuto
- 12) "The Death of Cyrus the Great"
- 13) Daniel Beckman

«گزاره‌های مرکب فارسی: ساختار نحوی واژگان قاموسی در رویکردی مبتنی بر ساختار»<sup>1</sup> (پولت سمولیان<sup>2</sup>)؛ «در جستجوی افعال مرکب در زبان‌های ایرانی: رویکردی در زمانی»<sup>3</sup> (مجتبی منشی‌زاده)؛ «انواع گزاره‌های مرکب در تاتی شروان»<sup>4</sup> (مراد سلیمانوف<sup>5</sup>)؛ «طرحی پژوهشی درباره‌ی واژه‌سازی مرکب در فارسی نو معیار، گویش‌های فارسی و زبان‌های ایرانی: اشاره‌ی ضمنی به وجه مشترک صرفی و نحوی، رده‌شناسی صرفی و موارد دیگر»<sup>6</sup> (محمد دبیرمقدم).

مریم رضایی

### سومین همایش بین‌المللی «زبان‌ها و گویش‌های ایرانی»

پس از برگزاری نخستین همایش (خردادماه 1391) و دومین همایش (دی‌ماه 1393)، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، با هدف آشنایی با آخرین دستاوردهای پژوهشی در زمینه‌ی زبان‌ها و متون ایرانی باستان، میانه و نو، و بررسی گسترده‌ی زبان‌های ایرانی به‌عنوان یکی از عوامل پیوند میان ملت‌های منطقه، و نیز ایجاد انگیزه در پژوهشگران جوان برای مطالعات ژرف در عرصه‌ی زبان‌شناسی ایرانی، اقدام به برگزاری سومین دوره‌ی همایش بین‌المللی «زبان‌ها و گویش‌های ایرانی» کرده است. این همایش با همکاری دانشگاه تهران، انجمن زبان‌شناسی ایران، پژوهشکده‌ی زبان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی کل کشور، دانشگاه ساینزای رُم، دانشگاه گوتته فرانکفورت، دانشگاه برلین و مدرسه‌ی مطالعات عالی علوم اجتماعی پاریس در 25 و 26 آبان‌ماه 1395 برگزار خواهد شد.

محورهای همایش به شرح زیر است: پژوهش‌های تازه در زمینه‌ی زبان‌ها و متون ایرانی باستان (فارسی باستان، اوستایی، سکایی و مادی)؛ پژوهش‌های تازه در زمینه‌ی

1) "Persian Complex Predicates: Syntactic Lexeme Formation in a Construction-based Approach"

2) Pollet Samvelian

3) "In Search of Compound Verbs in Iranian languages: A Diachronic Approach"

4) "Types of Complex Predicates in Şirvan Tat"

5) Murat Suleymanov

6) "A Research Program on Complex Word-Formation in Modern Standard Persian, Persian Dialects, and Iranian Languages: Implications for Syntax-Morphology Interface, Morphological Typology and Beyond"



زبان‌ها و متون ایرانی میانه غربی (پارتی و فارسی میانه)؛ پژوهش‌های تازه در زمینه زبان‌ها و متون ایرانی میانه شرقی (سغدی، ختنی، خوارزمی و بلخی)؛ پژوهش‌های تازه در زمینه متون کهن فارسی از دیدگاه زبان‌شناختی؛ جغرافیای زبان فارسی؛ رابطه زبان‌های ایرانی با دیگر زبان‌ها در طول تاریخ؛ پژوهش‌های زبان‌شناختی تازه در زمینه گویش‌های ایرانی؛ پژوهش‌های زبان‌شناختی نو در زمینه زبان فارسی.

دبیر علمی همایش محمود جعفری دهقی و دبیران اجرایی همایش شیما جعفری دهقی و نازنین خلیلی‌پور هستند. زبان اصلی همایش فارسی است، اما مقالات به زبان انگلیسی نیز پذیرفته خواهد شد.

نشانی وبگاه: [www.icild.ir](http://www.icild.ir)

مریم رضایی







## راهنمای نگارش مقالات

- نقل مطالب این نشریه با ذکر مأخذ آزاد است.
  - آراء مندرج در نوشته‌ها لزوماً مورد تأیید مجلهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نیست.
  - مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود، پس فرستاده نخواهد شد.
- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود به نکات زیر توجه فرمایند:
- مقاله باید حاصل پژوهش‌های نویسندهٔ آن باشد.
  - مطلب ارسالی نباید در نشریهٔ دیگری چاپ شده باشد.
  - مقاله باید دارای پنج تا ده کلیدواژه و چکیدهٔ فارسی و انگلیسی حاوی 100 تا 120 کلمه باشد.
  - شیوهٔ نگارش فرهنگستان زبان و ادب فارسی ملاک و راهنمای ویراستاری مطالب است، بهتر است نویسندگان محترم به منظور تسریع در کار این شیوه را اعمال فرمایند.
  - هر مقاله باید روی کاغذ A4 در برنامهٔ Word تایپ شده باشد.
  - نمودارها، جدول‌ها و تصاویر باید به صورت آماده برای چاپ ارائه شود.
  - در آوانویسی داده‌های گویشی می‌توان از الفبای آوانگاری بین‌المللی نیز استفاده کرد.
  - ارجاعات باید در درون متن در میان پرانتز آورده شود. برای ارجاع ذکر این اطلاعات ضروری است:  
نام خانوادگی تاریخ: [جلد / صفحه (مثلاً: ابوالقاسمی 1375: 18/1)]. اگر ارجاع بعدی به اثر دیگری از همان نویسنده باشد: همو تاریخ: [جلد / صفحه (مثلاً: همو 1373: 16)]. اگر ارجاع بعدی به همان کتاب باشد: همان: شمارهٔ صفحه. اگر ارجاع بعدی دقیقاً همانند ارجاع قبلی باشد: همانجا.
  - اگر کتاب یا مقاله تاریخ نشر نداشته باشد، به جای سال نشر عبارت «بی‌تا» ذکر شود.
  - اگر کتاب یا مقاله دو یا سه نویسنده داشته باشد، نام خانوادگی نویسندگان با حرف عطف «و» می‌آید.
  - اگر کتاب یا مقاله بیش از سه نویسنده داشته باشد، ارجاع بدین صورت خواهد بود: نام خانوادگی نویسندهٔ نخست و دیگران تاریخ: [جلد / صفحه].
  - برای ارجاع به منابع قدیم، به جای تاریخ، نام کتاب ذکر می‌شود: نام خانوادگی، نام کتاب: [جلد / صفحه].
  - منابع مقاله باید پس از ارجاعات و توضیحات به صورت زیر مرتب شود:  
کتاب‌های جدید: نام خانوادگی، نام، تاریخ، نام کتاب، [به کوشش ... / ترجمهٔ ...، چ ...، ... ج،] نام شهر.  
کتاب‌های قدیم: نام خانوادگی، نام، نام کتاب، [به کوشش ... / ترجمهٔ ...، چ ...، ... ج،] نام شهر، تاریخ.  
مقاله: نام خانوادگی، نام، تاریخ، «عنوان مقاله»، نام کتاب/نام مجله، [س ...، ش ...، ص ... - ...].
  - ذکر مشخصات کامل و رتبهٔ علمی نویسنده به همراه نشانی کامل، شمارهٔ تلفن و نشانی الکترونیکی ضروری است.
  - پس از تأیید مقاله، نویسندهٔ مقاله موظف است ارجاعات درون متن و منابع پایان مقاله را در صورت عدم رعایت موارد فوق‌الذکر، مطابق این شیوه‌نامه تنظیم و نسخهٔ نهایی مقاله را به دفتر مجله ارسال کند.
  - ناشران و نویسندگان محترم در حوزهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی می‌توانند یک نسخه از آثار خود را برای معرفی یا نقد و بررسی در ویژه‌نامهٔ زبان‌ها و گویش‌های ایرانی به دفتر مجله ارسال فرمایند، تا پس از ارزیابی نسبت به معرفی آنها اقدام شود.

## **Analysis of Phylogenetic Tree of Iranian Languages with an Evolutionary Biology Approach**

Ruzbeh Tusserkani, Safar Vafadar Dolagh

Current spoken languages in the world, are the product of centuries of transmutation within human societies. Languages were not created overnight, yet they have transformed through a gradual process in which they have distanced themselves from the spoken words of our ancestors and developed into the modern day languages and dialects in use. The historical journey of our spoken words with their transmutation and evolution, has been the subject of many studies through time. Resemblance between the evolution and diversification of languages with that of living species has promoted scientists to apply the developed models of biological evolution aided by data processing tools developed by the advancements in computer sciences to study the historical evolution of languages and discover affinities and the approximate time of their transmutation from the dialects of their ancestors. Such methods have been utilized to study the genealogy of languages in the past, especially for Indo-European family of languages and dialects. In this article, the authors have utilized prevalent models in evolution biology to chart the genealogy of 49 Iranian (Persian) dialects. It is hoped that advancement of the proposed method will result in collection, documentation and study of all Iranian dialects.

## **The Verbal System in Galedari Dialect**

Nezam Emadi

This research studies and describes the verbal system of Galedari, a dialect spoken by the people of Galedar. Galedar is a town in the south of Fars province, neighboring Bushehr province. Galedari as a dialect of Lori, belongs to the south-western branch of New Iranian Languages, which has, for long years, both influenced and been influenced by its neighboring dialects. This research first studies the infinitive construction, present and past stems, past participle, verb endings in present and past tenses, aspect, mood and tense, causative affixes, negation and voice. Then, it proceeds to examine the verb in terms of derivational structure and syntax.

## **The Original Derivational Suffixes Of Modern Baluchi (Central Dialect of Iranian Baluchistan)**

Musa Mahmoudzahi

The present paper tries to study the original derivational suffixes of modern Baluchi language (central dialect of Baluchistan, Iran) which is partly affected by modern Persian. The data are mainly collected through field research since there is a lack of an individual dictionary of the dialect, and are meanwhile compared with two monolingual dictionaries (*Seyed Ganj* (2000) and *Labz Balad* (2015)) described in terms of: 1) alphabetical categorization according to Persian alphabet; 2) exemplification of each suffix and derivation of it based on all possible structures; 3) description of their use frequency and of their being borrowed or original, and other certain descriptions based on what the case is. The results show that there are 89 derivational suffixes in the above dialect, and suffixial derivation is one of the most productive word-formation processes in Baluchi language.

the author acknowledges that he has no skill in secretary. So this text is very sophisticated with a lot of grammatical mistakes, but it contains also some new words, especially religious and legal. In this article, two new words “nišān-šnāsīh” (semiology) and “Musalmānān” (Muslims), relying on the evidence of the Epistles, were studied

### **Semantic Map of Instrumental-Comitative Prepositions of Iranian Languages**

Masoud Mohammadi Rad

Semantic map is a way which represents cross-linguistic regularity in the mapping of meaning on form. Semantic map is a way for showing cross-linguistic variation through meaning. Of course, there are some universal restrictions on these variations. This is against the frequently thought in linguistics that semantics is an area fraught with irregularity and idiosyncrasy (Narrog & Ito 2007: 273). In this article we aim to show polysemy of adpositions in instrumental-comitative area of nine Iranian languages and to show the related semantic map of each language. Narrog's (2010) semantic map in the area of instrumental related functions is the basis for drawing semantic map of Iranian languages. The results show that each of the Iranian languages has a special place in the instrumental-comitative semantic map and there are similarities as well as differences in the representation of instrumental related functions in these languages. Of course differences are regular and are explainable in the framework of Narrog's (2010) semantic map.



## The Musical Terms in Manichaean Poetry

Mohsen Mirzai

In the study of Manichaean's versified fragments, it must always be considered that these fragments, in general, have been used as a song or as a text's chant. Therefore, in analysis of each poem, there are some technical terms, which apart from a try to comprehend the rhetorical phrases and discern the terminology, must be scanned carefully according to the musical terms. Due to the text format or usage, some words and phrases are not used in their typical meanings, but in specialized or figurative ones. Therefore, cognition of these terms and paying attention to their secondary meanings are the clue to solve that ambiguity.

In analyzing these poems, commonly, owing to the lack of firm evidences, the words or phrases have inevitably been translated word-by-word or literally by researchers. And somehow for the discovering and discerning the correct meaning of that poetry the syntax has been changed by them. However, that fragment is yet obscure and meaningless, and the researcher's question marks still exist. This article tries, as much as possible, due to technical and secondary meanings of the words in Manichaean Parthian and Middle Persian poems, to point out some notes and resolve some ambiguities.

## Two New-founded Words from the Epistles of Mānūšcīhr

Askar Bahrami

Mānūšcīhr, son of Ĵuwān Ĵam, high priest of Pars and Kerman Zoroastrians, in ninth century AD, wrote three epistles, as regards the heretical decree of his younger brother, Zadspram, on the Barshnum purification. Zadspram, high priest of Sīrjān, had said, that the faithful can perform just a simple fifteen-fold ablution for that complicated religious purifying. In his letters, known as *Nāmagīhā ī Mānūšcīhr*, (*Epistles of Mānūšcīhr*) in Middle Persian,

# Summary of Articles

## **Changing of Old Iranian Preverbs**

Vahid Reza Zeini Jahromi

old Iranian speakers limited the meaning of verbs through combining preverbs with them and herewith could make Particle Complex Verbs out of them. In the first phase of long term history of preverbs, different mechanisms were working in the case of grammaticalization to generate them from Proto-Indo-European particle adverbs. Next in the second phase, some other mechanisms made morphological, semantic and phonological changes. They changed preverbs to verbal prefixes and then to dead prefixes. Finally, Iranian languages made new preverbs through changing old adverbs and prepositions and started to use them instead of the old ones. These newly invented preverbs were used vastly in the middle Iranian languages and continued to be used with a few changes even in New Persian. The purpose of this paper is to investigate mechanisms involving the changes of old preverbs from Proto-Indo-European to old Iranian and then to middle Iranian languages.

*(Mazandaran Province 1-2); In Daregaz, Gilaki Dialect of Rudsar, A Treasury of Iranian Dialects (Isfahan Province 2); How Merry Sightseeing in Shiraz, Khan-e Khande 'A Tray of Laugh': Dictionary of Current Satirical Expressions and Locutions in the Shirazi Accent, Isfahan Culture (Dialects, Proverbs, Games and Songs); On the Explanation of Chess and Backgammon; Der Sermon vom Licht-Nous: Eine Lehrschrift des östlichen Manichäismus; A Treasury of Iranian Dialects (Tâti of Xalxâl); A Treasury of the Dialectology of Fars (vol. 7); The Elamite Version of Darius the Great's Inscription at Bisotun; Dictionary of Sorkheh Dialect, Proverbs, Metonymies and Idioms in Gawdae Dialect, Zaza (Dimili) Language, A Persian-Semnâni Dictionary; The Study and Description of Sorkheh Dialect, Wörterbuch der altpersischen Königsinschriften; Koroshi.*

#### **News**

243

The First International Conference on "Iranian Languages and Dialects at Southern Shore of Caspian Sea"; The Eleventh Leiden Summer School in Languages and Linguistics; The Eleventh Biennial "Iranian Studies" Conference; A Workshop on Complex Predicates; The Third International Conference of "Iranian Languages and Dialects".

#### **Summary of Articles in English**

3

## Table of Contents

### Articles

Changing of Old Iranian Preverbs	V. R. Zeini Jahromi	3
The Musical Terms in Manichaean Poetry	M. Mirzai	33
Two New-founded Words from the Epistles of Mānūščīhr	A. Bahrami	55
Semantic Map of Instrumental-Comitative Prepositions of Iranian Languages	M. Mohammadi Rad	63
The Verbal System in Galedari Dialect	N. Emadi	93
The Original Derivational Suffixes Of Modern Baluchi (Central Dialect of Iranian Baluchistan)	M. Mahmoudzahi	121
Analysis of Phylogenetic Tree of Iranian Languages with an Evolutionary Biology Approach	R. Tusserkani and S. Vafadar Dolagh	145

### Dialect Data

Words and Terms for Livestock and Livestock Breeding in Luri Dialect of Landeh County	S. B. Khorami and M. Mashipoor	167
Words and Terms for Livestock and Livestock Breeding in Luri Dialect of Bāvi Tribe	Y. Rezaee	185
Specific words for Boats and Boating in the Dialect of Mināb	B. Najibi Fini and S. Zakeri	197

### Recent Publications

*A Selection of Turkish Qashqai Idioms and Proverbs; A Brief Grammar  
of Turkish Qashqai Language; A Treasury of Iranian Dialects*

215